

ولایت و امامت

تألیف:

استاد شهید ناصر سبحانی رحمۃ اللہ علیہ

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

روزنه.....	۳
سخنی با خوانندگان گرامی.....	۶
مختصری از زندگی استاد شهید ناصر سبحانی.....	۸
پیشگفتار.....	۱۲
توضیح:.....	۱۳
مقدمه.....	۱۴
«ولایت».....	۱۹
ولایت خدا و مؤمنین و رابطه‌اش با کافرین.....	۱۹
فروع دو اصل یاد شده.....	۲۲
تکمیل.....	۳۶
امامت.....	۴۲
تمهید.....	۴۲
حفظ وحی.....	۴۷
عصمت در نبوت.....	۴۹
۱- نبوت:.....	۴۹
عصمت در رسالت.....	۵۱
۲- رسالت:.....	۵۱

۶۲	حفظ امامت.....
۶۲	۳- امامت:.....
۸۱	امامت جمعی.....
۸۵	شروط امامت.....
۱۰۱	امامت در زندگی خانوادگی.....
۱۰۷	امامت و شوری.....
۱۱۴	أولی الأمر و منزلتشان.....
۱۱۹	سخنی دیگر درباره‌ی شوری.....
۱۲۱	ولایت شوری و ولایت فقیه.....
۱۲۲	عضویت در هیأت أولی الأمر.....
۱۲۳	خلافت.....
۱۲۸	فرق بین خلافت و امامت.....
۱۳۰	خلافت و حکومت.....

روزنه

اگر حضرت ابراهیم علیه السلام بجرم یکتاپرستی به آتش انداخته شد، چه عجب؟!.. مگر نه این است که صدای پتک ابراهیم بت شکن عرش خدایی نمرود را بلرزه درآورده بود، و حاکم مستبد از برای حفظ عرش خود مجبور بود عقل و انسانیت را لگدمال کرده، ابراهیم را به آتش افکند!

نمرود رمز دیکتاتوریت شد و ابراهیم امام توحید ماند!..

جان‌های شیرین یاسر و سمیه طعمه نیزه استبداد ابوجهل‌ها گشت. و قرآن داد برآورد که ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾ - بریده باد هر دو دست ابو لهب و مرگ بر او-، و نهیب این ندا تا روز ازل در گوش‌ها زمزمه می‌کند صداقت و راستی و ایمان دست پروردگان نبی رحمت را، و جار می‌زند بر عالمیان گور تاریک ظلمت و باران نفرین را، و اینکه لعنت سرانجام دیکتاتورهاست!..

سید قطب شهید بخاطر نگارش کتاب «چراغی بر فراز راه»^(۱) در سرزمینی که مناره‌های ازهرش ندای آزادی بیان «الله اکبر» سر می‌داد، و قاریانش با صداهای دلنشین کلام ملکوتی یزدان ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ - در (پذیرش) دین هیچ اجبار و اکراهی نیست - را صبح و شام تلاوت می‌کردند، بدار رستگاری آویخته شد!

سید شهید خندان و شادان به ملکوت اعلی پیوست و تا ابد دعای رحمت را از لبان مؤمنان برای خود خرید. جلادش؛ جمال عبدالناصر نیز رفت. و هیئات و هیئات.. گر خشک شود لجنزار نفرین تاریخ بر تاریک زمانه او..

ایران زمین نیز در پهنای خود در توحید پروری از سایر خاک‌های جهان کم‌حاصلخیزتر نیست و نبوده و نخواهد بود.

در دیار کردستان زیبا، و در دامنه دلنشین شهر کوهستانی پاوه، توحید را با ابرمردی تاریخساز می‌عادی بود.

ابراهیم بت شکن پاوه با پتک دلیل و برهان آنهم از زبان خدا به جنگ با بت ولایت و افسانه امامت برخاست.

اهریمن ولایت فقیه که جام غرور را تا قطره آخرش سرکشیده بود، سرمست عربده سر می‌داد و خود را یکتای میدان خدایی می‌شمرد.

بناگاه شهید نهضت اسلامی معاصر ایران؛ ناصر سبحانی با ورد سبحانیها «لا إله إلا الله» طلسم او را در این کتابی که با خون او گلوگون شده، حال به لطف بیدریغ الله سبحان در دستان شماست، شکست!

این کتاب در حقیقت مهر «باطل شد»ی است بر مذهب تشیع صفوی، و تبری است که ریشه این مذهب ساختگی را از قعر خرافات برآورده، حقیقت تلخ را از زبان قرآن بیان می‌کند.

خوشا بحال سبحانی شهید که با دستان پر بسوی خدای سبحان پر گشود!..

خوشا شهادتی که این کتاب شهادت بر آن باشد!..

شاید اخلاص پژوهشگران مؤمن و فرزانه کتابخانه عقیده که از جان و مال و زندگی خود گذشته، برای بالا بردن سطح آگاهی جامعه فارسی زبان خواب و راحت خود و خانواده‌هایشان را قربان کرده‌اند، نزد خداوند آن جایگاه را داشت که بدان‌ها این شرف را نایل کند تا این کتاب ارزنده آن شهید فرزانه را برای اولین بار پس از سالیان درازی که توسط خفاشان شب پرست در تعقیب بود نجات داده، به کتابخانه علم و معرفت و به جویندگان توحید و یکتاپرستی هدیه کنند.

این برهان قاطع، و شمشیر برانی که طلسم جادویی تشیع را خشتی کرده، همانطور که قلم استاد آنرا برشته تحریر درآورده بدون کم و کاستی عرضه می‌شود. تنها ترجمه معانی آیات قرآنی که استاد در متن کتاب نیاورده بود را از تفسیر احسن الکلام دکتر حسین تاجی گله‌داری گرفته در پاورقی جای دادیم تا راهگشایی باشد در فهم بهتر موضوع برای خوانندگانی که احیانا در این زمینه مشکل دارند.

از خدای منان التماس داریم این زحمت پر فروغ را قبول درگاه خویش قرار داده، ما را نیز از اجر و پاداش آن بهره‌مند سازد.

خدایا چنان کن که پایان کار تو خشنود باشی و ما رستگار

ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم

سخنی با خوانندگان گرامی

الحمد لله رب العالمین وصلاة الله والسلام علی عبده ورسوله محمد وآله وصحبه أجمعین.

خواننده‌ی گرامی!

در اوج خفقان نظام حاکم ولایت فقیه در سرزمین ایران از سالهای ۱۹۸۰ میلادی به بعد نه تنها هر گونه صدای آزادی خواهی در گلو خفه می‌شد و آزادی خواهان به اشکال مختلف سرکوب می‌شدند، بلکه هر گونه گرایشی به بینش توحیدی جرمی نابخشودنی بود، در این اوضاع و احوال استاد شهید ناصر سبحانی (رحمة الله علیه) با کث اندیشی و شرک و خرافه و ستم به مبارزه برخاست. ایشان در راستای انجام وظیفه و خشنودی خدا و کسب فضیلت، دوری از پدر، مادر، برادران، خواهران و سایر اقربا، تحمل مصائب سخت زندگی را با جان و دل پذیرا شده و به تمام مناصب دنیوی پشت پا زد. و با قیامی آرام علیه تقلید، خرافات، بدعت و جهالت به پا خواست.

در کوران^۱ آن روزهای خفقان که حاکمیت با ایجاد فضای تک صدایی عقاید انحرافی و خرافه را ترویج و حقایق را پنهان می‌کرد، سخنوری درباری در گفتاری از سلسله گفتارهای خود در رسانه ملی کشور مدعی عصمت ائمه اهل بیت و منصوب شدن ایشان از طرف خداوند به منصب امامت امت اسلامی شده و اظهار کرده بود که تنها عقیده‌ی شیعه‌ی دوازده امامی حق است و عقاید دیگر فرقه‌های اسلامی و از جمله اهل سنت باطل است و در این راستا آگاهان اهل سنت را به مبارزه‌ی علمی طلبیده بود. پس از این اظهارات، تنی چند از همفکران و شاگردان استاد شهید از او می‌خواهند که

در جواب آن شخص گزافه‌گو مطلبی بنویسد و شبهه‌های او را پاسخ گوید. استاد شهید چون شیوه‌ی همیشگی‌اش در تحقیق موضوعات قرآنی که با ریشه‌یابی و فهم دقیق مفردات قرآنی و ارتباط معنای واژه‌ها با ساختار هر آیه و جایگاه هر آیه در سوره و ارتباط آن با آیات مرتبط و مشابه با آن در سایر سوره‌ها همراه است به تبیین مفاهیم قرآنی می‌پرداخت. در این اثر نیز که از جمله شاهکارهای فارسی استاد محسوب می‌شود جایگاه ولایت و امامت و دیگر مسائل مرتبط با آنها را از نگاه قرآن بازکاوی نموده و شخصیت حقیقی و قرآنی ولی و امام را که در پروسه‌ی تکامل با واقعیت در بستر زمان و مکان و با توشه‌ی ایمان و تقوی و عمل صالح پرورده می‌شود، نشان می‌دهد و با تابش نور حقیقت قرآنی بر موضوع، هاله‌های مقدس‌مآب و افسانه‌های ساخته‌ی ذهن خرافه پرستانی که هنرشان در شناساندن مردان خدا، خدا جلوه دادن آنهاست که خود حاصل دوری و فاصله گرفتن از تربیت و آموزش قرآنی است از بین برده و حقیقت را برملا می‌کند.

به خاطر اهمیت موضوع و این که گروه بیشتری از مفاهیم احیا شده در این اثر استفاده نمایند، استاد شهید این تألیف را در دو نسخه‌ی فارسی و عربی تحریر نمودند، که بی‌گمان باید در ردیف کتابهایی قرار گیرند که در مدارس علوم دینی و دانشگاه‌ها در سطوح بالا تدریس می‌شوند. اما این اثر حتی نزد بسیاری از دوستان آثار استاد شهید چندان شناخته شده نیست، زیرا با وجود این که قریب به ۲۳ سال از تألیف این اثر گرانمایه می‌گذرد تنها نسخه‌ی عربی آن یک بار در عراق و یک بار در پاکستان چاپ و منتشر شده است، اما با کمال تأسف نسخه‌ی فارسی آن (یعنی کتابی که اکنون در اختیار شماست) هنوز چاپ نشده است و در دسترس علاقه‌مندان قرار نگرفته است و تنها به صورت تایپ معمولی و فتوکپی در ایران و پاکستان با اسم مستعار (ولی الله امامی درستانی) در اختیار محدود افرادی قرار گرفته است که هر یک از آنها به نوبه‌ی خود سبک و ارائه‌ی دقیق مفاهیم عمیق آن را ستوده و خواهان چاپ و انتشار آن شده‌اند.

اکنون با چاپ و انتشار این اثر مهم و در نوع خود بی‌نظیر، امید است در میان دوستداران دانش و اندیشه و پژوهشهای عمیق دینی، جایگاه خویش را بازیابد.

مختصری از زندگی استاد شهید ناصر سبحانی

در مهر ماه سال ۱۳۳۰ هجری شمسی در سرزمین ایران در روستای دوریسان از توابع شهرستان پاوه، استان کرمانشاه در یک خانواده‌ی متدین کرد زبان چشم به جهان گشود، در سال ۱۳۳۷ وارد اولین دبستان تازه تأسیس زادگاهش گردید. در سال ۱۳۴۷ پس از اخذ مدرک سیکل و کسب رتبه‌ی اول دبیرستان شهر پاوه نسبت به ادامه‌ی تحصیل در مدارس دولتی بی‌رغبت و بلافاصله در پاییز همان سال راهی حجره‌ی محقر دهستان نودشه گردید و بدون وقفه تا نیمه‌ی دوم سال ۱۳۵۳ هجری شمسی به ترتیب در حجره‌های محقر نودشه، پاوه، پیرانشهر و مریوان در محضر اساتید نامی آن وقت زانو زد و مفتخر به کسب اجازه‌ی تدریس، امامت و افتاء گردید. برای پرداخت زکات علمش و با تأسی از سلف صالحش به روستای زادگاهش بازگشت و در سنگر مسجد به دعوت و اصلاح و ترویج فرهنگ اسلامی همت گماشت. در دوران طلبگی به تصوف گرایید اما بعد از آن با مطالعه‌ی آثار بزرگان، حقیقت توحید را دریافته و از تصوف فاصله گرفت و به اصلاح عقاید انحرافی پرداخت؛ در اثنای جهد و تلاش در این زمینه قدرت‌پرستان به ستوه آمده و بی‌درنگ در بهار سال ۱۳۵۵ به دستور سازمان اطلاعات و امنیت نظام پهلوی به خدمت سربازی اعزام شد، اما پس از اتمام دو سال خدمت اجباری مجدداً به سنگر مسجد روستای زادگاهش بازگشت و به انجام وظیفه مشغول شد. در پاییز سال ۱۳۵۷ هجری شمسی ازدواج کرد و در همان سال با معترضین و ناراضیان نظام پهلوی همسو و محور مبارزات مردم پاوه علیه نظام گردید. با اوج گرفتن مبارزات، نظام حاکم، منقرض و انقلاب پیروز شد. مدت چند ماه با نهادهای تازه تأسیس انقلاب همکاری و مدیریت نمود. اما پس از انتشار پیش نویس قانون اساسی و مغایرت ۳۸ اصل از اصول مصوب با شریعت اسلام به انتقاد پرداخت، با ارسال اعتراض مکتوب به روزنامه‌های کثیر

الانتشار و سخنرانی در حسینیه‌ی ارشاد تهران دین خود را ادا نمود، اما انقلاب سیر انحرافی را به تأسی از تعصبات مذهبی در پیش گرفته بود و به توصیه‌های خیرخواهانه و دل‌سوزانه امثال استاد اعتنایی نمی‌شد. تسویه حسابهای شخصی و گروهی و مذهبی حقایق را لگدمال می‌کرد. استاد در دیدار دوم با رهبر انقلاب آقای خمینی و توصیه‌های لازم به ایشان و درک و فهم حقایقی از نحوه‌ی گفتار وی در ارتباط با فاصله گرفتن انقلاب از اسلام و مصالح مسلمین به کلی از انقلاب فاصله گرفت و بلافاصله مورد خشم قدرت‌پرستان واقع شد. ایشان به کار دعوت و تحقیق و پژوهش مشغول گردید. مسئولان محلی حلقه‌ی فعالیت را تنگتر کردند. اما ایشان به مقاومت در راستای دعوت و اصلاح ادامه داد بیداری اسلامی را گسترش و ضمن ارشاد اعضا و شورای مدیریت مکتب قرآن منصوب به مرحوم احمد مفتی زاده و اتحادیه‌ی اسلامی کردستان عراق، تفکر اخوان را در ایران پایه گذاری نمود. در کنگره‌ی دوم شورای مرکزی اهل سنت ایران مأموران امنیتی به تعقیب و گریز اعضای این شورا مبادرت ورزیدند، اما استاد به درایت شاگردانش از دستگیر شدن به وسیله‌ی مأموران در امان ماند، اما از آن تاریخ تا دستگیر شدن ایشان به مدت هفت سال و نیم در شهرهای مختلف ایران از جمله مریوان، سنندج، کرمانشاه، بندر عباس و کویت پاکستان تحت تعقیب و در اختفاء زیست سرانجام در تاریخ ۱۳۶۸/۳/۱۸ هجری شمسی در شهر سنندج دستگیر و پس از ۹ ماه و ۹ روز زندانی بدون ملاقات در تاریخ ۱۳۶۸/۱۲/۲۸ هجری شمسی بنا به دستور مقامات طراز اول جمهوری اسلامی در صحن دادسرای سنندج به شهادت می‌رسد، و جنازه‌ی آن عزیز سرافراز را در شهر قروه که یکی از شهرهای استان کردستان ایران است و با زادگاه استاد فرسنگها فاصله دارد مخفیانه دفن می‌نمایند.

خلاصه‌ی مطلب این که استاد شهید ناصر سبحانی (رحمه الله علیه) عالمی الهی، معلمی قرآنی، ذاکری اندیشمند، رهبری توانا، فقیه و مجتهدی بادقت و سیاستمداری دانشمند و حکیمی فرزانه بود. استاد شهید در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی از جمله

تفسیر، علوم حدیث، اصول فقه، عقیده، اخلاق، تزکیه، احکام و دهها موضوع دیگر آثار مکتوبی به جای گذاشته و اثر ولایت و امامت ایشان به زبانهای عربی و فارسی را می‌توان از جمله‌ی آثار جاودانه‌ی ایشان به حساب آورد. جهت اطلاع و آگاهی بیشتر از اهمیت موضوع یادآور می‌شود که بنا به اظهارات مقامات قضایی و امنیتی در رویارویی با خانواده و شاگردان استاد تألیف و انتشار همین اثر مهم و جاودانه که نقاب از روی حقیقت پنهان شده‌ی پروسه‌ی ولایت و امامت گمراه کننده‌ی شیعیان برداشت از جمله‌ی عوامل صدور فرمان حکم شهادت استاد محسوب شده است.

﴿... رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾. [الحشر: ۱۰]^۱

۱- «پروردگارا! ما را و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند ببامرز، و در دل‌های مان کینه‌ای نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند قرار مده، پروردگارا! بی‌گمان تو رؤوف و مهربانی».

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ. إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ. اهْدِنَا
الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

پیشگفتار

روزگاری بود که دیدگان را در دیدن آیات خدا در کرانه‌ها و در خود؛ دلها را در شناخت آن سوی مرزهای میدان بُرد دیدگان، دستگیری هادی و هادیی دستگیر بود، که از نزد خداوند جهانیان، بر قوه‌ی شنیدن انسان، فرود آمده بود. تا آنگاه که بینشی حق، دلها را دگرگون و فروزان کرده؛ رجاها و خوفهای باطل بیگانه را بیرون رانده و قلمرو درون را از آن رغبت در رحمت و رهبت از ملک^۱ خداوند ذی الجلال و الاکرام گردانیده بود، ندای چنین کن و چنان مکن بر آن قوه‌ی پذیرا فرود آمدن گرفته، شر همچون باطل رخت بر بسته، خیر همچون حق در این پهنه جای گزیده بود. هدایت ربانی، نه بر روی صفحات قرآنهای چاپ شده در چاپخانه‌های بیگانگان بیگانه و آشنایان بیگانه‌تر، بلکه مجسم در بهترین فرد از فرزندان آدم و نیکوترین جمع از جماعت‌های زمینیان بود. خوشا آن روزگار...^۲

سپس ایامی دیگر آمد که خود باختگان را، ساخته و پرداخته‌های یونان و ایران و هند و چین و دور و نزدیک، قافله سالار گشته: قوه‌ی شنیدن کردن و دیدگان مات و دلها سرگشته و صحنه به اذهان سفت سرد سپرده گردیده و پسندیده‌ها با نکوهیده‌ها در آمیخت... و دگرگونی همان و ناآشنا آمدن زبان قرآن و رخسار سیرت فردی و سنت جمعی همان... و چنان شد که الفاظ از قرآن و معانی از این و آن و ولایت خلعت فلان و امامت هدیه‌ی بهمان گشت... و رخ نمود آنچه که نشایست و شد آنچه که نبایست...

۱- ملک (به کسر میم) به معنی مالک بودن، و ملک (به ضم میم) به معنی ملک بودن است؛ که خداوند همچنان که رحمان و رحیم است، مالک و ملک هم هست.

۲- اشاره به عصر پیامبر خدا و خلفای راشدین است. و مراد از بهترین فرد پیامبر خدا، و مراد از بهترین جمع سابقین اولین از مهاجرین و انصار - علیه وعلیهم الصلاة والسلام - است.

اکنون... چه دشوار است که - به عنوان نمونه - دستی از غریبی، در میدان تحریر مسأله‌ی ولایت، آن گونه که خدا پسندد قلمی راند؛ یا زبانی از ناخوانده‌ای^۱، بر منبر تبیین مطلب امامت، با زبان قرآن سخنی گوید... که وی را جائزه و پاداش خشم از این است و کینه از آن... پس دستی باید که برای خدا جنبد و زبانی شاید که به رغبت و رهبت غیر او نییچد. پس با نام وی آغاز کن و قل: حَسْبِيَ اللَّهُ؛ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ؛ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ؛ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

توضیح:

از آن جایی که این مسأله‌ها (ولایت و امامت و متعلقات آنها)، از مسائل اساسی بوده و آثار اصابه و عدم اصابه در آنها بسی خطیر است، بحث در باره‌ی موضوع آنها را، جز بر برهان قاطعی که قرآن سلطانش می‌نامد، بنا نباید کرد، از این رو ما در این بحث جز به آیات کتاب خدا - که بینایان را نور مبین است - استناد نخواهیم کرد. و الله المستعان.

۱- «مراد از ناخوانده دعوت نشده است».

مقدمه

اساس جهان بینی و ارزشهای اسلامی شناخت این حقیقت ربانی است که: ﴿لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ [الأعراف: ۵۴]^۱. از آن جایی که همه‌ی مسائل اصول و فروع دین از این حقیقت نشأت گرفته و بدان پیوسته است، بحث از هر مسأله‌ای از مسائل دین در غیر ارتباط با آن، از جهل حرکت کردن و به جهل منتهی شدن است، از این رو ما را چاره‌ای نیست جز اینکه، بحث در باره‌ی ولایت و امامت را با ذکر و تبیین این اصل آغاز کنیم:

کار این جهان را خداوند با ریختن طرحی که در آن هر چیزی را اندازه‌ای بود، آغاز کرده؛ سپس به پیاده کردن آن طرح، آن گونه که مقرر کرده بود پرداخت.

در آغاز، ماده‌ی نخستین (یعنی دود) را پدید آورد. سپس با سنتی که بر ذرات (که هر یک را خاصه‌ای معین و متناسب با خواص دیگر ذرات بخشیده بود) مسلط گردانید، در شش روزگار، برای هر یک از آسمانها و زمین و آنچه که میان آنهاست، ماده‌ای با کمیتی معلوم از ماده‌ی اصل جدا کرده، به هر یک صورت معینی بخشیده. در هر یک خاصه و قوه‌ای با اندازه‌ای معلوم (که متناسب با خواص سایر آفریده‌ها و منشأ حرکت در مسیری معین و هماهنگ با حرکات آن دیگرها است) نهاده و به هر یک راه ویژه‌ی خود را نموده، در میان حرکت‌های آنها هماهنگی برقرار کرد.

در میان خواص و قوای بخشیده شده به اکثر آفریده‌ها، نه خاصه‌ی علم (به معنایی که بیان خواهیم کرد) بود، نه قوه‌ی اراده؛ از این رو هر یک از افراد این گروه، بدون توانایی شناخت راههای مختلف و برگزیدن آنچه که بایسته و شایسته است، سربراه و مسخر به

۱- «آفرینش و فرمانروایی از آن او است».

سوی سرانجام خویش به حرکت افتاد. بدین صورت هدایت آفریده‌های بی‌بهره از علم و اراده، هدایت تسخیری و تکوینی آمد.

لیکن آفریدگانی هم پدید آورده شدند که در میان خواصشان علم و اراده موجود بود. مثلاً در تن انسان روحی دمیده شد، که می‌تواند با قوه‌ی «بصر»، از سنن فرمانروا بر عالم شهادت، آنچه را که بدان نیاز است دانسته؛ با قوه‌ی «قلب» (یا فؤاد)، دست‌آوردهای بصر را وسیله‌ی کسب شناخت ماورای عالم شهادت قرار داده، به جهان بینی بایسته دست یافته؛ با قوه‌ی «سمع»، در صورت پیروی نکردن از «هوی»، ارزشها و باید و نبایدها (که در میان آنها و حقایق عالم شهادت و ماورای عالم شهادت رابطه‌ی علیت و معلولیت نیست، در نتیجه، شناختن یکی از آن دو از طریق استدلال به دیگری محال است)، و نیز رهنمایی‌هایی در زمینه‌ی استخدام درست بصر و قلب را، از آن که علمش محیط و غیر استدلالیست و نیز بری از هوس می‌باشد دریافته و پذیرفته؛ با خاصه‌ی حق انتخاب و قوه‌ی اراده، از میان جهان بینی حق و جهان بینی‌های دیگر و ارزشها و باید و نبایدهای نیکوی ربّانی و ارزشها و باید و نبایدهای دیگر، راهی را برگزیند... بدینسان هدایت این گروه، در بخشی از حرکاتشان ابتلائی و تشریعی آمد؛ که این نوع از هدایت، مستلزم اهتداء و حرکت در راه ارائه داده شده نیست.

پس آفریدن هر یک از آسمانها و زمین و ما بینهما از ماده‌ی نخستین، با اندازه‌گرفتنی آغاز، و با جدا کردن ماده‌ی اندازه‌گرفته شده و درآوردنش به صورتی معین و برابر با آنچه که در علم خداوند مقرر بوده و نهادن خاصه و قوه‌ای اندازه‌گرفته شده در آن و هماهنگ کردن حرکتش با حرکات سایر آفریده‌ها، انجام گرفته است. چنانکه نجاری که نشستنی با کیفیتی معین را در نظر دارد، بخشی از یک ماده‌ی چوبی را با اندازه‌گیری، مشخص گردانیده، طبق اندازه، از ماده‌ی اصل جدا کرده، به صورت صندلی در می‌آورد. اگر خود خاصه و قوه‌ای را که به ماده‌ای ببخشد و در نتیجه مسیر حرکتش را معین کند در دست ندارد، برای صندلی ماده‌ای را انتخاب می‌کند که خاصه‌اش متناسب با خواص

اشیاء مرتبط با آن، منشأ حرکت به سوی غایت مطلوب، یعنی تحقق بخشیدن به غرض وادارنده به ساختن آن، در مسیری هماهنگ با حرکات آن اشیاء به سوی غایت‌های ویژه‌اشان است.

(در لغت عربی اندازه گرفتن را خلق و جدا کردن ماده‌ی اندازه گرفته شده را «برء» و به صورتی درآوردن آن را «تصویر» می‌گویند. چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ...﴾ [الحشر: ۲۴].^۱ گاهی لفظ خلق برای معنیهای اول و دوم به کار گرفته شده و به جای تصویر لفظ تسویه که مراد از آن برابر گردانیدن صورت مخلوق با طرح مقرر در علم خالق است، آورده می‌شود. چنان که می‌فرماید: ﴿الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى ﴿٢﴾﴾ [الأعلى: ۲].^۲ از نهادن اندازه‌ای از قوه در چیزی با لفظ تقدیر، از نشان دادن راه حرکت ناشی از آن قوه با لفظ هدایت تعبیر می‌شود. چنان که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى ﴿٣﴾﴾ [الأعلى: ۳].^۳ گاهی لفظ خلق برای اندازه گرفتن و برء و تصویر و تسویه و تقدیر به کار گرفته شده و از هدایت با لفظ امر یاد می‌شود. چنان که می‌فرماید: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ﴿٥٤﴾﴾ [الأعراف: ۵۴].^۴ گاهی نیز مراد از خلق، برء و تصویر و تسویه و تقدیر است. چنان که می‌فرماید: ﴿الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ﴿٥٠﴾﴾ [طه: ۵۰].^۵

بدینسان آسمانها و زمین و هر آنچه از آفریده‌های بی‌بهره از قوه‌های علم و اراده که در میان آنهاست، هر یک متناسب با ماده و صورت و قوه‌ای که بدو داده شد، به سوی

۱- «او خداوندی است که طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است».

۲- «همان» که آفرید پس درست و استوار ساخت».

۳- «و همان» کسی که اندازه‌گیری کرد پس هدایت نمود».

۴- «آگاه باشید که آفرینش و فرمانروایی از آن او است».

۵- «پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیزی را به او ارزانی داشته، سپس (آنها را) هدایت کرده است».

سرانجامی جزء، که از آن و دیگر سرانجامهای جزء، سرانجام کل دستگاه واحد جهان آفرینش تحقق خواهد یافت، به راه افتاد، ﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾ [الشوری: ۵۳].^۱ از دارایان آن قوه‌ها نیز آنان که خود را و راه خود را شناختند و خواستند، چنان کردند. لیکن نادانان و ستمکاران حرکتی دیگر (جز آنچه که می‌بایست) برگزیدند و راهی دیگر پیمودند؛ که با ستیز جمع فرمانبرداران از خداوند و قافله‌ی راهیان راه کوی دوست (اعم از بخش غیر ارادی خودشان و کل گروه بی‌اراده‌ها) روبرو شدند، پس به سرانجامهایی که برای چنان کسانی مقرر شده بود، دچار گشتند.

بلکه از بزرگ و کوچک و بی‌اراده و بااراده مخلوقی نیست مگر اینکه خداوند او را با هر چه که داراست سببی گردانیده، که بدان آنچه را که خواسته است، انجام می‌دهد. چنان که می‌فرماید: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [التکویر: ۲۹].^۲ و می‌فرماید: ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ [الأنفال: ۱۷].^۳ از آن جایی که هرچیزی نزد وی به اندازه‌ایست ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾ [الرعد: ۸].^۴ در کارش بیهوده کاری نیست ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَعِيبٍ﴾ [الدخان: ۳۸].^۵ نه بیشتر از آنچه که خواسته است که انجام دهد اسباب

۱- «آگاه باشید، که (همه) کارها به سوی الله باز می‌گردد».

۲- «و شما نمی‌خواهید مگر آنکه پروردگار جهانیان بخواهد».

۳- «پس شما آن‌ها را نکشتید، بلکه الله آن‌ها را کشت. و هنگامی که (به سوی آن‌ها خاک و سنگ) انداختی، تو نینداختی، بلکه الله انداخت».

این دو آیه در اینکه انسان تنها سببی بوده و فاعل حقیقی خداست، جای شکی نگذاشته است. در جایی که مخلوق با اراده را این منزلت باشد، حال بی‌اراده‌ها آشکار و بی‌نیاز از بیان است. از این رو به ذکر همین دو آیه اکتفا می‌کنیم.

۴- «و هر چیز نزد او مقدار معینی دارد».

۵- «و (ما) آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است، به بازیچه نیافریده‌ایم».

آفریده، نه کمتر. (نباید گمان کرد که با اراده بودن با سبب بودن سازگار نیست؛ زیرا آنچه که انسان بدان مکلف می‌باشد عزم و نیت است، از آن جایی که لحظه‌ی پس از زمان حال غیب است، تنها پس از وقوع امری است که مراد خدا بودنش آشکار می‌گردد، پیش از وقوع آن مکلف در میان دو احتمال مراد بودن و مراد نبودن آن از سوی خدا، در حالت انتخاب یکی از دو احتمال قرار دارد، ادای تکلیف در حالت اختیار صورت می‌گیرد، اگر چه پس از وقوع عزم که انتهای تکلیف است، دانسته می‌شود که انسان سبب تحقق بخشیدن به مراد خدا بوده است). لیکن با وجود این که هر آنچه که از اراده‌ی انسان برمی‌خیزد مراد خداست، هرچه مراد خداست با حکمت و بجااست، شر بودن برخی از رویدادها نسبی و تنها در ارتباط با بعضی از آفریده‌ها در بعضی از زمانها و مکانهاست، انسان مکلف بدان است که با اراده‌اش سبب تحقق بخشیدن به چیزی شود که خداوند در تشریعش بدان امر کرده و بدان خوشنود است، که در این صورت امر ابتلائی و تشریعی تنها از آن خدا می‌باشد؛ همچنانکه خلق از اوست؛ و نیز همچنان که امر تسخیری و تکوینی - بخلاف زعم نادانان و ستمکاران - از اوست.

«ولایت»

ولایت خدا و مؤمنین و رابطه‌اش با کافرین

گفتیم که اساس جهان بینی و ارزشهای اسلامی، شناخت این حقیقت ربانی است که: ﴿لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ [الاعراف: ۵۴]^۱. اکنون یادآور می‌شویم که این حقیقت چیزی نیست جز رابطه‌ی خداوند خالق آمر با پدیده‌ی مخلوق مأمور. رابطه‌ای که یک طرفش اندازه گرفتن و برء و تصویر و تسویه و تقدیر و هدایت و امر تسخیری همراه امر ابتلائی یا بدون آن، طرف دیگرش آفریده‌ای با کمیت و کیفیت و قوه‌ای مشتمل بر علم و اراده یا خالی از آنها و حرکتی تسخیری به سوی سرانجامی معین با حرکت اختیاری موافق یا مخالف با هدایت تشریعی یا بدون آن است.

این رابطه بنابر اشتغال آن قوه بر علم و اراده یا عدم اشتغالش بر آن و - در نتیجه - وجود حرکتی اختیاری یا عدم وجود آن، به دو نوع تقسیم می‌شود... و رابطه‌ی آفریده‌ی دارای قوه‌های علم و اراده - مثلاً انسان - با خداوند نیز خود دو گونه می‌گردد:

اگر انسان کمر همت در به کار گرفتن قوه‌ی بصر در رؤیت آیات عالم شهادت و قوه‌ی قلب در معرفت ماورای آن و قوه‌ی سمع در دریافتن راهنمایی در زمینه‌ی کارهای آن دو و تحویل گرفتن احکام و ارزشها و قوه‌ی اراده در برگزیدن جهان بینی حق و ارزشهای مبتنی بر آن بسته، از خلاف آن گریزان، در صورت لغزیدن، به خود آمده و پشیمان و از کج رفتاری دست بردارنده و بر استقامت عزم کننده باشد... یعنی اگر از طرف او ایمان (= با شناخت و تسلیم، از خوف و حزن محصور بودن در ظلمات جاهلیت، به امن در آمدن به نور هدایت و حرکت در صراط مستقیم رسیدن) و تقوی (=

۱- «آگاه باشید که آفرینش و فرمانروایی از آن او است».

خود نگه داشتن از خلاف مقتضای آن شناخت و تسلیم) تحقق یابد، به اقتضای امری تکوینی و سستی ربانی، از طرف خداوند هم اعطای سعادت در دنیا و در آخرت به وقوع پیوسته، رابطه‌ی ولایت میان وی و خدا تحقق یافته، او ولیّ خدا و خدا ولیّ او می‌گردد. (ماده‌ی ولی در لغت عربی (که لغت قرآن است) دلالت بر قرار گرفتن چیزی در پی چیزی دیگر در حالی که حائلی در میانشان نباشد دارد (چنان که به بارانی که در پی باران نخستین بهار می‌بارد، ولی گویند). آشکار است که این حالت مستلزم وجود رابطه‌ی قرب در میان آن دو می‌باشد. از آن جایی که نوع رابطه‌ی بین دو چیز، بستگی به جهات ذی ربط آنها دارد، رابطه‌ای که ولی در آن به کار گرفته می‌شود، گاهی قرب مکانی است و گاهی نسبی و دینی و اعتقادی و دوستی و کمکی و غیر آن. «لفظ ولیّ (بر وزن فعیل) دلالت بر چیزی یا کسی دارد که رابطه‌ی مذکور را داراست، به معنی باران دوم بهار، دوستدار، دوست، یار، همسایه، هم‌پیمان، پیرو، داماد، سرپرست و غیر آن به کار گرفته می‌شود».

و لفظ مولی (بر وزن مفعّل) که در اصل اسم مکان است و دلالت بر جایی دارد که رابطه‌ی مذکور بدان تعلق گرفته و در آن مستقر می‌شود و نیز به معنی یاری دهنده و سرپرست و غیر آن می‌آید).

به بیان قرآن که: ﴿إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۚ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ۚ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۚ﴾ [یونس: ۶۲-۶۴]، همه‌ی مؤمنین (به معنی قرآنی کلمه) در ولایت خدا مشترکند، انتفاء ولایت از کسی برابر با انتفاء ایمان و تقوی و - در صورت اقامه‌ی حجت - بودن در صف کافرین و منافقین که رابطه‌شان با خدا ضد

۱- «آگاه باشید! همانا دوستان الله، نه ترسی بر آنهاست، و نه آنها غمگین می‌شوند (همان) کسانی که ایمان آوردند، و پرهیزگاری می‌کردند...».

ولایت یعنی عداوت است، می‌باشد. چنان که در صدر سوره بقره، پس از ذکر کتاب بری از ریش (سوره بقره یا همه قرآن) مردمی را که آن کتاب، بدیشان آن گونه که باید ابلاغ گشته است، به سه گروه متقین و کافرین و منافقین تقسیم کرده، در بین عدم تقوی و کفر یا نفاق فرقی نگذاشته، غیر متقین را کافرین یا منافقین می‌شمارد. در سوره نمل آیه پنجاه و سوم پس از ذکر سرانجام گروه کافرین از ثمود، قوم فرستاده خدا صالح - علیه الصلاة والسلام - می‌فرماید: ﴿وَأَخَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾^۱. در سوره فصلت آیه هجدهم نیز در باره همین امر می‌فرماید: ﴿وَأَخَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾^۲. در این دو آیه، گروه مؤمنین را با عبارتی که در تعریف اولیاء الله آورده است ذکر می‌کند، در نتیجه همه افراد یک امت مؤمن را اولیاء خدا می‌شمارد. همچنان که همه مؤمنین راستین اولیاء الله هستند، خداوند نیز ولی و مولای همه مؤمنین است: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ [البقرة: ۲۵۷]^۳... ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۶۸]^۴... ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ﴾ [الباقیة: ۱۹]^۵. ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [محمد: ۱۱]^۶.

از آن جایی که منشأ ولایت ایمان و تقوی است، آنان که با ایمان نیستند پیش از اقامه حجت با خدا رابطه‌ای نداشته، پس از اقامه حجت و به صف کافرین یا منافقین (که ایشان نیز کافر و بلکه بدترین کافراند) در آمدن، اعداء وی بوده، او نیز عدو ایشان

۱- «و کسانی را که ایمان آورده، و پرهیزگار بودند، نجات دادیم».

۲- «و کسانی را که ایمان آورده، و پرهیزگار بودند، نجات دادیم».

۳- «الله یاور و (سر پرست) کسانی است که ایمان آورده‌اند، آن‌ها را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد».

۴- «و الله یاور و ولی مؤمنان است».

۵- «و الله یاور پر هیزگاران است».

۶- «این بدان سبب است که الله یاور (و مولای) کسانی است که ایمان آوردند».

است. چنان که می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ﴾ (۶) فَلَنَذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۷﴾ ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ هُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۸﴾ [فصلت: ۲۶-۲۸] و می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ﴾ ﴿۹﴾ [البقرة: ۹۸].^۲

فروع دو اصل یاد شده

از دو اصل رابطه‌ی ولایت در میان خدا و مؤمنین و رابطه‌ی عداوت در بین او و کافرین، فروعی به شرح زیر ناشی می‌شود:

وابستگی مؤمنین به یک آمر و اشتراکشان در ولایت یک خداوند بدان گونه که تبیین شد، مستلزم وابستگی‌شان به یکدیگر است. اضافه بر این در شریعتی که از طرف وی برای هدایتشان می‌آید، برای هر یک بر دیگران حقوقی و بر هر یک برای دیگران واجباتی مقرر می‌گردد، که این نیز مستلزم ثبوت رابطه‌ای در میان ایشان می‌باشد. بدین گونه همه‌ی مؤمنین اولیاء و موالی (جمع مولی) یکدیگر می‌گردند و هیچ مؤمنی از این که ولی و مولای دیگران بوده و ایشان اولیاء و موالی وی باشند مستثنی نیست. تنها مؤمنی که ولایتش بر دیگران صورت خاصی داشته و بدین سبب در این زمینه از وی در قرآن نام برده شده است، محمد رسول الله ﷺ است که منزلت ویژه‌اش بر کسی پوشیده نیست. اگر در غیر قرآن از کسی در این زمینه نام برده شده باشد، از آن جهت نیست که نام برده

۱- «و کسانی که کافر شدند گفتند: «به این قرآن گوش فرا ندهید، و در (هنگام تلاوت) آن جنجال کنید (و سخنان بیهوده بگویند) شاید پیروز گردید». * پس یقیناً کسانی را که کافر شدند، عذاب سختی

می‌چشانیم، و آن‌ها را به (خاطر) بدترین اعمالی که انجام می‌دادند، کیفر می‌دهیم».

۲- «کسی که دشمن الله و فرشتگان و پیامبران او، و جبرئیل و میکائیل باشد، پس بدرستی که الله دشمن کافران است».

ولایت خاصی بر دیگران دارد. زیرا این امر تنها در صورتی است که جز نبوت و رسالت منزلتی که امکان رسیدن بدان برای همه‌ی مؤمنین وجود نداشته و ویژه‌ی بعضی از ایشان بوده، وجود داشته باشد، که در این صورت رابطه‌ی آن بعض با دیگران فوق رابطه‌ی سایر مؤمنین با یکدیگر است. لیکن چنان منزلتی وجود ندارد، پس مقصود از چنان نام بردنی تنها تبیین توافق ظاهر و باطن آن شخص و مؤمن راستین بودنش و دفع هرگونه توهمی بر خلاف آن از قلوب دیگران است^۱.

(بسیاری از کسانی که در زمینه‌ی تفسیر قرآن کار کرده‌اند، از روی عدم دقت در معانی بعضی از مفردات و نظم جمله بندیهای آیه و روند گفتار و موضوع مورد بحث سوره و غفلت از آیات وارده در زمینه‌ی مورد بحث در سایر سوره‌های قرآن از یک سو و فریفته شدن به روایاتی ساختگی و جوسازیهای مغرضانه از سویی دیگر، آیه‌ی بیست و سوم از شوری را که می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ۖ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ بر خلاف مراد خدا حمل کرده، گفته اند که؛ خدا به پیامرش ﷺ فرمان داده است که به مؤمنین بگوید که: در برابر آنچه که به شما می‌رسانم مزدی جز محبت و آرزوی خیر برای خویشاوندانم از شما نمی‌خواهم! در حالی که این معنی نه با کلمه‌ی قربی و آیه‌ی مشتمل بر آن و روند گفتار آیات و موضوع سوره سازگار است، نه با آیات وارده در این زمینه در سوره‌های دیگر؛ زیرا لفظ قربی مصدری از مصادر ماده‌ی (ق، ر، ب) بوده، به معنی نزدیکی است و آیه‌ی مشتمل بر آن در زمینه‌ی دفع شبهات از دعوت و داعی به راه خدا سخن می‌گوید، آیات پیش و پس از آن همچون سایر آیات سوره در تبیین صراط مستقیم و دعوت بدان و سرانجام استجاب‌کنندگان و ایضاح نتایج پیمودن راه شرک و سرانجام مشرکین و متعلقات آن

۱- اشاره به این است که گفته‌ی «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» که به پیامبر خدا ﷺ نسبت داده شده است، به فرض ثبوتش، بیانگر چیز جدیدی نیست.

است و جمله‌ی ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ فرمانی است که پیامبر خدا ﷺ را - و نیز هر داعی دیگری را - به ابلاغ این امر به مدعوین مکلف می‌گرداند که وی در برابر آنچه بدیشان می‌رساند، مزدی جز این که ایشان دوست داشته باشند و آرزو کنند که به خدا نزدیک شوند از ایشان نمی‌خواهد (این استثناء برای مبالغه در نفی خواستن هرگونه مزدی از مدعوین است، یعنی از شما چیزی که در حقیقت اجر باشد نمی‌خواهم، لیکن اگر دوست داشتن و آرزو کردن مذکور را اجر بنامیم در آن صورت و تنها در آن صورت است که می‌توان گفت که از شما اجری می‌خواهم. به عبارتی دیگر از آن جهت که اجری حقیقی از شما نمی‌خواهم، اگر اصراری بر اقتضای ذکر اجری در این زمینه هست، چیزی جز امر یاد شده - که در حقیقت اجر نبوده و جز برای خود شما نیست - نمی‌یابم که آن را اجر بنامم).

چنان که در آیه‌ی پنجاه و هفتم از سوره‌ی فرقان می‌فرماید: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾^(۱). چنان که ملاحظه می‌شود در این آیه به پیامبر خدا ﷺ فرمان داده شده است که به مدعوین بگوید که: در برابر آنچه که به شما می‌رسانم هیچ مزدی نمی‌خواهم مگر این که کسی بخواهد که به سوی خداوندش راهی اتخاذ کند، یعنی جز این خواستن - که در حقیقت برای خود شما و نه برای من است - مزدی نمی‌خواهم (در این آیه به جای دوست داشتن و آرزو کردن نزدیک شدن به خدا (که در آیه‌ی سوره‌ی شوری آورده شده است)، خواستن اتخاذ راهی به سوی خداوند آمده است، که با آن جز در لفظ فرقی ندارد). پس از اینکه مراد از آیه‌ی شوری و اتحاد آن با مراد از آیه‌ی فرقان روشن شد، مراد از آیه‌ی چهل و هفتم از سوره‌ی سبأ که می‌فرماید: ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

۱- بگو: «من در برابر (تبلیغ) آن هیچ‌گونه مزدی از شما نمی‌طلبم، مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند».

﴿وَعَدُ اللَّهِ﴾^۱ و عدم مخالفت پیامبر خدا ﷺ با سایر پیامبران - علیهم الصلوات والسلام - که شعارشان ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (به سوره‌ی شعراء رجوع شود) بوده است نیز، روشن می‌شود. با این توضیح جایی برای گمان این که خویشاوندان پیامبر خدا ﷺ (جز همسران گرامیش - رضی الله عنهن - که - إن شاء الله - بحث در باره‌ی منزلتشان خواهد آمد) حقوق ویژه‌ای بر سایر مؤمنین دارند نمی‌ماند.^۲

همچنان که اشتراک در ولایت یک امر و اتباع شریعت وی، مستلزم ثبوت رابطه‌ی ولایت در میان مؤمنین است، اتفاق در عداوت وی و اشتراک در دادن حق امر به غیر او و همگامی در اتباع دینی ناشی از اهواء نیز، مستلزم ثبوت رابطه‌ی ولایت در میان کافرین و منافقین - که در رأس ایشان ابلیس و ذریتش و طاغوتها (= مدعیان حق امری تسخیری به طور مستقیم یا غیر مستقیم یا امری ابتلائی) قرار دارند - می‌باشد.

در باره‌ی امر اول می‌فرماید: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ (بعضهم... بعض به معنی یکدیگر است). ﴿يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ

۱- «(ای پیامبر!) بگو: هر مزدی که از شما خواسته‌ام؛ پس آن برای خود شما باد، پاداش من تنها بر (عهده‌ی) الله است، و او بر همه چیز گواه است».

۳- دقت در معانی مفردات و نظم جمله بندی آیات و روند گفتار و موضوع مورد بحث سوره‌ها و توجه به آیات وارده در هر زمینه‌ای از زمینه‌ها در سوره‌های مختلف و قرآن را حاکم بر روایات و نه تابع آن‌ها گردانیدن و در شناخت هدایت ربانی خود را از پناه بردن به این روایت و آن روایت بی‌نیاز دانستن، از اصول واجب الرعایت در تفسیر قرآن است. رعایت نکردن این اصول، منشأ خطاهایی فراوان و لغزشهایی بزرگ از سوی بسیاری از کار کنندگان در زمینه‌ی تفسیر قرآن شده است. با توجه به تبیینات مربوط به آیات مورد بحث در این کتابچه و مراجعه به آنچه در تفاسیر متداول در تفسیر آنها آورده شده است معلوم می‌گردد که، سخن در باره‌ی بسیاری از این آیات، میدان لغزشها و خطاهای یاد شده بوده است. امید است که تبیینات ما بر اساس رعایت این اصول باشد.

الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» [التوبة: ۷۱].^۱ «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (در پیشاپیش دارندگان این اوصاف سازندگان سبب نزول این آیه یعنی سابقین از مهاجرین قرار دارند) «وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا» (این اوصاف پیش از هر کس دیگری بر یاوران گروه نخستین یعنی سابقین از انصار منطبق است) «أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» [الأنفال: ۷۲].^۲ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» [المائدة: ۵۵].^۳ (در باره‌ی این آیه پس از این توضیحی خواهد آمد، مقصود از آوردنش در این جا اشاره به ولایت ویژه‌ی رسول الله ﷺ می‌باشد). «وَإِنْ تَظْهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ» (ضمیر موله به النبی در آیه‌ی پیش از این برمی‌گردد) «وَجِبْرِيلُ وَصَلْحُ الْمُؤْمِنِينَ»^۴ (اصل ترکیب المؤمنون الصالحون می‌باشد، آنچه که موجب حذف موصوف و استعمال صفت به صورت اسم جنس مشتمل بر ابهام مقتضی تبیین از طریق اضافه‌ی بیانیه گشته، اهتمام به وصف صلاح است. پس صالح المؤمنین به معنی صالح از مؤمنین یعنی هر کس از ایشان که در این زمینه دارای صلاح است می‌باشد و هیچ دلیلی بر اختصاص این وصف به فرد معینی وجود ندارد).

-
- ۱- «و مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان (و یاور) یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و نماز را بر پا می‌دارند، و زکات را می‌پردازند، و الله و پیامبرش را اطاعت می‌کنند، اینانند که الله به زودی آن‌ها را مورد رحمت قرار می‌دهد، بی‌گمان الله پیروزمند حکیم است».
- ۲- «همانا کسانی که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جان‌هایشان در راه الله جهاد نمودند، و کسانی که (ایشان را) پناه دادند و یاری نمودند، اینان یاران (و دوستدار) یکدیگرند».
- ۳- «یار و ولی شما تنها الله است، و پیامبراش و آن‌ها که ایمان آورده‌اند، (همان) کسانی که نماز را بر پا می‌دارند و آنان با خشوع و فروتنی زکات را می‌دهند».
- ۴- «و اگر شما دو نفر بر علیه او همدست (متفق) شوید پس (بدانید) که الله یاور (و مولای) اوست، و (نیز) جبرئیل و مردمان شایسته از مؤمنان».

پس همچنان که پیامبر خدا ﷺ ولی مؤمنین است، ایشان نیز - همچون خدا و جبریل - مولایان او هستند.

در باره‌ی امر دوم می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِعَصْهُمْ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ﴾ [الأنفال: ۷۳].^۱ ﴿تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَهُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ﴾ [النحل: ۶۳].^۲ ﴿إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۲۷].^۳ ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَةِ...﴾ [البقرة: ۲۵۷].^۴ ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَتَلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ [النساء: ۷۶].^۵

* * *

بعضی دیگر از فروع ناشی از دو اصل مذکور، عداوت و تبری میان اعداء الله و اولیاء الله است. زیرا ولایت اولیاء - چنان که گفته شد - معرفت خدای خالق آمر، تسلیم قلبی و خود نگه داشتن از حرکت بر خلاف مقتضای آن معرفت و تسلیم می‌باشد. ناسازگار بودن این امر با اهواء کافرین است که ایشان را به استکبار و فجور و عداوت با خدا وامی‌دارد. پس ضروری است که دشمنان مستکبر و فاجر خدا، اولیاء مؤمن و متقی وی را

۱- «و کسانی که کافر شدند، دوستدار (و یاور) یکدیگرند».

۲- «(ای پیامبر!) به الله سوگند که به سوی امت‌های پیش از تو (پیامبرانی) فرستادیم، پس شیطان اعمال‌شان را برای آن‌ها بیاراست، لذا امروز او دوست (و یاور) شان است، و عذاب دردناکی برای آن‌هاست».

۳- «براستی ما شیطان‌ها را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند».

۴- «و کسانی که کافر شدند یاور و سرپرست آن‌ها طاغوت است که آنان را از نور، به سوی تاریکی‌ها بیرون می‌برد».

۵- «کسانی که ایمان آورده‌اند در راه الله پیکار می‌کنند، و آنان که کافرند در راه طاغوت (= بت و شیطان) پیکار می‌کنند، پس شما با یاران شیطان پیکار کنید، قطعاً نیرنگ (و نقشه) شیطان ضعیف است».

نیز دشمن بوده و دشمن شمارند. همچنین بایسته – بلکه شرط مؤمن بودن و استقامت بر صراط مستقیم – است که مؤمنین نیز، از دشمنان خدا و خود بیزار و بری بوده و ایشان را دشمن گیرند. همان گونه که اعداء الله ولایت ناشی از جهت خدا را نپذیرفته، و اولیاءشان «من دون الله» (= از جهتی غیر جهت خدا) و نه خدا و اولیائش (که از سوی خدا حق ولایت برای یکدیگر را دریافته‌اند) می‌باشند، ایشان نیز تنها ولایت ناشی از جهت خدا را (که ولایت خدا و پیامبر ﷺ و مؤمنین است) پذیرفته و «من دون الله» ولیّی نداشته باشند.

چنان که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَنِ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ [یوسف: ۵].^۱

﴿أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ﴾ [الکهف: ۵۰].^۲ ﴿إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا﴾ [النساء: ۱۰۱].^۳ ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا﴾ [فاطر: ۶].^۴ ﴿فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ﴾ [التوبة: ۱۱۴].^۵ ﴿فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ﴾ [الشوری: ۹].^۶ ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا﴾ [النساء: ۴۵].^۷

پس مؤمنین تنها ولایت خدا و فروع آن را می‌توانند بپذیرند. فروع آن چیزی جز ولایت رسول الله ﷺ و ولایت مؤمنین نیست. چنان که می‌فرماید: ﴿إِنَّا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ

۱- «بی‌گمان شیطان برای انسان دشمن آشکار است...».

۲- «آیا او و فرزندان او به جای من دوستان خود می‌گیرید، در حالی که آن‌ها دشمن شما هستند؟! ستمکاران چه جایگزین بدی دارند...».

۳- «زیرا کافران، برای شما دشمن آشکاری هستند».

۴- «مسلمان شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بگیرید».

۵- «پس چون برای او آشکار شد که او دشمن الله است؛ از او بیزاری جست».

۶- «در حالی که الله فقط کارساز (و دوست حقیقی) است».

۷- «کافی است که خدا سرپرست [شما] باشد، و کافی است که خدا یاور [شما] باشد».

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ [المائدة: ۵۵]. (در باره‌ی این آیه پس از این توضیحی خواهد آمد). ﴿وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ [البقرة: ۱۰۷].^۲ ﴿وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا﴾ [النساء: ۱۱۹].^۳ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِّنَ الْحَقِّ تَخْرَجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَن تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِن كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَحْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿٥٦﴾...﴾ [المتحنه: ۱].^۴ (پس دشمنان خدا و خود را اولیاء قرار دادن خروج از راه راست است).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ﴾ (پس پذیرفتن ولایت کافرین و ظالمین و فاسقین (به معانی قرآنی این

۱- «یار و ولی شما تنها الله است، و پیامبراش و آن‌ها که ایمان آورده‌اند، (همان) کسانی که نماز را بر پا می‌دارند و آنان با خشوع و فروتنی زکات را می‌دهند».

۲- «و جز الله سرپرست و یاورى برای شما نیست».

۳- «و هر کس شیطان را به جای الله ولی و دوست خود بگیرد، قطعاً زیانی آشکار کرده‌است».

۴- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید که با آن‌ها طرح دوستی می‌افکنید، در حالی که آن‌ها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند، و رسول الله و شما را به خاطر ایمان آوردن به الله که پروردگارتان است (از شهر و دیارتان) بیرون می‌کنند، اگر شما برای جهاد در راه من (بیرون آمده‌اید) و برای خشنودی من هجرت کرده‌اید (هرگز پیوند دوستی با آن‌ها برقرار نکنید) شما پنهانی با آن‌ها پیوند دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من به آنچه که پنهان می‌دارید و آنچه که آشکار می‌سازید دانانترم. و هرکس از شما چنین (کاری) کند یقیناً راه راست را گم کرده‌است».

کلمات) خروج از صف مؤمنین و پیوستن به اعداء الله است). ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [المائدة: ۵۱]^۱ (و اتخاذ اولیاء از ایشان ظلم (به معنی قرآنی کلمه) است).
 ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ خَشِيَ أَنْ تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ﴾ [المائدة: ۵۲]^۲ (پس در اثر باک داشتن از گردش چرخ روزگار در اکتساب ولایت کافرین شتافتن، ناشی از بیماری قلب است).

﴿فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ تَدْمِينًا﴾
 ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَنِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ﴾ (و چگونه با مومنین اند کسانی که دیگران را اولیاء خود می گیرند؟! ﴿حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ﴾
 ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾ (یعنی کافرین را اولیاء گرفتن، از دین برگشتن است) ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ (یعنی در میان خدا و ایشان رابطه ی ولایت هست)؛ ﴿أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ (و در نتیجه اولیاء یکدیگر نیز هستند)؛ ﴿أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ (و با کافرین در عداوت اند)، ﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ (ستیزگران با یهود و نصاری و برگشتگان از دین (اعم از برگشتگان از طریق پذیرفتن ولایت کافرین در زمان پیامبر خدا ﷺ، و برگشتگان از طریق منع زکات و غیر آن در زمان ابوبکر صدیق ؓ) نخستین دارندگان این اوصاف اند. پس از ایشان تا روز قیامت

۱- «ای کسانی که ایمان آوردید! یهود و نصاری را به دوستی بر نگزینید، آنان دوستان یکدیگرند، و کسانی که از شما با آنها دوستی کنند، از آنها هستند، همانا الله گروه ستمکار را هدایت نمی کند».
 ۲- «پس کسانی را که در دل های شان بیماری (= نفاق) است می بینی که در (دوستی با) آنان می شتابند (و) می گویند: «می ترسیم که آسیبی به ما برسد».

نیز، پس از هر ارتدادی، قومی بدین اوصاف می آیند). ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۱.

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ (کلمه‌ی انما برای حصر، یعنی اثبات وصفی برای بعضی و نفی از دیگران است. یعنی تنها خدا و فرستاده‌اش ﷺ و مؤمنین اولیاء شما هستند و نه یهود و نصاری - و دیگر غیر مؤمنان - زیرا ایشان - یهود و نصاری - کافراند، ﴿إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا﴾ [النساء: ۱۰۱]. مراد از الذین آمنوا همه‌ی مؤمنین است، همان گونه که می‌فرماید: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [التوبة: ۷۱]، و اصل عبارت «إِنَّمَا وَلِيَّ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَسَائِرُ الذِّينِ آمَنُوا» بوده، عدول از آن ناشی از قصد ایجاز است، ﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ (یقیمون از مصدر اقامه به معنی بپاداشتن، آنهم از قیام به معنی بپاخاستن است، مراد از بپاداشتن نماز، تحقق بخشیدن به همه‌ی اموری که نماز بدون یکی از آها نماز نیست، یعنی رعایت شروط و ارکان و حضور قلب و خشوع و اجتناب از مناقضات آنها می‌باشد. این امر از آن جهت اقامه نام گرفته که نبودن هر یک از امور نام برده، به منزله‌ی افتادن نماز از آن جانب است)، ﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ (زکات در اصل به معنی نمو و فزونی یافتن است، از آن

۱- «پس نزدیک است که الله پیروزی یا چیزی (دیگر) از سوی خود (برای مسلمانان) پیش آورد، آنگاه (این افراد) از آنچه در دل خود پنهان داشتند، پشیمان گردند. * و آن‌های که ایمان آورده‌اند می‌گویند: «آیا این‌ها (= منافقان) همان کسانی هستند که با نهایت تأکید به الله سوگند یاد می‌کردند، که آنان با شما هستند؟! اعمال‌شان تباه شد، و زیانکار شدند. * ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما که از دین خود برگردد (به الله زیانی نمی‌رساند) الله بزودی گروهی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها (نیز) او را دوست دارند، (آنان) در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سر سخت و گردان فراز هستند، در راه الله جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نمی‌هراسند، این فضل الله است که به هر کس بخواهد می‌دهد، و الله گشایشگر داناست».

جهت از مازاد بر احتیاجی که به مستحقینش داده می‌شود با لفظ زکات تعبیر شده که دادن آن سبب فزونی یافتن فضایل است).

﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (رکوع در لغت به معنی خمیدن است و گاهی هم مراد از آن فروتنی و خشوعی که خمیدن نشانه‌ی آن است می‌باشد. کلمه‌ی راکعون در آیه به همین معنی است و جمله‌ی «و هم راکعون» حالت بیادارندگان نماز و دهندگان زکات را بیان می‌کند و به منزله‌ی ﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾ [المؤمنون: ۲] و ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أُنْهِمَ إِلَى رَبِّهِمْ رَاكِعُونَ﴾ [المؤمنون: ۶۰]^۱ می‌باشد (ذکر رکوع (= خشوع) در بیان حال بیادارنده‌ی نماز پس از اشاره بدان در «یقیمون الصلاة»، ناشی از اهتمام است).

این دو وصف یعنی بیاداشتن نماز و دادن زکات در حال خشوع از اوصاف ضروری همه‌ی مؤمنین راستین و دو گام نخستین در طریق عبودیت بوده، انتفای هر یک از آنها برابر با نبودن از زمره‌ی مؤمنین است. چنان که صدر سوره‌ی بقره پس از ذکر کتاب بری از ریب (سوره‌ی بقره یا همه‌ی قرآن)، مردمی را که آن کتاب بدیشان آن گونه که باید ابلاغ شده است، به سه گروه: متقین (مؤمنین راستین) و کافرین و منافقین تقسیم و همین دو وصف را در بیان ارکان متقی بودن ذکر می‌کند (در «یقیمون الصلاة» اشاره به خشوع در نماز - چنان که گفتیم - هست، بلکه نماز بدون خشوع چیزی نیست که در مقام وصف متقین آورده شود، با وجود آن ذکر رکوع یا خشوع ضروری نیست. در ﴿مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ﴾ نیز که یادآور مالک رزق و مستخلف بودن انسان و مقید بودنش در تصرف در مال خدا است، همین اشاره وجود دارد).

۱- «و کسانی که (در راه الله) آنچه را باید بدهند، می‌دهند، و (با این حال) دل‌های شان بیمناک است، که بی‌گمان آنان به سوی پروردگارشان باز می‌گردند».

در سوره‌ی توبه امر به دست برداشتن از کشتار مشرکین و اعلام اخوت دینی در میان ایشان و مؤمنین را، مشروط به بازگشتن از شرک به توحید و اقامه‌ی نماز و دادن زکات گردانیده است. ﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ و ﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [۵ و ۱۱] ۲.

در دعوت بنی اسرائیل به پیوستن به صف متبعین هدای قرآن و متصف شدن به اوصاف ایشان می‌فرماید: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ [البقرة: ۴۳].^۳ (این آیه که اشاره کننده به بعضی از اوصاف ضروری همه‌ی مؤمنین است، جای شکی در این که مراد از رکوع در این گونه مواضع رکوع نماز نیست، نگذاشته است. زیرا این رکن همچون سایر ارکان در اقامه‌ی نماز جای گرفته و برتری بر قیام و سجود که مقتضی تصریح بدان باشد ندارد، جمله‌ی حالیه هم نیست که ذکر رکوع در آن برای بیان حال دهنده‌ی زکات باشد).

در سوره‌ی مرسلات در بیان حال مکذبین به روز جدا کردن مجرمین از محسنین (روز جزاء) و امتناعشان از سر خشوع در برابر حق فرود آوردن می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ﴾. (و در این آیه نیز رکوع به معنی خشوع و نه رکنی از ارکان نماز است).

۱- «پس اگر توبه کردند، و نماز را برپا داشتند، و زکات را پرداختند؛ آن‌ها را رها کنید، بی‌گمان الله آمرزنده‌ی مهربان است».

۲- «پس اگر توبه کنند، و نماز را برپا دارند، و زکات را بدهند، برادران دینی شما هستند، و ما آیات خود را برای گروهی که می‌دانند بیان می‌کنیم».

۳- «و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید، و با نماز گزاران نماز بخوانید».

با روشن شدن این قضیه که مصداق ﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ همه‌ی مؤمنین بوده و مراد بیان دو وصف بیادداشتن نماز و دادن زکات در حال خشوع و نه بیادداشتن نماز و دادن زکات در حال رکوع نماز می‌باشد، جایی برای توهم این که این آیه در اثبات ولایت گروهی یا فردی معین بر سایر مؤمنین آمده است، نمی‌ماند، تنها امری که از این آیه می‌شود فهمید، ولایت همه‌ی مؤمنین بر یکدیگر است). ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ (کسانی که در آیه‌ی پیش از این اوصافشان بیان شد) ﴿فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ (یعنی رسول الله ﷺ و مؤمنین، حزب الله هستند و هر کس خدا و فرستاده‌اش ﷺ و مؤمنین را اولیاء خود گیرد، به ولایت بایسته و شایسته دست یافته است؛ زیرا تنها حزب الله‌اند که چیرگانند. در این آیه نیز حق ولایت بر مؤمنین به همه‌ی مؤمنین داده شده است).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ﴾ (پیش از این، از پذیرفتن ولایت یهود و نصاری که دو گروه بارز از کافرین‌اند نهی و انحصار ولایت در رابطه‌ی با خدا و پیامبر ﷺ و مؤمنین تبیین شد. در این آیه، اصلی که حرمت پذیرفتن ولایت این دو گروه بخشی از آن است، یعنی حرمت اولیاء قرار دادن کافرین (چه اهل کتاب و چه دیگران) ابلاغ می‌گردد. ذکر این دو گروه با نامهای خاصشان در اینجا از این روست که در این قسمت از سوره سخن از چگونه برخورد کردن مؤمنین با ایشان است). ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ (یعنی از اولیاء قرار دادن نامبردگان بسیار بپرهیزید) ﴿إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (زیرا آن امر مناقض ایمان است) [المائدة: ۵۱-۵۷].

۱- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آنان که دین شما را به تمسخر و بازی گرفته‌اند؛ از (اهل کتاب) کسانی که پیش از شما کتاب داده شده‌اند و (همچنین) کفار را؛ دوست نگیرید».

در باره‌ی ولایت مؤمنین برای یکدیگر سخن دیگری داریم که ان شاء الله در بحث امامت خواهد آمد.

* * *

یکی دیگر از فروع ناشی از دو اصل مذکور، ولایت ملائکه (که از بندگان مؤمن خدایند) برای مؤمنین و عداوتشان با کافرین است. چنان که در بازگو کردن سخنان ایشان با موحدین با استقامت می‌فرماید: ﴿تَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ [فصلت: ۳۱].^۱

در باره‌ی کسانی که با کتمان ما آنزل الله کافر گشته و با کفرشان می‌میرند می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ ﴿۱۶۱﴾ خَلِيدِينَ فِيهَا لَا تُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ﴿۱۶۲﴾ [البقرة: ۱۶۱، ۱۶۲].^۲

۱- «ما در زندگی دنیا و (نیز) در آخرت دوستان (و یاران) شما هستیم».

۲- «لَعْنَةُ اللَّهِ و فرشتگان و همه مردم بر آن‌ها خواهد بود. * در آن (لَعْنَةُ) جاودانه باقی می‌مانند، و نه عذاب آنان تخفیف داده می‌شود، و نه ایشان مهلت داده می‌شوند».

تکمیل

در پایان بحث ولایت به نکاتی چند اشاره می‌کنیم:

۱ - قبلاً گفتیم مردمی که کتاب بری از ریب، آن گونه که باید بدیشان ابلاغ گشته، به سه گروه متقین و کافرین و منافقین تقسیم می‌شوند. گروه اول همه اولیاء الله هستند و ولی الله نبودن برابر با متقی و مومن نبودن است... از عموم این اصل، دو حالت گذرا به شرح زیر مستثنی است:

در سوره‌ی توبه از آیه‌ی نود و هفتم تا آخر آیه‌ی صد و دهم، از تشکیل دهندگان جامعه‌ی اسلامی، هشت گروه با صفات ممیزه‌اشان ذکر گشته‌اند، که با گروه دیگری که پیش از آن در بخش بزرگی از سوره در باره‌ی احوالشان سخن رفته، یعنی منافقینی که در گیر و دار حوادث درونی و بیرونی جامعه‌ی اسلامی نفاقشان آشکار و نزد پیامبر خدا ﷺ و مؤمنین شناخته گشته‌اند، نه گروه می‌گردند.

پس از گروه نخستین، از صحرانشینان نام برده شده، که کفر و نفاقشان از همه شدیدتر، به ندانستن حدود آنچه که خدا بر پیامبرش ﷺ نازل کرده سزاوارترند. سپس از اولیاء خدا در سه گروه پیشروان نخستین از مهاجرین و پیشروان نخستین از انصار و کسانی که با شیوه‌ای از نیکوکاری از ایشان پیروی کردند، یعنی تنها گروه‌هایی که خدا از ایشان و ایشان از وی خشنود و سرانجامشان بر خورداری از نعمتی جاویدان است، نام برده شده است (وجود این سه گروه و همچنین سایر گروه‌ها در هر جامعه‌ی اسلامی برخاسته از بطن جاهلیتی از جاهلیتها، با همان حقیقتها، لیکن با کمیتها و کیفیتهای گوناگون، امری حتمی است. لیکن گروه اول و دوم از اولیاء الله، در عین سابق بودن در عصر خود، از متبعین سابقین اولین عصر نزول قرآنند). پس از آن، گروهی منافق از صحرانشینان اطراف شهری و از شهرنشینان ذکر شده‌اند که در نفاق چنان مهارت یافته‌اند، که جز خدا هیچ کس (حتی پیامبر خدا ﷺ) - و هر رهبر حرکت و جامعه‌ی اسلامی در هر عصر دیگری - از نفاقشان آگاهی ندارد. پس از ذکر سرانجام اینان، سخن از دو گروه

دیگر رفته است (این دو گروه، مستثنی شدگان از اصل مذکورند. ما بیان احوالشان را به بعد از اشاره به گروه نهم می‌اندازیم). گروه نهم کسانی هستند که با انگیزه‌ی گزند رسانیدن و کفر ورزیدن و جدایی انداختن در بین مؤمنین و کمینگاه ساختن برای کسانی که پیشتر با خدا و پیامبرش ﷺ جنگیدند، مسجدی (و مرکزی دینی) برای خود بنا کرده‌اند و...

از این گروه‌های نه‌گانه، سه گروه - چنان که بیان شد - اهل ایمان و تقوی و ولایت خدا و چهار گروه اهل نفاق می‌باشد. از دو گروه دیگر که ذکرشان در بین گروه‌های هشتم و نهم - که هر دو از منافقین‌اند - آمده است، یکی کسانی هستند که کرداری شایسته و کرداری بد با هم درآمیخته‌اند، لیکن به کردارهای بد فرجام خود اعتراف کرده، بدین حرکت گام در مسیر توبه (= با پشیمان شدن، از گناه دست کشیدن و عزم بر اجتناب، به سوی خدا بازگشتن) نهاده، روزنه‌ی امید به این که خدا با سایه‌ی مغفرت و رحمت بر سرشان بازگردد را به روی خود بازگشوده‌اند. در نتیجه‌ی همین حرکت، خداوند وسیله‌ی پاکیزه گشتن از رذائل و فزونی دادن به فضائل و یافتن آرامش قلب را در دسترس ایشان نهاده، به توبه و به کار گرفتن وسیله ترغیبشان کرده، در مسیر آزمایش زیر نظر خدا و پیامبر ﷺ و مؤمنین که نهایتش محضر خدای آگاه از نهان و آشکاری است که گزارش کردارهایشان را بدیشان می‌دهد قرار داده است. با دقت در جای ذکر این گروه در سوره و توجه بدانچه که در باره‌ی ایشان آمده است دانسته می‌شود که، با هم درآمیختن کردار شایسته و کردار بد، اینان را از صف اولیاء الله موقتاً خارج کرده است، تنها اعتراف یاد شده است که از پیوستنشان به منافقین جلوگیری کرده و راه بازگشت به صف اولیاء را به رویشان بازگشوده است.

پس گاه گاهی پیش می‌آید که کسانی نه از اولیاء الله باشند، نه از منافقین و کافرین (و این یکی از دو حالت مستثنی از اصل مذکور است). لیکن از آن جایی که چنین حالتی ناپایدار و گذرا بوده، سرانجام چنین کسانی یا پیوستن به منافقین (چنان که در جهت

تکمیل توبه و به کار گرفتن وسیله‌ی مقرر شده حرکت نکنند)، یا بازگشتن به صف اولیاء الله (در صورت طی آن مسیر) می‌باشد، اینان در حقیقت گروهی جدا از سه گروه مذکور در اصل یاد شده نبوده، - از این رو - جایی برای ذکرشان در آن تقسیم نیست.

گروه دوم از این دو، کسانی هستند که مرتکب آنچنان کردارهای بدی شده‌اند، که تنها توبه‌ای مقبول، می‌تواند ایشان را از عذاب خداوند برهاند. لیکن نه تنها توبه، بلکه اعتراف هم نکرده‌اند (البته مانند منافقین هم به عذر تراشی دست نزده‌اند)، در نتیجه نور امیدی به این که خداوند با سایه‌ی مغفرت و رحمت بر سرشان بازگردد در دل نیست. نیز با این عدم تحرک، خود را وسیله‌ی ارزانی داشته شده به گروه پیشین محروم، از شنیدن ترغیب به توبه و به کار گرفتن وسیله، بی‌نصیب گردانیده‌اند. لذا خدا و پیامبر ﷺ و مؤمنین، ایشان را به حال خود واگذاشته‌اند، کسی را با ایشان کاری و در باره‌ی ایشان حکمی نیست. سرانجامشان در دست خداوند - که امرش به تناسب موضع‌گیری ایشان یا عذاب یا پذیرفتن توبه است - می‌باشد.

با دقت در جای ذکر این گروه و توجه به بیان متعلق بدیشان نیز روشن می‌شود که، ارتکاب کارهای بد، اینان را نیز از صف اولیاء الله موقتاً بیرون کرده، تنها عدم تحرک و بی‌موضع بودن است که، از پیوستنشان به منافقین جلوگیری کرده است. همچنان که همین امر است که، حق موضع‌گیری در برابرشان را از پیامبر ﷺ و مؤمنین سلب و تعیین سرانجامشان را به خدا سپرده است (و این دومین حالت مستثنی از اصل یاد شده می‌باشد). لیکن این گروه نیز در حقیقت جدا از سه گروه مذکور در اصل نبوده، ذکر جداگانه‌اشان نادرست است. زیرا اینان اگر با این به حال خود واگذاشتن، به حالتی مانند آنچه که در آیه‌ی صد و هجدهم همین سوره ذکر شده است (یعنی این که زمین با همه‌ی پهناوریش، همچنین جانهایشان، بر ایشان تنگ گشته، این حقیقت را که راه پناه بردن از خدا، جز به خدا نیست دریابند) برسند، با توبه‌ای مقبول به صف اولیاء الله باز می‌گردند. وگرنه سرانجامشان پیوستن به منافقین است.

۲- از آنچه که گذشت، معانی کلمات قرآنی ولایت و ولی و اولیاء برای هر هوشمند بری از تعصبی روشن شده، در این که ولایت، ویژه‌ی بعضی از مؤمنین نبوده، هر کسی ولی خدا نباشد بی‌تردید برای پیوستن به صف مؤمنین راستین نیازمند تجدید عهد بندگی با خداوند است، جای شکی نمی‌ماند. راستی شگفت‌انگیز و تأسف‌آور است که با وجود چنین آیات روشنگری، این کلمات مبارکه، همچون سائر کلمات حاوی معانی ربانی، چنان دست‌خوش تحریف گردد، که طریق فهم قرآن به روی مسلمانان مسدود شود!!

امروزه همچون روزگاری از گذشته‌ی این امت، اولیاء به معنایی به کار برده می‌شود، که بیگانه بودنش از کتاب خدا، بر هیچ هوشمند دور از تعصبی پوشیده نیست. به گمان مردم، اولیاء افراد معدودی هستند با صفات ویژه‌ای، که خود معتقدین بدان نیز، از تبیینش عاجزند. از جمله‌ی اموری که نزد مردم تقریباً لازمه‌ی ولی بودن می‌باشد، کرامت (آنهم به معنایی همچون سایر معانی تحریفی) است. در باره‌ی این امر هم باید گفت که: کرامت (که به معنی گرامی بودن نزد خداوند است) اختصاص به بعضی از مؤمنین نداشته، بی‌کرامت بودن برابر با غیر متقی بودن و غیر مؤمن بودن می‌باشد؛ همچنان که کم و بیش بودن آن، بستگی به کم و بیش بودن تقوی و ایمان دارد. چنان که می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَنُكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳]... و این منزلت که طریق رسیدن بدان ایمان و تقوی است، زمینه برای برخوردار شدن انسان متقی از نعمتهای مادی و معنوی دنیا و آخرت را - آنچنان که در بیان رابطه‌ی ولایت میان خدا و انسان مؤمن ذکر کردیم - مهیا می‌گرداند... دست یافتن به قسمت بیشتر بخش دنیوی این نعمتها، از طریق به‌کار گرفتن اسبابی شناخته شده و همگانی است. گاهی هم نعمتهای مادی یا معنوی، بدون به‌کار گرفتن آن اسباب، با شیوه‌هایی غیر عادی، به بعضی از اولیاء خدا (به معنای قرآنی کلمه) می‌رسد. چنان که در باره‌ی مریم صدیقه علیها السلام می‌فرماید: ﴿...كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا

۱- «همانا گرامی‌ترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست».

زَكَرِيَّا الْمَحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَمْرُؤُا أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۳۷﴾ [آل عمران: ۳۷] ^۱. (از توجه به محدودیت دایره‌ی حوادث غیر عادی از یک سو و همگانی بودن ولایت از سویی دیگر، روشن می‌شود که کرامت به معنی خاص مشهور در میان مردم، لازمه‌ی ولایت نبوده، از شروط آن نمی‌باشد).

این امور - به خلاف ظاهر - هر یک سببی خفی دارد، که می‌شود از راهی ویژه بدان دست یافته، با به کار گرفتنش به مسبب تحقق بخشید (چنان که در گذشته و حال کسانی بوده و هستند که این امور برایشان از امور عادی بوده و هست). پس اگر منشأ وقوع حادثه‌ای غیر عادی (از آنهایی که دارای اسباب خفی هستند و نه معجزات، که این سخن آن‌ها را در بر نمی‌گیرد)، کرامت و گرامی بودن انسان با تقوایی نزد خدا بوده، اکتساب و به کار گرفتن سبب خفی در کار نباشد، آن حادثه کرامت، و گرنه حادثه‌ای دال بر برخورداری بودن شخص ذی ربط از سبب خفی حادثه می‌باشد. از این فرق ضابطه‌ای مهم در این زمینه بدین گونه استنتاج می‌شود که: اولیاء را با حوادث غیر عادی نمی‌توان شناخت (زیرا این حوادث را کفار نیز از طریق استخدام اسباب ویژه‌اش می‌توانند پدید آورند)، بلکه ولایت صاحب حادثه است که دلالت بر کرامت بودن آن حادثه دارد، یعنی اگر قبلاً ولایت فردی ثابت شده باشد، حادثه‌ی مرتبط به وی - به شرط عدم اکتساب - کرامت می‌باشد. از آن جایی که ولی بودن به معنی مؤمن و متقی بودن است، جز به وسیله‌ی وحی نمی‌توان به ایمان و تقوای کسی یقین پیدا کرد، حوادث غیر عادی مرتبط به کسانی را که از طریق وحی ولی بودنشان خبر داده نشده است، جز بر اساس ظن، کرامت نمی‌توان نامید. نیز از آن جهت که اسباب خفی بعضی از آن حوادث، حالات

۱- «هرگاه زکریا وارد محراب (و عبادتگاه) او می‌شد، نزد او غذا و رزقی می‌یافت، (زکریا) می‌گفت: «ای مریم این از کجا برای تو آمده است؟» (مریم) می‌گفت: «این از جانب الله است، که الله به هر کس بخواهد بی‌شمار روزی می‌دهد».

روحی بسیار لطیفی است که پدید آمدنش اکتسابی می‌باشد، هر حادثه‌ی غیر عادی مرتبط با اهل تقوی را نیز کرامت نمی‌توان شمرد (همین است تفسیر سرّ کمیاب بودن این گونه حوادث در عصر نبوت و خلافت و کثرت وقوعش در قرون پس از آن).

۳- اصل منحصر بودن مردم دعوت شده به دین خدا در سه گروه متقین و کافرین و منافقین، با قید ابلاغ کتاب خدا آن گونه که باید، ذکر شد. از آن جایی که این امر در مورد مسلمانان این عصر منتفی است، اصل مذکور تنها عده‌ای از مسلمانان را در بر گرفته، ارتباطی با اکثریت محروم از ابلاغ بایسته ندارد، یعنی کسانی که حجت برایشان اقامه نشده است، در این تقسیم جای نمی‌گیرند.

امامت

تمهید

چنان که در مقدمه بیان شد، خداوند خالق آمر، هر آفریده‌ای را (چه مسخر و چه مختار)، سبب تحقق بخشیدن به بخشی از مرادهای خود گردانیده، سپس راهی راه ویژه‌ای نمود. آفریده‌های مسخر به حرکت درآمده، به سوی سرانجامهای خویش روان گشتند؛ آفریدگان مختار را آزمودن آغاز شد. بشر با دست‌آوردی از یک دوره‌ی پرورشی آموزشی مقدماتی، آماده‌ی دریافت هدایت ربانی گشت. راهنماییهای خداوندی برای بصر و قلب، بایدها و نبایدهایی از امر ابتلائی در دسترس سمع قرار گرفته، بینش حق از گمانهای بی‌پایه، حکم خدا از دیکته‌ی هوسها شناسانیده شده، سرانجام با نیروی تقوی درخت نفس را نموّ بخشیدن، یا به آفت فجور سر در گم کردن به وی ابلاغ گشت. اگر – چنان که خلق و هدایت اقتضا می‌کند – بشر نیز به راهی که برایش برگزیده شده بود می‌رفت، بسیاری از امور – از جمله آنچه که امروز ما را نیاز پرداختن بدان است – هرگز رخ نمی‌نمود. لیکن دیری نگذشت که کساد، بازار ایمان و عمل صالح را فرمانروا گشته، سوداگران از هر سو به سوداخانه‌ی ظن و محصول هوس شتافتند. بدین گونه در این سوی و آن سوی صراط مستقیم، کوره‌راههایی که در پیشاپیش رهروان هر یک، یکی یا چند از شاگردان گزیده‌ی ابلیس بود، پدید آمد. این چنین، رهروان راه ضلال را پیشروانی که مجسمه‌های وحی شیطان بودند پیشوا گشتند. بدین شیوه، گمراهان نیز با اراده‌هایشان، اسبابی از جمله‌ی اسباب افعال خدا گشته (که فساد کردار انسان از جهت تعلق به اراده‌ی وی، منافی مشتمل بر حکمت بودنش از جهت تعلق به خداوند نیست)، با حفظ اختیار، سر به امر تسخیر سپرده، به سوی سرانجامهای خویش روان شدند [که: ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا

هُوَ أَخَذُ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٦﴾ - هود: ۵۶.^۱

اگر چه بدین فجور، زمام امر انسان از دست خدا درنرفت [که: ﴿لِلَّهِ الْأَمْْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ﴾ - الروم: ۴]،^۲ جز آنچه که مراد خدای علیم حکیم بود، او (انسان) نخواست [که: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ - الدهر: ۳۰]،^۳ خدا را کفر بندگان خوش نیامد^۴ [که: ﴿وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾ - الزمر: ۷]. لذا ایشان را باری دیگر به پیمودن راه شکر فرا خواند [که: ﴿وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ﴾ - الزمر: ۷]؛ از نوع بشر شایسته‌ترین فرد را برگزید، که از وی هدایت دریافت کرده، به دیگران رسانیده، حق‌طلبان خیرخواه انگشت‌شمار را در پیمودن راه ایمان و عمل صالح الگو باشد، بر اکثریتی که از پیروی از پیشوایان ابلیسی دست بردار نبودند، حجت اقامه کند. اینان بساط برچیدند و قومی دیگر و از پس آنان اقوامی دیگر آمدند و به هنگام برفتند. فرستادگان خدا برای هدایت امتها، پی‌درپی آمدند. لیکن سرانجامها جز تکرار عاقبت قوم نخستین نبود. با گذشت زمان نبرد روندگان راه ایمان و عمل صالح - که اکنون پیشتر از پیش بودند - با گزینندگان کفر و فجور شدت یافت، در پی آن، روزگاری زمام امر در دست

۱- (= الله) گیرنده پیشانی‌اش است (و بر آن چیره است) بی‌گمان پرودگارم بر راه راست است.

۲- «پیش از (این پیروزی) و بعد از این (پیروزی) فرمان از آن الله است».

۳- «و شما چیزی را نمی‌خواهید مگر این که الله بخواهد، بی‌گمان الله دانای حکیم است».

۴- شاید گفته شود که چگونه خداوند چیزی را که بدان خشنود نیست می‌خواهد؟ جواب این است که از یک سو فاعل حقیقی همه‌ی افعال خداست، چیزی به خلاف اراده‌ی وی روی نمی‌دهد (بد بودن بعضی از کردارها منافی این نیست؛ زیرا این وصف نسبی بوده، شرها را جهات خیر نیز هست)، از سویی دیگر، بخشی از اسباب افعال خدا اراده‌های انسانهاست، انسان، همچنان که کردار نیکو را (که خدا بدان خشنود است) اراده می‌کند، کردار بد را نیز می‌خواهد. و از آن جایی که خداوند نمی‌خواهد که انسان را به جبر از شر برگردانیده و به خیر وادار کند و نیز از آن جهت که هر چه که انسان می‌خواهد، او آن را خواسته است، گاهی خدا چیزی را که بدان خشنود نیست، می‌خواهد.

شایستگان بود. تا این که با به سر آمدن زمانی دراز دلها سفت گشته، جهت سیر کج شده، راه گذشتگان دیگر بار پیموده شد^۱.

پس از گذشت روزگاری، هنگامی که از یک سو، به دست مردم، بر و بحر را فساد فراگرفت و جهان بشریت سراپا نیاز به هدایتی خالص و الگویی بی غش گشت، از سویی دیگر، بشر آمادگی دریافت و حفظ آخرین کتاب هدایت و همگام شدن با کاملترین الگوی ربانی را یافت، آنچه را که می‌بایست، خداوند به انجام رسانید. (از توجه به بری بودن افعال خداوند حق و حکیم از عبث درمی‌یابیم، که اگر بشر از آغاز پیدایش نیاز به هدایت ربانی و الگوی انسانی به شیوه‌ی اخیر و نیز آمادگی دریافت و حفظش را می‌داشت، فاصله‌های مکانی و زمانی مانع از نقل و ابلاغ در بین اقوام و نسلها نمی‌بود. جز یک کتاب فرود نیامده، جز یک نبی رسول برانگیخته نمی‌شد. چنان که پس از تحقق آن شروط، ختم نبوت و به تبعیت آن ختم رسالت نیز، اعلام گردید).

* * *

هدای ربانی بر خاتم النبیین علیه وعلیهم الصلوات والسلام فرود آمد که در آن، در زمینه‌ی اشاره به آیات خداوند در آفاق و انفس و برانگیختن و هدایت بصر به نگرستن و درست دیدن آنها، کوچکترین چیزی که بشر در خلافتش بدان نیازمند است فروگذار نشد. در زمینه‌ی شناساندن خداوند و حقایق عالم غیب و چگونگی ارتباط خداوند با جهان و انسان و وابستگی آن دو به وی و تعلقشان به یکدیگر و قلب را به سوی حق فراخواندن و ترغیب و ترهیب کردن، بینش و روشی داده شد، که تصور تقصیر در آن در قلب زنده‌ای نگنجد. در زمینه‌ی تبیین روش درست کردار و حرکت به سوی مقصد، حکم خداوند برای سمع به شرح زیر فرود آمد:

۱- این مقطع از آیه‌ی بیست و سوم تا آخر آیه‌ی پنجاه و سوم از سوره‌ی مؤمنون گرفته شده است.

آنچه که در بایسته بودن یا نابایسته بودنش زمان و مکان نقشی ندارد، حکم خاصش برای همه چنان بیان شد، که اگر در تبلیغش رخنه‌ای پیش نیاید، کسی را بر دیگری در فهم اصلش برتری نباشد (این گونه احکام در میان نعمتهای معنوی، به منزله‌ی آب و هوا و سایر نعمتهای مادی است که در دسترس همگان قرار داشته، برخوردار شدن از آن متوقف بر هیچ تخصصی نیست). در زمینه‌ی آنچه که بر خلاف آن ست اصولی (که آن نیز بری از تأثیرات زمانی و مکانی می‌باشد) مقرر شد، که به کمک ضوابطی که همراه آن آمده است، اهل تخصص می‌توانند احکام جزئی متناسب با هر زمان و مکان را از آنها استنباط کنند (این قسم مانند آهن و نفت و سایر نعمتهای مادی است که استفاده از آن متوقف بر استعدادها و ویژه‌ای بوده، تنها اهل تخصص از عهده‌ی همگانی کردن آن برمی‌آیند). بدین گونه کتاب خدا هر چه را که بشر تا روز قیامت در خلافتش بدان نیازمند است، بیانگر آمد ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ [النحل: ۸۹]^۱. با فرود آمدن آخرین بیان در زمینه‌ی احکام و اعلام نوید شدن کافرین از رخنه گرفتن از دین مؤمنین (که با تحقق آن جایی برای خشیت از ایشان و آمیخته کردن خشیت خدا با غیر نماند)، اکمال دین^۲ و اتمام نعمت هدایت و اسلام^۳ را به عنوان روش بندگی برای مؤمنین برگزیدن و بدان خشنود شدن، بدیشان ابلاغ گردید ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوفُوا بِالْعُقُودِ ۖ أُحِلَّتْ لَكُم بَيْمَةٌ ءَلَّا نَعْمَ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ غَيْرِ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ ۚ ءَ الْيَوْمَ يَسَّرَ اللَّهُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ ۚ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ

۱- «و (ما این) کتاب را بر تو نازل کردیم، که بیانگر همه چیز، و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است».

۲- راهی که خداوند ملک انسان، بندگانش را مسئول حرکت در آن گردانیده است.

۳- روی خود را از هر توجهی به غیر خدا رهانیدن و ذات خود را دور از هر آلایشی ناسازگار با بندگی مخلصانه در اختیار خالق آمر قرار دادن.

دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْصَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١-٣﴾ [المائدة: ۱-۳].^۱

هدای ربانی فرود آمد تا که - در صورتی که انسان بخواهد - افعال خداوند همه مرضی وی (خداوند) بوده، در سراسر جهان آفرینش، امر جز از آن او نباشد. یعنی از آن جایی که اراده‌ی انسان بر خلاف سایر اسباب، می‌تواند هم منشأ فعلی از افعال و هم منشأ ضد آن بوده، در نتیجه هم متوجه فعل معروف گشته، هم به فعل منکر تعلق گیرد، از آن جهت که - چنان که گفته شد - خداوند بعضی از افعالش را از طریق این اراده انجام می‌دهد، چنانچه این اراده بر صراط مستقیم نباشد، بعضی از افعال خداوند مرضی وی

۱- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به پیمان‌ها (و قرار دادهای خود) وفا کنید، (گوشت) چهار پایان برای شما حلال شده است، مگر آنچه بر شما خوانده می‌شود، و در حال احرام شکار را حلال نشمارید، همانا الله هر چه بخواهد حکم می‌کند. * ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (حرمت) شعائر الهی (را نگه دارید و بی حرمتی به آن‌ها) را حلال ندانید، و نه ماه حرام را، و نه قربانی‌های بی نشان و نشاندار را، و نه قاصدان خانه الله را که فضل و خشنودی پروردگارشان را می‌طلبند. و چون از احرام بیرون آمدید، پس شکار کنید، و دشمنی گروهی که شما از مسجد الحرام باز داشتند، نباید شما را به تعدی و تجاوز وا دار کند. و در راه نیکو کاری و پرهیزگاری با همدیگر همکاری کنید و (هرگز) در راه گناه و تجاوز همکاری نکنید، و از الله بترسید، بی‌گمان الله سخت کیفر است. * (گوشت) مردار، و خون و گوشت خوک و آنچه (هنگام ذبح) نام غیر الله بر آن برده شود، و (حیوانات) خفه شده، و با ضربه مرده، و از بلندی افتاده، و به ضرب شاخ (حیوان دیگری) مرده، و آنچه درندگان خورده باشند، - مگر آنکه ذبح (شرعی) کرده باشید-، و آنچه برای بت‌ها ذبح شده، و آنکه با تیرهای فال؛ بخت و قسمت طلب کنید (همه) بر شما حرام شده، و (روی آوردن به تمام) این‌ها فسق و نافرمانی است. امروز کافران از آیین شما مأیوس شدند، بنابر این از آن‌ها نترسید و از من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را (بعنوان) دین برای شما برگزیدم. اما هر کس که از گرسنگی درمانده شود و مایل به گناه نباشد (مانعی ندارد که از گوشت‌های ممنوع بخورد) پس (بداند که) الله آمرزنده‌ی مهربان است.»

نخواهد بود (غیر مرضی بودن، منافی با حکیمانه بودن نیست)^۱. پس بجاست که در عین اِبا از مجبور کردن انسان بر فعل معروف، که مناقض اختیار می باشد، شناسانیدن معروف و منکر و ترغیب و ترهیب و تبشیر و انذار از طریق امر تشریعی انجام گیرد، امری که اگر انسان پیروی از آن را برگزیند، هیچیک از افعال خداوند غیر مرضی وی نبوده، این جزء از جهان آفرینش (کره‌ی زمین) نیز، به شرک در امر ابتلائی آلوده نگشته، تشریع هم همچون تسخیر تنها از آن خدا بوده، انسان در حرکت ارادی اش، از جهت گیری بر خلاف اقتضای خلق و برء و تصویر و تسویه و تقدیرش، از سیر ناهماهنگ با جهان آفرینش و بخش غیر ارادی خود، دور می باشد.

حفظ وحی

هدای ربانی (تنها وسیله‌ی اخراج انسان از تاریکیهای گمانها و زلزله‌های خوف و حزن ناشی از نداشتن تکیه‌گاهی از حقیقت و پستی اتباع هوس، به نور معرفت و آرامش گرویدن به حق و اوج اتباع از حکم خدا) آمد تا آنان که می خواهند، گام در راه ایمان و عمل صالح نهند؛ بر آنان که نمی خواهند، حجت تامه اقامه گردد. این هدی که خود از آنچه که نشاید دور و بدانچه که باید آراسته است، از پیشگاه خالق آمر تا سمع مخلوق مأمور نیز راهی را پیمود، که نه حق طلبان خیرخواه را ربیبی رسد، نه گزینندگان کوردلی بر هدایت را حجتی ماند. حامل نخستین این وحی منزل فرستاده‌ای از جمله‌ی ملائکه می باشد، که در باره اش خداوند چنین می فرماید: ﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۹۷]^۲. ﴿قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ

۱- «این جزوه گنجایش بیان این حقیقت را ندارد».

۲- «بگو: «کسی که دشمن جبرئیل باشد، (در حقیقت دشمن الله است) زیرا که او به فرمان الله قرآن را بر قلب تو نازل کرده است،»

ءَامِنُوا وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿١٠٢﴾ [النحل: ۱۰۲]. ^۱ ﴿وَإِنَّهُ لَنَزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٣﴾ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿١٠٤﴾ عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿١٠٥﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿١٠٦﴾﴾ [الشعراء: ۱۹۵-۱۹۲]. ^۲ ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿١٠٧﴾ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿١٠٨﴾ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿١٠٩﴾﴾ [التكوير: ۱۹-۲۱]. ^۳ ﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ﴿١١٠﴾ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ ﴿١١١﴾ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ ﴿١١٢﴾ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ﴿١١٣﴾ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴿١١٤﴾ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴿١١٥﴾ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿١١٦﴾﴾ [النجم: ۵-۱۱]. ^۴

در باره‌ی ملائکه‌ی کمین گرفته‌ای که برای حفظ هر چه بیشتر وحی، جبرئیل علیه السلام را (که خود دارای همه‌ی صفات لازمه در این زمینه است) همراهی کرده، از پیش و از پس وی راهی می‌گردند، می‌فرماید: ﴿عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿١﴾ إِلَّا

۱- «بگو: روح القدس (= جبرئیل) آن را از جانب پروردگارت به حق نازل کرده است، تا کسانی را که ایمان آورده‌اند، ثابت قدم گرداند، و برای (عموم) مسلمانان هدایت و بشارت باشد».

۲- «و همانا این (قرآن) نازل شده (از جانب) پروردگار جهانیان است. * روح الامین (= جبرئیل) آن را فرود آورده است. * بر قلب تو، تا از هشدار دهندگان باشی. * (آن را) به زبان عربی روشن (نازل کرد)».

۳- «بی‌گمان این (قرآن) سخن فرستاده بزرگوار (= جبرئیل) است. * که (مقتدر و) نیرومند است، و نزد (الله) صاحب عرش مقام و منزلت والایی دارد. * (در آسمان‌ها) مودر اطاعت (فرشتگان) و امین (وحی) است».

۴- «(همان فرشته) نیرومندی که آنگاه راست و درست (به شکل حقیقی فرا رویش) ایستاد. * در حالی که او در افق اعلی (آسمان) بود. * سپس (جبرئیل) نزدیک شد، آنگاه فرو آمد (و نزدیک‌تر شد). * پس (فاصله او با پیامبر) به قدر دو کمان یا کمتر بود. * آنگاه (الله) آنچه را باید وحی می‌کرد، به بنده اش وحی نمود. * قلب (پیامبر) آنچه را دید، دروغ نگفت».

مَنْ أَرْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ﴿٢٧﴾ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ﴿٢٨﴾ [الجن: ۲۶-۲۸].^۱

عصمت در نبوت

گیرنده‌ی پیام از فرستاده‌ی نخستین نیز، انسانی است که کتاب خدا منزلتها و خصوصیاتش را چنین بیان می‌کند:

۱- نبوت:

چنان که گفته شد تنها وسیله‌ی بازگردانیدن انسان از ظلم بزرگ شرک در امر ابتلائی - و نیز در امر تسخیری و غیر آن - و حرکت بر خلاف رضای خدا، وحی ربانی است، لذا خداوند رحمانی را که از نعمتهای مادی مورد نیاز انسان، کوچکترین نعمت را فروگذار نشده است، شاید که در زمینه‌ی هدایت (بزرگترین نعمت در عالم آفریدگان با اراده، نعمتی که تنها در سایه‌ی آن، سایر نعمتها نعمت‌اند) انسان را به فقر خود واگذارد. از آن جایی که همه‌ی افراد بشر را انبیاء گردانیدن مناقض اصل ابتلاء (= آزمایش فرساینده) امت به وحی منزل بر یکی از خود ایشان و ابتلاء آن یک به تبلیغ و صبر بر عواقب آن بوده، - جز در حالات استثنائی - در تحقق بخشیدن به مراد، یک فرد کافی است، مسئولیت دریافت هدایت ربانی از حامل نخستین بر گردن انسانی با خصوصیتی به شرح زیر افتاده است:

۱- «(الله) دانای غیب است، و هیچکس را بر (اسرار) غیب خود آگاه نمی‌سازد. * مگر رسولانی که آنان را پسندیده (و برگزیده) است، پس بی‌گمان از پیش روی او و پشت سرش نگهبانی (و مراقبانی از فرشتگان) می‌گمارد. * تا بداند که رسالت‌های پروردگارشان را ابلاغ کرده‌اند، و (الله) به آنچه نزد آنهاست احاطت دارد، و عدد هرچیز را شمارش کرده است.»

از آن جهت که دریافت وحی به تواناییهایی روحی و جسمی در زمینه‌های ارتباط با عالم غیب و ادراک و حفظ و تحمل نیاز دارد، در عین اشتراک همه‌ی افراد بشر، در اصل این تواناییها، اختلاف درجات در آراسته بودن بدانها از قریب به صفر تا صددرصد است، با وجود بالاترین درجه، برگزیدن درجات پایین خلاف حکمت خداوندی است، فرد برگزیده شایسته‌ترین انسان در حمل این مسئولیت می‌باشد. از آن جهت که این فرد تنها دریچه‌ایست که از آن، نور هدایت ربانی بر ظلمتکده‌ی عالم بشری می‌تابد و کمترین رخنه در دریافت این هدایت و حفظ آن منافی با رحمت و ملک خدای ذی الجلال و الاکرام بوده، اطمینان بدان را از قلوب جویندگان حیات سلب، پایه‌ی اقامه‌ی حجت بر کوردلان را لرزان می‌گرداند، فرد برگزیده در «نبوت»^۱ معصوم بوده: وسوسه‌ی نفس و شیطان را به جای وحی خداوندی دریافت نمی‌کند؛ به همین شیوه در امر حفظ دریافت شده‌اش نیز، رخنه‌ای پدید نمی‌آید. چنان که می‌فرماید: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۖ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ﴾ [النجم: ۱-۲]. ﴿وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَّجِیمٍ﴾ [التکویر: ۲۵]

۳. ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

۱- «نبوت و نبی از ریشه‌ی نبأ به معنی گزارشی که عظیم‌الفائده و موجب پدید آمدن یقین یا ظن غالب به امر گزارش شده باشد گرفته شده است. لفظ نبی که در اصل نبئ بر وزن فعیل به معنی مفعول است، برای دلالت بر کسی که از جانب خداوند گزارشهای عظیم‌الفائده‌ی یقین بخش را دریافت می‌دارد به کار برده شده، نبوت نام این منزلت است».

۲- «سوگند به ستاره چون فرود افتد، * (که) یار شما (= محمد ﷺ) گمراه نشده و راه را گم نکرده است».

۳- «و این (قرآن) گفته‌ی شیطان رانده شده نیست».

۴- «همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم».

عصمت در رسالت

۲- رسالت:

ناگفته آشکار است که نبی دریافت کننده‌ی هدایت خداوندی، مسئولیت رسانیدن آن به دیگران (یعنی رسالت) را نیز بر گردن دارد.^۱ از آن جهت که کمترین تصرف در پیام هدایت، به منزله‌ی رخنه در دریافت و حفظ آن می‌باشد، نبی مرسل باید در رسالت نیز معصوم بوده: از تبدیل و تغییر و بیش و کم کردن پیام دور باشد. چنان که می‌فرماید: ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾ [التکویر: ۲۴]. ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴]. ﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا آتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي ۚ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ ۚ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ [یونس: ۱۵].

از آن جهت که رسول بشری، همانند سایر افراد بشر، در معرض حالات مختلف بشری از قبیل رغبت و رهبت و ضعف و قوت و غیر آن قرار دارد، گاهی وی را بیزاری

۱- «رسالت - و همچنین رسول و مرسل - از ریشه‌ی رسل به معنی آهسته روان شدن گرفته شده است. رسول بر وزن فاعول به معنی مفعول، به نبی که از جانب خداوند با پیامی، به سوی مردم، آهسته (یعنی بدون شتاب نابایسته و منافی حکمت) روانه داشته شده است، گفته می‌شود».

۲- «و او بر (آنچه از طریق) غیب (به او وحی شده) بخیل نیست».

۳- «و از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. * این نیست جز آنچه به او وحی می‌شود (و بجز وحی چیزی نمی‌گوید)».

۴- «و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده شود، کسانی که به ملاقات ما (در روز قیامت) امید ندارند، گویند: «قرآنی غیر از این بیاور یا آن را تغییر بده». (ای پیامبر!) بگو: «من حق ندارم که آن را از پیش خود تغییر دهم، و من پیروی نمی‌کنم مگر آنچه را که بر من وحی می‌شود، و من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ می‌ترسم».

و بیم از عواقب ناخوشایند و سهمگین تبلیغ بعضی از پیامهای خداوندی به مردم، یا همه‌ی آن به بعضی از ایشان چنان فرامی‌گیرد، که اگر به حال خود واگذاشته شود، خودداری از تبلیغ پیام خدا و جعل چیزی دیگر، کاری شدنی می‌باشد. لیکن رحمت و ملک خدای ذی الجلال و الاکرام این لحظه‌ی ضعف بشری را دریافته، با تأیید و حفظ رسول، پیام رحمتش را حفظ می‌کند. چنان‌که می‌فرماید: ﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضُ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كُتُبٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ [هود: ۱۲]¹. ﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ ۖ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا﴾ ۖ ﴿وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئِنَّاكَ لَفَدَّتْ وَرَكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا﴾ ۖ ﴿إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضَعْفَ الْحَيَاةِ وَضَعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا﴾ [الاسراء: ۷۳-۷۵]².

در سوره‌ی احزاب، پس از بیان ناحق بودن روش جاهلی تبنی (بیگانه‌ای را پسر خود خواندن) در آغاز آن، آیه‌ی سی و ششم تا آخر آیه‌ی چهلیم را به زمینه‌سازی برای تغییر عملی این منکر و پیشقدم گردانیدن پیامبر خدا ﷺ در این امر تخصیص داده، می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ (پس اگر

۱- «پس (ای پیامبر!) شاید برخی از آنچه که به تو وحی می‌شود، وا گذاری، و سینه‌ات از این جهت تنگ (و ناراحت) شود که گویند: «چرا گنجی بر او نازل نشده، یا فرشته‌ای همراه او نیامده است؟!» تو تنها هشدار دهنده‌ای، و الله بر همه چیز نگاهبان است».

۲- «و (ای پیامبر!) نزدیک بود (مشرکان) تو را (با وسوسه‌های خود) از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم؛ منصرف کنند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی، و آنگاه تو را دوست خود بگیرند. * و اگر (ما) تو را ثابت قدم نمی‌کردیم؛ به راستی نزدیک بود اندکی به آن‌ها تمایل کنی. * (اگر چنین می‌کردی) آنگاه دو چندان عذاب در زندگی دنیا و دو چندان عذاب (بعد از) مرگ به تو می‌چشاندیم، سپس در برابر ما برای خود یآوری نمی‌یافتی».

خداوند و فرستاده‌اش ﷺ مرد مؤمن یا زن مؤمنی را برای اشتراک در این پیشقدمی برگزیدند، وی را جایی برای برگزیدن دل‌خواه خود نمی‌ماند. مثلاً پس از این که زینب دختر جحش رضی الله عنها (که قبلاً همسر زید بن حارثه رضی الله عنه پسرخوانده‌ی پیامبر خدا ﷺ بود) برای این امر از طریق ازدواج با پیامبر خدا ﷺ انتخاب شده، تسلیم بی‌چون و چرا به این انتخاب، وی را شرط ایمان است). ﴿وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ۖ وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ ﴿زید بن حارثه﴾ أَمْسِكَ عَلَيْكَ زَوْجَكَ ﴿زینب بنت جحش﴾ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ﴾ (و چیزی را که خداوند هویدا کننده و تحقق بخشنده‌ی بدان است، یعنی عزم بر نکاح وی پس از جدا شدن از او را، در دلت پنهان می‌کنی)؛ ﴿وَتَخْشَى النَّاسَ﴾ (و از مردم بیم داری؛ که نزد ایشان ازدواج با زن پسر خوانده همچون ازدواج با زن پسر است)؛ ﴿وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ۖ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا﴾ (یعنی پس هنگامی که زید از وی به کامی رسید و رهاش کرد) ﴿زَوَّجْنَاهَا لِكَيَّ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا﴾ (وی را جفت و همسرت گردانیدیم؛ برای این که بر مؤمنین در ازدواج با همسران پسر خواندگانیشان هنگامی که از ایشان به کامی رسیدند و رهایشان کردند، تنگی و محدودیتی نباشد). ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ۚ﴾ ﴿مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ﴾ (بر پیامبر ﷺ در چیزی که خداوند برایش قاطعانه مقرر و معین کرد، هیچ محدودیتی نبوده - و نیست -) ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ﴾ (این را خداوند روش خود در باره‌ی کسانی که پیش از این گذشتند، گردانید). ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا ۚ﴾ (و صدور فرمان خدا، در رأس وقت دارای اندازه‌ی معین و مقرر بود - و هست -). ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ﴾ (کسانی که پیش از این گذشتند کسانی‌اند، که پیامهای خدا را می‌رسانند) ﴿وَتَخْشَوْنَهُ وَلَا تَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ (و از او بیم دارند و از کسی جز خدا بیم ندارند، یعنی این است

وصف پسندیده‌ی پیامبران علیهم الصلوات و السلام؛ و بدین وصف و نه به بیم از مردم - که اگر تأیید و حفظ خداوندی نمی‌رسید، منجر به خودداری کردنت از تبلیغ بخشی از وحی ربانی می‌شد - می‌بایست آراسته باشی). ﴿وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ (و بایسته است که به خداوند بعنوان محاسبه کننده اکتفا شده، در نتیجه، در هیچ امری غیر او در نظر گرفته نشود). ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ﴾ (پس همسر هیچ یک از شما (از جمله زید) پس از طلاق، بر وی حرام نیست)؛ ﴿وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۚ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾. چنان که ملاحظه می‌شود در لحظاتی که ضعف بشری رسول را به خودداری از تبلیغ سوق می‌دهد، رحمت و عزت خداوندی در رسیده، پیام هدایت از آنچه که نباید، محفوظ می‌گردد.

در سوره‌ی مائده در ضمن گفتگو از پیمان شکنی یهود و نصاری و ترغیب ایشان به پیروی از نور و کتاب مبین (قرآن) - که راه رسیدن به رضوان خداست - و، بیان کفر گروه اخیر و، رد ادعای نابجای هر دو گروه در زمینه‌ی فرزند و دوست خدا بودن و، بیان تمام شدن حجت بر ایشان و، ذکر شاهی تاریخی بر فسق قوم موسی علیه السلام و دنباله روان ایشان و، بیان اسراف و از حد درگذری ایشان از طریق کفر به آیات روشنگر فرود آمده بر فرستادگان خدا علیهم الصلوات و السلام و پیروی از فرزند ستمگر آدم علیه السلام و، اشاره به اشتراک گروهی از یهود با منافقین در شتاب ورزی در کفر و، کفر و ظلم یهود در عدم حکم به ما انزل الله (تورات) و، فسق اهل انجیل در عدم حکم به ما انزل الله (انجیل) و، ذکر کتاب منزل بر آخرین فرستاده‌ی خدا صلی الله علیه و آله و مکلف کردن وی به این که در میان ایشان به ما انزل الله (قرآن) حکم کرده، از انحراف از حق و پیروی از هوسهای ایشان دوری گزیند و تکرار این دو فرمان و برحذر داشتن وی از این که با منحرف کردنش از بعضی از ما انزل الله (قرآن) به عذابش دراندازد و، بیان اینکه ایشان از جمله‌ی فاسقین بوده و در پی درگذشتن از حدود بندگی و پیروی از حکم جاهلیت‌اند و، نهی مؤمنین از برقرار

کردن رابطه‌ی ولایت با ایشان و بیان این که این کار به معنی پیوستن به جمع ایشان بوده و از غیر بیمار دلان منافق سر نمی‌زند و، اعلام این که برگشتن بعضی از مسلمانان از دین (از طریق اولیاء گرفتن آنان)، گزندی جز به خود ایشان نمی‌رساند و، ابلاغ این که مؤمن را جز خدا و فرستاده‌اش ﷺ و مؤمنین ولی و حزبی نیست و، پرهیز از اولیاء گرفتن اهل کتاب و سایر کافرینی که دین مؤمنین و نمازشان را محل استهزاء و بازیچه‌ی خود قرار داده‌اند شرط ایمان است و، اشاره به این که این گونه موضع‌گیری ناشی از آراسته بودن مؤمنین به ایمان به خدا و همه‌ی کتابهای فروفرستاده شده و فسق ایشان (اهل کتاب) است و، ذکر نفاق بعضی و شتاب ورزی بسیاری از ایشان در گناه‌کاری و تجاوزگری و حرام‌خوری و بازگو کردن گفته‌ی کفرآمیز یهود در نسبت دادن بخل به خدا و، اعلام این که بسیاری از ایشان را کتاب منزل بر پیامبر خدا ﷺ طغیان و کفر می‌افزاید و ترغیب هر دو گروه به ایمان و تقوی و پیداشتن تورات و انجیل و آنچه که از خداوندشان بر ایشان فروفرستاده شده (قرآن) و، ذکر این که جمعی از ایشان میانه‌رو و بسیاری از ایشان بدکارند و، آگاه نمودن ایشان از این که مادامی که تورات و انجیل و آنچه بر ایشان فروفرستاده شده است را بپا ندارند، بر روشی که بشود به حساب آورد و دارای ارزشی شمرده نیستند و بیان این که به جای این امر بسیاری از ایشان را کتاب منزل بر پیامبر ﷺ طغیان و کفر می‌افزاید و، ذکر این که مایه‌ی سعادت، ایمان به خدا و روز واپسین و عمل صالح است، نه دارای عنوان مسلمان یا یهودی یا صابئی یا نصرانی بودن و، بیان موضع‌گیری هوس‌پرستانه‌ی ایشان نسبت به میثاق خداوندی و در برابر فرستادگانش و، اعلام کفر و برگردانیده شدن از حق و جهالت کسانی که مسیح بن مریم - علیهما الصلاة والسلام - را با خدا یکی دانستند و، نیز کسانی که خدا را سومین سه‌اله بشمار آوردند و، نهی ایشان (اهل کتاب) از غلو ناحق در دین و پیروی از هوسهای گمراه‌کننده و، ذکر لعن کافرین از بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی بن مریم علیهم الصلوات والسلام و، بیان سبب آن و، اشاره به این که معاصران پیامبر ﷺ دنباله‌رو ایشان بوده و به جای ایمان به

خدا و پیامبر ﷺ و آنچه بر وی فروفرستاده شده، بسیاری از ایشان فسق را پیشه کرده و کافرین را اولیاء خود قرار می‌دهند و اعلام اشتراک یهود با مشرکین و اختلافشان با نصاری، در موضع‌گیری در برابر مؤمنین و ذکر صفات و ویژگیهای نیکویی که در میان نصاری یافت می‌شود^۱، می‌فرماید:

﴿يَتَأَيُّهَا الرَّسُولُ﴾ (این نداء مسئولیت رسانیدن پیام خداوندی را به یاد می‌آورد، و نشان می‌دهد که زمینه برای آنچه که بدان فرمان داده می‌شود موجود است، لیکن مخاطب به علتی از علل اقدامی نکرده است. زیرا بدون وجود زمینه، یا در صورت مشغول بودن مخاطب به عمل مورد نظر، جایی برای نداء و تکلیف نیست... توجه به صفات و احوال یهود و نصاری و ملاحظه‌ی عواقب ناگوار تبلیغ به ایشان، پیامبر خدا ﷺ را در مقطع زمانی که این آیه نازل شد، از اقدام در زمینه‌ی تبلیغ کتاب الله به ایشان، باز داشته بود؛ لیکن از آن جایی که در میان ایشان افرادی حق‌طلب و خیرخواه بودند، نیز اقامه‌ی حجت برگزینندگان کوردلی بر هدایت امری بایسته بود، این نداء - که در ضمن آن نگهداری از عواقب ناگوار، وعده داده شده است - فرود آمد، بدین گونه پیام هدایت از کتمان محفوظ گردید) بَلَّغْ (در عصر نزول قرآن، مردمی که مبلغ حق با ایشان روبه‌رو می‌شد، دو دسته بودند. یکی مشرکین، یعنی کسانی که خصوصی‌ترین صفتی که ایشان را از سایر مردم جدا می‌کرد، از آن برایشان لقب ویژه ساخته می‌شد، شرک بدون انتساب به کتاب آسمانی بود. دیگری اهل کتاب، یعنی کسانی که در عین اشتراک با دسته‌ی اول در ارتکاب شرک، به کتابی از کتب آسمانی منتسب بودند، - در نتیجه - لقبی ویژه‌تر از مشرک داشتند. در دوران نزول قرآن مکی، آنچه که می‌بایست، به سران دسته‌ی اول تبلیغ شده، در دوران مدنی جای سخنی چندان با ایشان نمانده بود. از این جهت در مدینه روی

۱- اشاره به این مطالب متعدد، که از آیه‌ی دوازدهم تا آخر آیه‌ی هشتاد و ششم را در بر می‌گیرد برای آن است که زمینه‌ی گفتار آیات مورد بحثمان برای خواننده‌ی این بحث شناخته شده و مد نظر باشد.

سخن، بیشتر با دسته‌ی دوم بود. چنان که در همین سوره‌ی مائده، که یکی از سوره‌های مدنی است فصل طویلی در باره‌ی این دسته آمده است. با دقت در آیه‌ی مورد بحث و فصلی که این آیه در آن آمده است، جایی برای شک در این که مراد، تبلیغ به اهل کتاب است نمی‌ماند) ﴿مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ (این لفظ بر همه‌ی قرآن صادق است، تنها در صورتی می‌توان بر بعضی از آن حمل کرد، که دلیلی بر تخصیص وجود داشته باشد. نه تنها در این آیه و حتی در فصل طویلی که این آیه در آن جای دارد چنین دلیلی وجود ندارد، بلکه دلیل قاطع بر عدم تخصیص به شرح زیر موجود است:

در آیه‌ی پانزدهم سوره می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾^۱.

در آیه‌ی نوزدهم می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲.

در آیه‌ی چهل و هشتم می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ (شکی نیست که مراد از ما انزل

۱- «ای اهل کتاب! بتحقیق پیامبر ما به سوی شما آمد تا بسیاری از حقایق از کتاب (آسمان) را که کتمان کرده‌اید برای شما روشن سازد و از بسیاری درگذرد، به راستی از جانب الله نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد».

۲- «ای اهل کتاب! پیامبر ما پس از (انقطاع وحی و) فترتی از پیامبران به سوی شما آمد، که حقایق را برایتان بیان کند، تا مبادا (روز قیامت) بگویید: «نه بشارت‌دهنده‌ای به سوی ما آمد و نه بیم‌دهنده‌ای» پس بتحقیق (اینک) پیامبر بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده به سوی شما آمده است. و الله بر همه چیز تواناست».

الله در اینجا همه‌ی قرآن است)؛ ﴿وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ...﴾^۱.

در آیه‌ی چهل و نهم می‌فرماید: ﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾ (با ما انزل الله در آیه‌ی پیشین هیچ فرقی ندارد) ﴿وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾^۲ (این نیز مانند آن دو است؛ بویژه کلمه‌ی بعض مبین این است که مراد، امر معینی نیست؛ زیرا یک امر، بعض ندارد)...»

در آیه‌ی پنجاه و نهم می‌فرماید: ﴿قُلْ يَتَاهَلْ أَلِكْتَبِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾ (در اینکه مراد از این نیز همه‌ی قرآن است شکی نیست) ﴿وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنْ أَكْثَرُكُمْ فَاسِقُونَ﴾^۳!

در آیه‌ی شصت و چهارم می‌فرماید: ﴿وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ (در اینجا نیز همان گفته صادق است) ﴿طُغْيَانًا وَكُفْرًا...﴾^۴.

۱- «و (این) کتاب (= قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم در حالی که تصدیق‌کننده‌ی کتاب‌های که پیش از آن است و بر آن‌ها شاهد و نگاهبان است، پس به آنچه الله نازل کرده است در میان آن‌ها حکم کن و از هوی و هوس‌های آنان به جای آنچه از حق که به تو رسیده است، پیروی نکن (و از احکام الهی روی مگردان)».

۲- «و در میان آن‌ها (= یهود) بر اساس آنچه الله (در قرآن) نازل کرده حکم کن، و از هوس‌های آنان پیروی مکن، و از آنان بر حذر باش، مبادا تو را از بعضی از چیزهایی که الله بر تو نازل کرده منحرف کنند».

۳- «بگو: ای اهل کتاب! آیا از ما خرده و عیب می‌گیرید؟! (مگر ما چه کرده‌ایم؟) جز اینکه به الله و آنچه بر ما نازل شده و آنچه پیش از این نازل شده است؛ ایمان آورده‌ایم، و حال آنکه بیشتر شما نافرمان (و از راه حق منحرف) هستید؟!».

۴- «و این آیات که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده بر سر کشی و کفر بسیاری از آن‌ها می‌افزاید».

در آیهی شصت و ششم می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِّن رَّبِّهِمْ﴾ (ذکر ما انزل در ردیف تورات و انجیل دلیل قاطع است بر این که مراد از آن نیز همه‌ی قرآن می‌باشد) ﴿لَا كُلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ﴾^۱.

در آیهی شصت و هشتم که بعد از آیهی مورد بحث است می‌فرماید: ﴿فَلْيَتَأَهَّلِ الْكِتَابَ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ (آنچه که پیش از این گفته شد، در این جا نیز جای گفتن دارد). ﴿وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ﴾ (در مراد از این هم ابهامی نیست) ﴿طُعَيْنَا وَكُفِّرَّا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾^۲.

در آیهی هشتاد و یکم می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ﴾ (مراد از این نیز آشکار است) ﴿مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَسِقُونَ﴾^۳.
در آیهی هشتاد و سوم و هشتاد و چهارم می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ﴾ (بدیهی است که مراد از این نیز همه‌ی قرآن است) ﴿تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ

۱- «و اگر آنان تورات و انجیل، و آنچه را که از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده (از کتاب‌های آسمانی و قرآن) بر پا دارند (و به آن عمل نمایند) از فراز و فرود پاهایشان (= از آسمان و زمین) روزی خواهند خورد».

۲- «بگو: ای اهل کتاب! شما بر هیچ (آیین درستی) نیستید، مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه را که از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، بر پا دارید». و بتحقیق آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده، بر سرکشی و کفر بسیاری از آنها می‌افزاید، پس بر (این) گروه کافران، غمگین مباش».

۳- «و اگر به الله و پیامبر و آنچه براو نازل شده، ایمان می‌آوردند (هرگز) آنان (کافران) را به دوستی برنمی‌گزیدند، ولی بسیاری از آنها فاسقند».

أَلَدِّمْ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَكُتِبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٢٧﴾ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ (مراد همان ما انزل است) ﴿وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ﴾^۱.

(با نگاهی به این موارد و دقت در آیهی مورد بحث و ارتباطش با آیات پیش و پس از آن روشن می‌گردد، که مراد از ﴿مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ در این آیه نیز همه‌ی قرآن بوده، حملش بر بعضی معین از آن، یا بر امری خارج از آن، بر هیچ اساسی استوار نمی‌باشد) ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ (و اگر این کار، یعنی تبلیغ ﴿مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ به اهل کتاب را انجام ندادی، پس پیامش را به هیچ کس نرسانیده‌ای. یعنی اگر صفات و احوال اهل کتاب و عواقب ناگوار روبه‌رو شدن با ایشان را در نظر گرفته، از تبلیغ کتاب الله بدیشان خودداری کنی، مجاهدات گذشته‌ات در تبلیغ به دیگران نیز بر باد رفته، به منزله‌ی کسی که چیزی تبلیغ نکرده باشد در می‌آیی؛ زیرا تو برای تبلیغ به همه برگزیده شده‌ای، سرپیچی کردنت در بعضی موارد - اگر چنین امری تحقق یابد - آشکار خواهد کرد که در آن بعضی دیگر نیز، انگیزه‌ات چیز دیگری غیر کسب رضای خدا بوده است، بدیهی است که عملی نزد خداوند به حساب می‌آید، که انگیزه‌اش کسب رضای وی بوده باشد). ﴿وَاللَّهُ يَعْصُمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (پس جایی برای نگرانی از عواقب این کار نیست) ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (یعنی مردمی که انتظار اقدام بر عمل شری از ایشان می‌رود کافرند) (در آیهی بعد از این مراد از القوم الکافرین تبیین شده است) و

۱- «و چون آیاتی را که بر پیامبر نازل شده بشنوند، چشمهای آنها را می‌بینی که اشک ریزان می‌شود، بخاطر حقیقتی که در یافته‌اند، و می‌گویند: «پروردگارا! ایمان آوردیم، پس ما را در زمره گواهان بنویس. * چرا به الله و آنچه از حق به ما رسیده است، ایمان نیاوریم، در حالی که آرزو داریم پروردگاران ما را در زمره صالحان در آورد.»

خداوند گروه کافران را به تحقق بخشیدن به نیت شرشان هدایت نکرده و موفق نمی گرداند).

﴿قُلْ يٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَآبِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا ٱلتَّوْرَةَ وَٱلْإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ﴾^۱ [المائدة: ۶۸] (تجرد این امر (قُل) از حرف عطف بر ما قبل، دلیل عدم مغایرت آن با امر اول یعنی (بَلِّغ) می باشد.

توضیح این که: تناسب میان دو یا چند جمله‌ی بحث کننده از یک موضوع دو گونه است: یکی این که معنی جمله‌ی اول عین معنی جمله‌ی دوم یا جزء آن باشد؛ دیگر این که وجه تناسب تنها اشتراک دو جمله در تبیین دو جانب از موضوع مورد بحث باشد. در صورت اول نیازی به آوردن حرف عطف نیست؛ بلکه با وجود اتحاد معنی‌های دو جمله، چنین امری جایز نمی باشد... تناسب میان دو آیه‌ی فوق از این قبیل است؛ زیرا:

– اولاً- جمله‌ی دوم جزئی از ﴿مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ﴾ می باشد.

– ثانیاً – این قول از آن جایی که ایشان را به اقامه‌ی همه‌ی قرآن دعوت می کند، به منزله‌ی تبلیغ همه‌ی ما أنزل و – در حکم – با آن متحد می باشد.

– ثالثاً – این قول از آن جهت نیز که هموار کننده‌ی راه تبلیغ همه‌ی ما أنزل و نخستین گام حرکت در این جهت است، برداشتن گام اول از سوی پیامبر خدا ﷺ مستلزم برداشتن گامهای دیگر می باشد، به منزله‌ی عین تبلیغ همه‌ی ما أنزل می باشد. از وجود چنین تناسبها و ارتباطهایی است، که از استخدام حرف عطف خودداری شده است. – به عبارتی دیگر – از آن جهت که ﴿يٰٓأَهْلَ ٱلرَّسُولِ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ﴾ با ﴿قُلْ يٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَآبِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا ٱلتَّوْرَةَ وَٱلْإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ هیچ فرقی ندارد، آوردن حرف ربط – که دلیل بر جدایی است – جائز نمی باشد ﴿وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا

۱- «بگو: ای اهل کتاب! شما بر هیچ (آیین درستی) نیستید، مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه را که از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، بر پا دارید».

مِنْهُمْ مَّا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ﴿۱﴾ (یعنی همان که به تبلیغش مأمورت گردانیدیم) ﴿طُغَيْنَا وَكُفِّرَا﴾ (آشکار است که فزودن طغیان و کفر ایشان، از هر جزئی از اجزاء ﴿مَّا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ و نه از جزء معینی می باشد). ﴿فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ ﴿۲﴾

در پایان این بحث یادآور می شویم که با دقت در آنچه که در باره ی عصمت در نبوت و رسالت گفته شد روشن می گردد که آنچه که - در درجه ی اول - معصوم است وحی و هدای ربانی است، عصمت نبی مرسل ثانوی و عارضی می باشد.

حفظ امامت

۳- امامت:

پیش از این گفته شد که هدایت ربانی فرود آمد که بشر را از تاریکیهای گمانها و زلزله های خوف و حزن ناشی از نداشتن تکیه گاهی از حقیقت و پستی اتباع هوس، به نور معرفت و آرامش گرویدن به حق و اوج اتباع از حکم خداوند بیرون آورد و از وجود امری دیگر در کنار امر تشریعی وی و نیز از اینکه بعضی از افعالش مشمول رضایش نباشد جلوگیری کند. - به عبارتی دیگر - از طریق امر ابتلایی، بندگان خدا مکلف به ایمان و عمل صالح و - در نتیجه - از بین بردن این دوگانگی ها شدند... اگر در استعدادها تفاوت وجود نداشته، همه ی افراد بشر در ضعف یا قوت آنها یکسان بوده، کسی را بر دیگری در زمینه های شناخت و تسلیم و عمل فزونی نبود، جز این که حق طلبان خیرخواه از گزینندگان کوردلی بر هدایت جدا گشته، همه در یک ردیف (همگام و بدون تقدم بعضی بر بعضی دیگر) راهی سرانجام شوند، امری رخ نمی نمود.

لیکن از آن جایی که در استعدادها تفاوت آن چنان موجود است، که در میان بندگان خدا، از پایین ترین تا بالاترین درجه ی قابل تصور را می شود یافت، اهل ضعف و بی نصیبان از درجات بالا - که اکثریت را تشکیل می دهند - به شدت در معرض اغواء و

تزئین ابلیس و گرفتار مکر پیشگامان در کفر و سیئات - که مجسم در واقعیتهایی حاکم بر فرد و جامعه و نه دعوتی مجرد از واقعیت است - می‌باشند، رحمت و ملک خدای ذی الجلال و الاکرام، در ادامه‌ی تثبیت مسئولیت و توفیق انسان در ایمان و عمل صالح و از بین بردن دوگانگی‌ها و دفع هر گونه ریبی از مؤمنین و گرفتن هر حجتی از کافرین، بر خوداران از درجات بالا را - اضافه بر اصل ایمان و عمل صالح - مکلف به پیشروی در شناخت و تسلیم و حرکت و هموار ساختن راه بر دیگران گردانید؛ که در برابر پیکرهای باطل و شر، نمونه‌های زنده‌ی فردی و جمعی حق و خیر، فرد و جامعه‌ی خواستار سیر به سوی سعادت را، در ایمان و عمل صالح الگو و سرگشتگان شیفته‌ی زینت حیات دنیا را تیغ زبان باشند.

چنان که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۝ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ ۖ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ۝﴾ [الأحزاب: ۴۵-۴۶].^۱

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ۚ هُوَ أَجْتَبَكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ۚ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ ۚ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ۚ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ ۖ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ۝﴾ [الحج: ۷۸].^۲

۱- «ای پیامبر! ما تو را گواه، و بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم.* و دعوت کننده به سوی الله به فرمان او، و چراغی روشنی بخش قرار دادیم»

۲- «و در راه الله جهاد کنید، چنانکه سزاوار جهاد (در راه) او است، او شما را بر گزید، و در دین برای شما هیچ سختی (و تنگنایی) قرار نداد، (همان) آیین پدرتان ابراهیم است، او (= الله) پیش از این (در کتب سابقه) و در این (قرآن نیز) شما را مسلمان نامید، تا پیامبر گواه بر شما باشد و شما گواهان بر مردم باشید، پس نماز را بر پا دارید، و زکات را بدهید، و به الله تمسک جوئید، که او مولای شماست، چه خوب مولا، و چه خوب یاور است».

﴿وَالَّذِينَ تَحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُمْ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾ [الشوری: ۱۶].^۱

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِءَ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَعَامَنَ وَأَسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأحقاف: ۱۰].^۲

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسَتْ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ [الرعد: ۴۳].^۳ (لفظ کتاب در این جا اسم جنس بوده، مدلولش بر همه‌ی کتابهای خدا صادق است. در آیه‌ی یکم همین سوره می‌فرماید: ﴿الْمَرْءُ تِلْكَ آيَةُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۴، که از آن، مراد از ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ که اقل الناس اند آشکار می‌شود. در آیه‌ی نوزدهم نیز می‌فرماید:

۱- «وکسانی که در (بارۀ) الله محاجه می‌کنند، پس از آنکه (فرمان) او پذیرفته شد، دلیل‌شان نزد پروردگارشان باطل (و بی‌اساس) است، و خشم (الله) بر آنهاست. و عذاب شدیدی برای آنهاست».

۲- «(ای پیامبر) بگو: «به من خبر دهید اگر (این قرآن) از سوی الله باشد، و شما به آن کافر شوید، و شاهی از بنی اسرائیل بر (نشانه‌های) آن (در تورات) شهادت داد پس (او) ایمان آورد، و شما سرکشی (و تکبر) می‌وزرید (چه بر سر شما خواهد آمد؟) مسلماً الله گروه ستمگر را هدایت نمی‌کند».

۳- «و کسانی که کافر شدند می‌گویند: تو پیامبر (الله) نیستی. بگو: کافی است که الله و کسی که علم (پیشین) نزد اوست، میان من و شما گواه باشند».

۴- «المر (الف. لام. میم. را) این‌ها آیات کتاب (قرآن) است، و آنچه از (سوی) پروردگارت بر تو نازل شده، حق است، و لیکن بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند».

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ ۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۱ این هم آشکار می‌کند که ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ همه‌ی مؤمنین‌اند، و آیه‌ی سی و ششم از گروهی از ایشان که مؤمنین اهل کتاب‌اند نام می‌برد. ﴿وَالَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ ۚ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ ۚ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَقَابِ﴾^۲.

— به اختصار — هدای ربانی فرود آمد که انسان را — در صورتی که بخواهد — از ظن و هوی برهاند؛ زمین را — پس از تزکیه و تعلیم انسان — از وقوع افعالی بی‌بهره از رضای خداوند و از صدور اوامری بی‌نشان از إذن وی دور گرداند و از آن جهت که تحقق بخشیدن بدین امور تنها از گام نهادن مردم در مسیر ایمان و عمل صالح ممکن است، حصول این امر از حق‌طلبان خیرخواه، و قیام حجت بر خریداران باطل و شر، مشروط به تقدم نمونه‌های زنده‌ی فردی و جمعی ایمان و عمل صالح (که رسیدنشان بدان منزلت نیز به طریقه‌ای است که — ان شاء الله — بعداً تبیین خواهد شد) می‌باشد، عبادت خدا (به معنی قرآنی کلمه)، پس از نبوت و رسالت، متوقف بر پیشگامی و «امامت» مجسمه‌های ایمان و عمل صالح است.

(لفظ امام از ریشه‌ی اَمَّ به معنی آهنگ اصل یا غایت و سرانجامی را کردن گرفته شده، برای دلالت بر کسی یا چیزی که به کمک وی آن آهنگ کرده می‌شود، به کار

۱- «آیا کسی که می‌داند آنچه از (طرف) پروردگارت بر تو نازل شده حق است، مانند کسی است که او نابیناست؟! تنها خردمندان پند می‌گیرند».

۲- «و کسانی که به آن‌ها کتاب (آسمانی) دادیم، از آنچه بر تو نازل شده، خوشحال می‌شوند، و از احزاب (و گروه‌ها) کسانی هستند که قسمتی از آن را انکار می‌کنند، (ای پیامبر!) بگو: «من مأمورم که «الله» را بپرستم، و به او شرک نیاورم، و تنها به سوی او دعوت می‌کنم، و بازگشت من به سوی اوست».

می‌رود. در قرآن این کلمه هفت بار به صورت مفرد، پنج بار به صورت جمع آمده است. از این دوازده بار یک بار به معنی راهی که آهنگ‌کنندگان مقصدی، از آن برای رسیدن به مقصد خویش کمک گرفته و آن را می‌پیمایند، به کار رفته است. چنان که می‌فرماید:

﴿وَإِنَّمَا لِيَاْمَامٍ مُّبِينٍ﴾ [الحجر: ۷۹].^۱

یک بار به معنی کتاب و پرونده‌ای که همه‌ی کردارهای بندگان در آن ثبت شده و به کمک آن (یعنی بر اساس آن) آهنگ جزا دادن کرده می‌شود. چنان که می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ ۚ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ [یس: ۱۲].^۲

دو بار به معنی کتاب موسی ﷺ که به کمک آن، آهنگ سرانجام ایمان و عمل صالح کرده می‌شود. چنان که می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ يَبِينَةٍ مِّن رَّبِّهِ ۖ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ ۖ كَتَبَ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾ [هود: ۱۷].^۳ ﴿وَمِنْ قَبْلِهِ ۖ كَتَبَ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾ [الأحقاف: ۱۲].^۴

دو بار برای دلالت بر کسانی که در کفر و سیئات پیشرو بوده، اهل باطل و خواستاران شر، با پیروی از ایشان آهنگ سرانجام کفر می‌کنند. چنان که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ نَكُتُوا

۱- «پس (ما) از آن‌ها انتقام گرفتیم، و (شهرهای ویرانه شده) این دو (قوم) بر سر راه آشکار است».

۲- «یقیناً ما میم که مردگان را زنده می‌کنیم، و آنچه را (از اعمال نیک و بد) که از پیش فرستاده‌اند، و آثار (و گام‌های) شان را می‌نویسیم، و همه چیز را در کتاب روشنگر (لوح محفوظ) شمار کرده‌ایم».

۳- «آیا کسی که از سوی پروردگارش دلیل روشن دارد، و به دنبال آن شاهی از سوی او باشد، و پیش از آن کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (بر صحت آن گواهی دارد، همانند کسی است که دلیلی ندارد؟!))»

۴- «و پیش از آن، کتاب موسی پیشوا و رحمت بود»،

أَيَمَنَهُمْ مَنْ بَعَدَ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَتَلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُوْنَ ﴿١٢﴾ [التوبة: ١٢].^۱ و می فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ لَا يُنصَرُونَ﴾ ﴿٤١﴾ [القصص: ٤١].^۲

پنج بار برای دلالت بر کسی یا کسانی که در ایمان و عمل صالح پیشقدم بوده، حق طلبان خیرخواه، با پیروی از ایشان، آهنگ سرانجام پیمودن صراط مستقیم می کنند. چنانکه می فرماید: ﴿وَإِذْ أَتَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۖ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ١٢٤].^۳ و می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ ۖ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: ٧٤].^۴ و می فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبِيدَ﴾ [الأنبياء: ٧٣].^۵ و می فرماید: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ

۱- «و اگر سوگند (و پیمان های) خود را پس از عهد (و پیمان) خویش شکستند، و در دین شما طعن زدند، پس با پیشوایان کفر جنگ کنید، زیرا آن ها عهد (و پیمانی) ندارند، باشد که (از کردار خود) دست بر دارند».

۲- «و آن ها را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش (دوزخ) دعوت می کنند، و روز قیامت یاری نخواهند شد».

۳- «و (به یاد آورید) هنگامی که الله، ابراهیم را با سخنانی (مشمول بر اوامر و نواهی و تکالیف) آزمود، پس او همه را بخوبی به انجام رسانید. (الله به او) فرمود: بدرستی که من تو را پیشوای مردم قرار می دهم. (ابراهیم) گفت: و از فرزندانم (نیز) پیشوایانی قرار بده. (الله) فرمود: پیمان و عهد من به ستمکاران نمی رسد».

۴- «و کسانی که می گویند: پروردگارا! از همسران مان، و فرزندان مان مایه روشنی چشم به ما عطا فرما، و ما را برای پرهیزگاران پیشوا قرار بده».

۵- «و (نیز) آن ها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند، و انجام کارهای نیک و بر پاداشتن نماز و ادای زکات را به آن ها وحی کردیم، و آن ها (همه) عبادت گزار ما بودند».

نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَهُمْ أَيْمَةً وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿٦٥﴾ [القصص: ٥].^۱ و می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا^ط وَكَانُوا بِقَايَتِنَا يُوقِنُونَ ﴿٦٥﴾﴾ [السجدة: ٢٤].^۲

یک بار هم چنان به کار برده شده است، که حملش بر هر یک از معانی دوم و سوم و چهارم و پنجم جائز است. چنان که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْئِهِمْ^ط فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧١﴾﴾ وَمَنْ كَانَتْ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٧٢﴾﴾ [الاسراء: ٧١-٧٢].^۳

* * *

از آن جایی که وجود کمترین رخنه‌ای در امامت در طریق ایمان و عمل صالح (به کار بردن لفظ امامت بدون ذکر این قید و یا بدون وجود قرینه‌ای دال بر مراد، جایز نیست. زیرا این لفظ - چنان که اشاره شد - به رهبری در طریق کفر و سیئات نیز گفته می‌شود)، با این حقیقت که آن نیز همانند نبوت و رسالت، مقتضای رحمت و ملک خداوند ذی الجلال و الاکرام است سازگار نمی‌باشد، آن نیز از حفظی ربانی - متناسب با حقیقتش - برخوردار گشته است. لیکن از آن جهت که امامت چیزی جز الگو و پیشرو بودن در

۱- «و می‌خواهیم بر کسانی که در زمین به استضعاف کشیده شده‌اند، منت گذاریم و آنان را پیشوایان سازیم، و آنان را وارثان (زمین) قرار دهیم».

۲- «و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند، چون شکیبایی ورزیدند، و به آیات ما یقین داشتند».

۳- «(به یاد آورید) روزی را که هرگروهی را با پیشوایشان فرا خوانیم، پس کسی که نامه‌ی (اعمال) اش را به (دست) راستش داده شود، پس اینان نامه شان را (با شادمانی) می‌خوانند، و به‌اندازه‌ی رشته‌ی شکاف هسته‌ی خرمایی ستم نمی‌بینند. * و (اما) کسی که در این (دنیا از دیدن حق) نا بینا بوده است؛ پس او در آخرت (نیز) نابینا و گمراه‌تر است».

انجام تکالیف عبودیت نبوده، بری بودن از نسیان و خطاً و سایر حالات ضعف بشری در این زمینه، با خلقت فرزندان آدمی که همه می‌شناسیم اجتماع پذیر نیست، حفظ آن از نوع حفظ نبوت و رسالت نبوده، هیچ کس در امامت معصوم نمی‌باشد (در نبوت و رسالت نیز - اضافه بر جهات انتصابی - جهات تکلیفی و کسبی وجود دارد؛ زیرا نبوت - چنان که گفته شد - منزلتی انتصابی و خارج از دایره‌ی کسب است، که صاحبش مکلف به توجه کردن و گوش فرا دادن به وحی منزل و حفظ و معرفت آن می‌باشد. رسالت نیز منزلتی غیر کسبی است، که صاحبش مکلف به تبلیغ وحی دریافت شده می‌باشد. اگر چه جهات کسبی آن دو - و نه جهات انتصابی، که ختم آن اعلام شده است - از شئون امامت و غیر مختص به نبی مرسل بوده (تنها فرقی که در این زمینه بین نبی و غیر نبی وجود دارد این است که، غیر نبی آن را از منابع بشری دریافت می‌کند)، با عصمت سازگار نیست، به اقتضای اسبابی که در بیان عصمت در نبوت و رسالت بیان شد، از شئون امامت نبی مرسل استثناء شده، مشمول عصمت گشته است. بلکه با توجه به آیاتی که در آن مبحث آورده شد دریافت می‌شود که، عصمت تنها متعلق به هدای ربانی می‌باشد). در هر شریعتی اولین فرد مکلف به امامت - که در ارتباط مستقیم با تفاوت استعدادهاست - همان نبی مرسل - که شایسته‌ترین فرد در حمل بار سنگین تکالیف است - می‌باشد. وی مکلف است که زیر نظر مستقیم خداوند در معرفت هدای ربانی و تسلیم بی‌چون و چرا و عمل صالح، سرمشق سایر مکلفین و امام‌الائم باشد. آشکار است که کسی که امر تعلیم و تزکیه‌اش با خداوند باشد، دورترین انسان از عدم معرفت و عدم تسلیم و ارتکاب سیئات می‌باشد. لیکن با وجود این حقیقت، وی نیز از لحظاتی که سیطره با ضعف بشری است بری نمی‌باشد.

- چنان که پیش از این گفته شده است - در قرآن از احکام جزئی که در ثبوت و انتفاء تابع شرایط زمانی و مکانی است ذکری نرفته، تبیین آنها به متخصصینی که توانایی استنباط فروع از اصول را دارند سپرده شده است. در این زمینه نیز، پیش از همه، پیامبر

خدا ﷺ است که به تنهایی (در زمینه‌های مختص به خود)، به همراهی دیگر متخصصین و صاحب نظران در شرایط و اوضاع از دست پروردگان خود و مشاور با ایشان (در دیگر زمینه‌ها)، مسؤول تبیین ما أنزل الله می‌باشد. بدین گونه امام الاثمه ﷺ به میدانی کشانیده می‌شود که در آن ارتکاب خطاء اجتهادی اجتناب‌ناپذیر است^۱ (آشکار است که دایره‌ی اجتهادات پیامبر خدا ﷺ بسیار تنگتر از دایره‌ی اجتهادات اتباع وی می‌باشد^۲، زیرا - اولاً - وی از تزکی و تعلم، بیشترین نصیب را برده است. - ثانیاً - همه‌ی اجتهاداتی که زمینه‌اش فهم نصوص کتاب خدا، یا روایت و درایت سنت نبوی است، در حق وی منتفی می‌باشد). لیکن پس از وقوع ذنب (ذنب به کرداری که فرجام ناگواری داشته باشد گفته می‌شود. این مفهوم هم بر معصیت صادق است و هم بر خطأ اجتهادی و غیره. از این روست که قرآن آن را به پیامبر خدا ﷺ نیز نسبت می‌دهد) و پدید آمدن رخنه در امامت (که منشأ خیر فراوان، از جمله دفع توهم برتری منزلت نبی مرسل از بشریت و حفظ تباین بین عبودیت و ألوهیت می‌باشد)، وحی خدای ذی الجلال و الاکرام در رسیده، خطاها را تبیین و نقصها را به کمال تبدیل می‌کند. یعنی آنچه که بندگان خدا به پیروی از آن فراخوانده می‌شوند، امامت پس از تهذیب و اصلاح است.

چنان که می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ﴾ (پس هیچ رسولی و هیچ نبی پیش از خاتم النبیین ﷺ، هنگام به دل راه دادن آرزوی گرفتار گشتن و نابود شدن مکذبین (که تبیین سنت ربانی حاکم بر آن، زمینه‌ی

۱- مراد از لفظ خطأ، در عبارت خطأ اجتهادی و أخطاء اجتهادی، معنی عربی آن، یعنی عدم اصابت است. به کار بردن این لفظ در ارتباط با پیامبر خدا ع از طبیعی‌ترین امور است. کسانی که نسبت صلی الله علیه و سلم دادن خطأ به پیامبر خدا را ناپسند می‌پندارند، در دو آیه‌ی اخیر سوره‌ی بقره تأملی کنند.

۲- یعنی نیاز او به اجتهاد کمتر از نیاز ایشان بدان است.

سخن آیات پیش از این است) از آمیخته شدن آرزویش به القاء شیطان (که آرزوی اهلاک پیش از موعد را القاء می‌کند) محفوظ نبوده است). ﴿فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ ءَايَتِهِ﴾ (پس خدا با تبیین سنتش القاءات شیطان را از بین برده؛ سپس باز هم خدا آیاتش را با رهانیدن از تابع القاءات شیطان گشتن و دفع رخنه‌های وارده از آن طریق، استوار می‌گرداند). ﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (و امر مذکور از آثار علم و حکمت او است). ﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ﴾ (برای این که القاءات شیطان را کوره‌ی آزمایشی گرداند که در آن، غش کسانی که در دلهایشان بیماری است آشکار گردد؛ و در فساد سنگ‌دلان شکی نماند. گروه نخستین که در کناره‌ی پایگاه ایمان و عمل صالح‌اند، موضع‌گیریشان در برابر آیات خدا بر اساس نظر به سود و زیان و خوشی و ناخوشی دنیوی است^۱، این القاءات سازگار با هوس نفس عجول تزلزل نفوسشان را هویدا می‌کند. گروه دوم که هر شبهه‌ای را بهانه‌ای برای جدال در حق و بیشتر دوری گرفتن از هدایت می‌گیرند، وقوع این امر از رسل و انبیاء - علیهم الصلوة و السلام - عدم استعداد اهتداءشان را بیشتر از پیش روشن می‌گرداند). ﴿وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾ (با ستمگریشان در بین خود و حق شکافی بس بزرگ پدید آورده‌اند و از اهتداء بسی دور گشته‌اند).

﴿وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ (و برای این که کسانی که دانش و دین بدیشان داده شد، با نسخ القاءات شیطان و استوار کردن آیات خدا بدانند که آن دانش، همان حق فرود آمده از خداوندت می‌باشد) ﴿فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (با ایمانشان زمینه‌ی اهتداء به راهی راست را که وسیله‌ی رهایی از حالتی مانند حالت ستمگران است، فراهم آورده‌اند). ﴿وَلَا يَزَالُ

۱- اشاره به آیه‌ی یازدهم از همین سوره (سوره‌ی حج) است.

الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ ﴿۵۵﴾ (و کسانی که با موضع گیری های ستمگرانه اشان پرده بر روی حق کشیدند و از ظهورش جلوگیری کردند، پیوسته از آن حق در ترددی سخت خواهند بود) ﴿حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ ﴿۵۶﴾﴾ [الحج: ۵۵-۵۶].^۱

می فرماید: ﴿وَنَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ﴿۵۷﴾﴾ قَالَ يَنْفُخُ فِيهِ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿۵۸﴾﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۵۹﴾﴾ [هود: ۴۵-۴۷].^۲

نیز می فرماید: که نوح - علیه السلام - گفت: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَرِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا ﴿۶۰﴾﴾ [نوح: ۲۸].^۳

۱- «تا (الله) آنچه را که شیطان القاء می کند، آزمونی قرار دهد برای کسانی که در دل های ش بیماری است، و آن هایی که دل های شان سخت است، و بی گمان ستمکاران در مخالفت (و دشمنی) دور (و دراز) هستند.» و تا کسانی که به آنان دانش داده شده بدانند که مسلماً آن (قرآن) از سوی پروردگارت حق است، پس به آن ایمان بیاورند، آنگاه دل های شان برای آن (حق) خاضع گردد، و یقیناً الله کسانی را که ایمان آوردند به راه راست هدایت می کند.» و کسانی که کافر شدند همواره در آن (= قرآن) شک دارند، تا آنکه ناگهان قیامت فرا رسد یا عذاب روز نحس بر آنها (فرود) آید.

۲- «فرمود: «ای نوح! همانا او از خاندان تو نیست، بی گمان او عمل غیر صالحی است. پس چیزی که به آن علم نداری از من مخواه، من به تو اندرز می دهم (مبادا) که از جاهلان باشی.» (نوح) گفت: «پروردگارا! همانا من به تو پناه می برم، که از تو چیزی بخواهم که به آن علم ندارم، و اگر مرا نبخشی و بر من رحم نکنی، از زیان کاران خواهم بود.»

۳- «و ای قوم من! بر (رساندن) این (دعوت) از شما مالی نمی طلبم، پاداش من تنها برالله است، و من (هرگز) کسانی را که ایمان آورده اند، (از خود) طرد نمی کنم، همانا آنها پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد، و لیکن من شما را قومی نادان می بینم.»

در بازگو کردن گفته‌های ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ﴾ [الشعراء: ۸۲].^۱

در حکایت گفت و گوی یعقوب علیه السلام، با پسرانش در قضیه‌ی دزدی نسبت داده شده به پسرش می‌فرماید: ﴿قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً﴾ [یوسف: ۸۳].^۲ در حالی که ایشان این بار، گناهی مرتکب نشده بودند، این اتهام بر اساس ظنی ناشی از توجه به سوء سابقه‌ی ایشان و نظر به ذات قضیه بود.

در باره‌ی موضع‌گیری یوسف علیه السلام در برابر آن زن صاحب‌خانه‌ای که پس از بی‌سود ماندن آمد و شده‌ای خواهش‌گرانه در فریفتنش و بستن همه‌ی درها و دعوت پر جذابیتش به خود، درصدد درگیر شدن و درافتادن با وی برآمد می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِمْ وَهُمْ بِمَا﴾ (روند سخن، شنوندگان را به لحظاتی پس از وقوع حادثه متقل کرده، در خارج از صحنه با بیانی مؤکد نقل می‌کند که: اینک زن دل شکسته، کینه‌توزانه درصدد درافتادن با وی و او با دلی به ستوه آمده از شیطنتهای زن درصدد در افتادن انتقام‌جویانه با وی برآمده است). ﴿لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾ (اگر برهان هدایت خداوندش را نمی‌دید... (با وی در می‌آفتاد). این جمله مانند آیه‌ی دویست و یکم از سوره‌ی اعراف است که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَئِيفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ﴾. ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ﴾ (آن گونه او را در تحقق بخشیدن به عزم بر اجتناب از انتقام‌جویی پس از رؤیت برهان خداوندش، اضافه بر اجتناب از زنا، موفق گردانیدیم، برای این که سوء انتقام‌جویی را همچون فحشاء زنا از وی بازداریم؛

۱- «و کسی که امیدوارم گناهانم را در روز جزا برابم ببخشد».

۲- «(یعقوب) گفت: (حقیقت چنین نیست) بلکه (هوای) نفس شما، کاری (ناشایست) را برای شما آراسته است».

﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ (و نه تنها فحشاء زنا، بلکه سوء آنچنان انتقام‌جویی نیز، با مخلص بودن سازگار نیست) [یوسف: ۲۴].^۱

این آیه بیان می‌کند که این پیامبر مخلص علیه السلام، با وجود محفوظ بودن از سوء انتقام‌جویی، از درصدد آن بر آمدن در لحظاتی از عمرش، محفوظ نبوده است. بعضی از مفسرین با تبعیت از افسانه‌های بنی اسرائیل و غفلت از خود آیه و آیه‌ی پیش از آن، در تفسیر این قسمت به لغزشی بزرگ دچار گشته‌اند.

در آیه‌ی پیش از این می‌فرماید: ﴿وَرَوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ﴾ (این آیه بیان می‌کند که زن در تلاش برای رسیدن به مرادش، از هیچ عملی دریغ نکرد، با این وصف چگونه می‌توان جمله‌ی ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ﴾ را بر معنی در صدد فحشاء برآمدن - که بیانش به عهده‌ی آیه‌ی پیشین است - حمل کرد؟! ﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ﴾ (هنگامی که بنده‌ای مخلص از امری به خداوند پناه می‌برد، به وی پناه داده می‌شود. پس چگونه می‌توان گفت که ﴿هَمَّ بِهَا﴾ به معنی درصدد ارتکاب فحشاء برآمدن است؟! اضافه بر این خداوند فرموده است: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا﴾ یعنی بیان کرده است که هر کدام درصدد درگیر شدن با دیگری برآمده است (در همین معنی در آیه‌ی پنجم سوره‌ی غافر می‌فرماید: ﴿وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ﴾ و نفرموده است: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِالْفَحْشَاءِ وَهَمَّ بِهَا»؛ ﴿إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ﴾ (ضمیر *إنه* ضمیری است که در اصطلاح علماء لغت عربی ضمیر شأن و قصه نامیده می‌شود. این ضمیر اشاره به واقعیتهایی است که به علت اهمیتش موقعیت را چنان اشغال کرده است، که

۱- «او به راستی آن زن قصد او (= یوسف) کرد، و او نیز اگر برهان پروردگارش ندیده بود؛ قصد وی می‌کرد، این چنین (کردیم) تا بدی و فحشا از او دور سازیم، بی‌گمان او از بندگان مخلص ماست»

بدون این که ذکری از آن رفته باشد ضمیر بدان ارجاع داده می‌شود و جمله‌ای که پس از آن می‌آید تفسیر کننده‌ی آن واقعیت است. یوسف علیه السلام در بیان سبب پناه بردن به خدا از فحشاء می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ﴾ یعنی: زیرا واقعیتی هست و آن این که خداوند جای اقامت و استقرارم را نیکو گردانید؛ با وجود این واقعیت ارتکاب زنا - اضافه بر فحشاء بودنش - کرداری ستمگرانه می‌باشد؛ ﴿إِنَّهُ لَا يَفْلَحُ الظَّالِمُونَ﴾.^۱ در بازگو کردن گفته‌ی موسی علیه السلام پس از پشیمان شدن از ارتکاب قتل بدون تعمد یکی از دشمنانش (یکی از فرعونیان مفسد) می‌فرماید: ﴿قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ﴾^۲ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ^۳ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِّلْمُجْرِمِينَ^۴ [القصص/ ۱۷-۱۸].^۱

این قضیه اگر چه پیش از نبوت و رسالت و امامت روی داده، رخنه‌ای مستقیم در امامت به شمار نیامده و وحی در تبیین خطا و تهذیب و اصلاح نازل نشده است، از این لحاظ که دلیل عدم محفوظ بودن از خطا است، قابل توجه می‌باشد.

در باره‌ی به خطا رفتن پیامبرش داود - علیه السلام - در یک واقعه‌ی قضائی آزمایشی پس از یکه‌تاز گشتن در میدان عبودیت و بارز شدن در زورمندی و رسیدن به درجه‌ی اوابیت (= پیوسته از ماسوی به سوی خدا بازگشتن) و قرار گرفتن در مقام همگامی با کوهها و پرندگان در تسبیح شامگاه و هنگام درخشیدن خورشید و سفت گشتن پایه‌های فرمانروائیش و برخوردار شدن از نعمت حکمت و فصل خطاب (= سخن برآ و پایان بخش به درهم و برهم بودن امور) که شاید در آغاز تعهد مسؤولیت قضاوت بوده باشد می‌فرماید: ﴿وَهَلْ أَتَاكَ نَبُؤُا الْخَصَمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ﴾^۵ إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ

۱- «سپس» گفت: پروردگارا! من به خود ستم کردم، پس مرا ببخش» آنگاه (الله) او را بخشید، بی‌تردید او آمرزنده‌ی مهربان است. * گفت: «پروردگارا! به شکرانه‌ی نعمتی که بر من عطا کردی، پس هرگز پشیمان مجرمان نخواهم بود».

فَفَزَعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِمَانِ بَغِي بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ ﴿١٢﴾ إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً وَلِي نَعَجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ﴿١٣﴾ [ص: ۲۱]^۱ (از روی دیوار به میان سنگر محاربه با نفس و شیطان و مهاجرت از ماسوی و مناجات با خداوند پریدن و هراس انگیزانه بر داود از آغیار بریده در آمدن و همراه توصیه‌های پر تنفر از ظلم عرض خصومت بس ستمگرانه و سنگ دلانه در بین دو برادر کردن، چنان احساسات و عواطف وی را برانگیخت، که پس از شنیدن شکوی، بی‌درنگ و بدون حق دفاع به متهم دادن، به قضاوت نشسته، حکم ستمکار بودن وی را صادر کرد). ﴿قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ ۖ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ﴾ (چنان که ملاحظه می‌شود، اضافه بر اصدار حکم، با باغی شمردنش وی را همچون همه‌ی اهل بغی، از جمع کم جمعیت مؤمنین خارج شمرد). ﴿وَطَنَ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾^۲. (از ویژگیها و ظروف رویداد، استنباط کرد که آن قضیه، کوره‌ی آزمایشی برای نمایاندن ضعفی بشری و رهانیدن وی از آن بوده است؛ از

۱- «چون بر داود وارد شدند، پس (او) از آن‌ها وحشت کرد، (آن‌ها) گفتند: نترس، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده است. پس بین ما به حق داوری کن، و ستم نکن، و ما را به راه راست راهنمایی کن. * بی‌گمان این برادر من است، او نود و نه میش دارد، و من یک میش دارم.

پس (او) می‌گوید: آن (یک میش) را به من وا گذار، و در سخن بر من غلبه کرده است».

۲- «(داوود) گفت: به راستی او با در خواست یک میش تو که آن را به میش‌هایش بیفزاید بر تو ستم کرده است، و البته بسیاری از شریکان به یکدیگر ستم می‌کنند، مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، و اینان (نیز) اندک هستند. و داوود دانست که ما او را آزموده‌ایم، پس از پروردگارش آمرزش خواست، (و فرو تنانه) به (رکوع = سجده افتاد و (به سوی الله) رجوع کرد».

این رو از خداوندش مغفرت ذنبش را خواست و راکعانه بر روی درافتاد و به سوی وی بازگشت).

﴿فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّعَابِرَ﴾ ﴿٢٧﴾ يٰدَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ ﴿٢٨﴾ (به وی توصیه می‌کند که در کار قضاوت بر وفق مقتضای این آزمایش سازنده حرکت کرده، باری دیگر چنان ذنبی (یعنی پیروی از خواهشهای نفس در کار داوری) را مرتکب نشود). ﴿اِنَّ الَّذِيْنَ يَضِلُّوْنَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌۢ بِمَا نَسُوْا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ ﴿٢٩﴾ وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَاۤ بَطِلًا ﴿٣٠﴾ (و قضاوت بر اساس اتباع هوی را روش خود قرار دادن، ناشی از گمان و اعتقاد به باطل بودن خلق آنهاست). ﴿ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا فَوَيْلٌۢ لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنَ النَّارِ﴾ ﴿٣١﴾ ﴿[ص: ۲۱-۲۷].

نیز در باره‌ی عدم اصابه‌ی پیامبرش داود علیه السلام در قضاوت در قضیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَدَاوُدُ وَسُلَيْمٰنَۙ اِذْ تَخٰكُمٰنِ فِی الْحَرْثِ اِذْ نَفَسَتْ فِیْهِ عَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحٰكِمِهِمْ شٰهِدِيْنَ﴾ ﴿٣٢﴾ فَفَهَّمْنٰهَا سُلَيْمٰنَ ﴿٣٣﴾ (پس در قضاوت در قضیه‌ی آن کشت‌زار که شبانه بز و گوسفندهای آن قوم در آن درآمدند و در میان آن منتشر شدند، از دو پیامبر خدا داود و سلیمان - علیهما الصلوات و السلام - تنها سلیمان بود که به توفیق خداوند، اصاب

۱- «پس ما او را بخشیدیم، و بی‌گمان برای او نزد ما (قرب و) مقامی و الا و بازگشت نیکوست.» * ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه (= فرمانروا) قرار دادیم، پس به حق در میان مردم داوری کن، و از هوای (نفس) پیروی نکن که تو را از راه الله گمراه می‌کند».

۲- «بی‌گمان کسانی که از راه الله گمراه می‌شوند، به خاطر آنکه روز حساب را فراموش کردند، عذاب شدیدی (در پیش) دارند. * (ما) آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست بیهوده نیافریده‌ایم، این گمان کسانی است که کافر شدند، پس وای بر کسانی که کافر شدند از آتش (دوزخ)!».

کرد). ﴿وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ (پس عدم اصابت در یک قضیه‌ی جزئی، برابر با بی‌بهره بودن از حکم و علم نیست. همچنان که حکم و علم داشتن مستلزم اصابت در همه‌ی قضایا نمی‌باشد). [الأنبياء: ۷۸-۷۹].

در باره‌ی پیامبرش سلیمان ﷺ می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ﴿٣٤﴾ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿٣٥﴾﴾ [ص: ۳۴، ۳۵].^۱

به ماهیت آزمایش و مراد از جسدی بر روی کرسی انداختن، خدا دانایتر است. لیکن آنچه که شکی در آن نیست آن است که، در پیامبر خدا سلیمان ﷺ نیز ضعفی وجود داشته است که در جریان آزمایشی گذرانده، برای خود او نمایان گشته، پس از به خود آمدن از آن گریخته، به سوی خداوندش بازگشته، برای ذنبش مغفرت خواسته است. با این تهذیب و اصلاح شایستگی نائل شدن به فرمانروایی که برای کسی پس از او نشاید را یافته است.

در زمینه‌ی تبیین و اصلاح خطأ اجتهدی امام الأئمه محمد بن عبد الله ﷺ در آن هنگام که به دعوت آن شخص خود را از تزکیه بی‌نیاز شمارنده پرداخت و با سرگرم شدن بدان، از آمدن آن کور تزکیه و تذکره پذیرنده و با بیم از خداوند عظیم به نزد داعی شتابنده ترش روی و رویگردان شد، می‌فرماید:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ﴿١﴾ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ﴿٢﴾ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكَّى ﴿٣﴾ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى ﴿٤﴾ أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى ﴿٥﴾ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى ﴿٦﴾ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكَّى ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنِ جَاءَكَ يَسْعَى ﴿٨﴾﴾

۱- «و به راستی (ما) سلیمان را آزمودیم، و بر تخت او جسدی افکندیم، سپس (او) رو (به درگاه الله) آورد (و توبه کرد). * گفت: «پروردگارا! مرا ببخش، و به من فرمانروایی عطا فرما که پس از من کسی را سزاوار نباشد، بی‌گمان تو بخشاینده».

وَهُوَ تَحَشَى ﴿١٠﴾ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ﴿١١﴾ كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ﴿١٢﴾ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ ﴿١٣﴾ فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ ﴿١٤﴾ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ ﴿١٥﴾ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ ﴿١٦﴾ كِرَامٍ بَرَرَةٍ ﴿١٧﴾ ﴿عبس: ۱-۱۶﴾^۱.

در باره‌ی خطا اجتهدایش در خودداری از کشتن اسیران بدر و در برابر فدیهِ آزاد کردنشان می‌فرماید: ﴿مَا كَانَتْ لِيَّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِبَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ ﴿٣٧﴾ لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٨﴾ [الأنفال: ۶۷ و ۶۸]^۲.

در باره‌ی خطا اجتهدایش در اجازه دادن به منافقین بهانه‌تراش متخلف از قتال فی سبیل الله در غزوه‌ی تبوک می‌فرماید: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَذِبِينَ﴾ ﴿١٢٣﴾ [التوبة: ۴۳]^۳.

۱- «چهره درهم کشید، و روی بر گردانید، * از این‌که (عبد الله بن ام مکتوم) نابینا به نزدش آمد. * و (ای پیامبر) چه می‌دانی شاید که او پاک می‌شد. * یا پندگیرد، و این پند به او نفع می‌داد. * اما آن کس که مجد نیازی نمود. پس تو به او روی می‌آوری، * در حالی‌که اگر او خود را (از کفر) پاک نسازد، چیزی بر تو نیست. * اما کسی شتابان به سراغ تو می‌آید. * و او (از الله) می‌ترسد. * پس تو از او غافل می‌شوی (و به او توجه نمی‌کنی؟) * هرگز چنین نیست، بی‌گمان این (سوره) تذکر و یاد آوری است. * پس هرکس بخواهد از آن پند گیرد. * در صحیفه‌های پر ارزشی (ثبت) است. * بلند پایه و پاکیزه. * به دست (فرشتگان =) سفیران (وحی است). * بزرگوار و نیکوکار».

۲- «هیچ پیامبری را سزاوار نیست که اسیرانی داشته باشد؛ تا آنکه در زمین کشتار بسیار کند، شما (با گرفتن فدیهِ از اسیران) متاع دنیا را می‌خواهید، و الله (سرای) آخرت را (برای شما) می‌خواهد، و الله پیروزمند حکیم است. * اگر حکم پیشین الهی نبود (که غنیمت و فدیهِ اسیر حلال است)، قطعاً در آنچه گرفتید، عذاب بزرگی به شما می‌رسید».

۳- «(ای پیامبر!) الله تو را ببخشاید! چرا به آن‌ها اجازه دادی؟! پیش از آنکه راستگویان بر تو آشکار شوند، و دروغگویان را شناسی!».

در باره‌ی این که مشاهده‌ی تاخت و تاز چند روزی کافرین، اطمینان به این که سرانجام، پیروزی از آن سپاه ایمان خواهد بود را از قلبش گرفته است، می‌فرماید: ﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ﴾ (مفهوم ذنب پیش از این بیان شده است) ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعِشِيِّ وَالْإِبْكَرِ﴾ [المؤمن: ۵۵].^۱

در موردی دیگر می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ﴾ [محمد: ۱۹].^۲ و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ۚ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ۚ وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۱-۳].^۳

همچنان که در مورد بی‌بهره بودنش از بینش دینی و شناخت راه خدا در دوران پیش از نبوت — در عین دور بودن از اعتقاد شرک‌آمیز و اتصاف به درجات بالای اخلاق ستوده — می‌فرماید: ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾ [الضحی: ۷].^۴ ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ

۱- «پس (ای پیامبر) صبر کن، بی‌گمان وعده‌ی الله حق است، و برای گناهات آمرزش بخواه و هر صبح و شام به ستایش پروردگارت تسبیح گوی».

۲- «پس (ای پیامبر) بدان که معبودی (به حق) جز «الله» نیست، و برای گناه خود و برای مردان و زنان مؤمن آمرزش طلب کن، و الله محل حرکت شما و قرار گاه شما را می‌داند».

۳- «به راستی ما برای تو (فتح و) پیروزی آشکاری مقرر کرده‌ایم. تا الله گناه گذشته و آینده‌ی تو را بیامرزد، و نعمتش را بر تو تمام کند، و به راه راست هدایت نماید. * و الله به پیروزی شکست ناپذیری تو را یاری کند».

۴- «و تو را (راه نا یافته و) سرگشته یافت، پس هدایت کرد».

أَمْرًا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا أَلِكْتُبُ وَلَا أَلَايَمُنُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا يَهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا
وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾ [الشورى: ۵۲].^۱

امامت جمعی

گفته شد که امامت امام الأئمه در هر شریعتی (که همان نبی مرسل است)، گاه گاهی دچار رخنه‌ای از رخنه‌ها می‌شود، لیکن از آن جایی که بقای رخنه در امامت، با رحمت و ملک خداوند ذی الجلال و الاکرام سازگار نبوده، مؤمنین را ریب‌آور و کافرین را حجت‌بخش می‌باشد، بی‌درنگ هدایت ربانی در رسیده، خطاها را تبیین و امامت را تهذیب و اصلاح می‌کند.

به عبارتی دیگر آنچه که مردم به اقتدای بدان فرا خوانده می‌شوند، امامتی مهذب و مکمل است (اصحاب هر یک از این امامان، مکلف به فرمانبرداری بی‌درنگ از فرمانهای وی بوده، حق توقف تا روشن شدن صواب یا خطا بودنش را ندارند. تنها در صورت اعلام خطا بودن فرمان از سوی خود نبی مرسل، باید از امتثال آن دست بردارند). با تهذیب و تکمیل این امامت، مسؤولیتی در زمینه‌ی هدایت افراد بر گردن نبی مرسل نمی‌ماند. لیکن از آن جایی که بخشی از شریعت ربانی خطابه‌ای جمعی بوده، پیداشتن آن جز به وسیله‌ی جماعتی مرکب از صاحبان استعدادهای گوناگون امکان‌پذیر نیست، وی مسؤول تلاش کردن در زمینه‌ی تکوین امامتی جمعی نیز می‌باشد.

ناگفته پیداست که هیچ یک از افراد این جمع که پیروان نبی مرسل غیر معصوم در امامت‌اند، معصوم نمی‌باشد. بلکه از آن جایی که وحی و هدایت خاص ربانی در تبیین اخطاء فردی غیر نبی مرسل فروود نمی‌آید، در نتیجه حیات فردی هیچ یک از افراد آن

۱- «و این گونه بر تو (ای پیامبر) روحی (= قرآن کریم) را به فرمان خود وحی کردیم، تو (پیش از این) نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست، ولی ما آن را نوری قرار دادیم، با آن هر کس از بندگانمان را که بخواهیم، هدایت می‌کنیم، و مسلماً تو (ای پیامبر) به راه راست هدایت می‌کنی...».

جمع، خالی از اخطاء تبیین نشده نمی‌باشد، امامت فردی در کل دین ویژه‌ی نبی مرسل بوده، یارانش تنها در زندگی جمعی اجماعی (که مکمل امامت وی بوده، به اقتضای رحمت و ملک خداوندی، همچون آن زیر نظر وحی و هدایت خاص ربانی تهذیب و اصلاح و حفظ می‌گردد)، امام و حجت می‌باشند.

ارکان این امامت جمعی، با استعدادترین افراد نوع بشر در عصر خود می‌باشند که نبی مرسل، با تلاوت آیات و تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت، ایشان را به نمونه‌های زنده‌ی هدایت تبدیل کرده، با تعیین دایره‌ی فعالیت مناسب برای هر یک از استعدادها و هماهنگ گردانیدن آنها با هم، بهترین جمع بپادارنده‌ی دین را در پیشاپیش رهروان راه ایمان و عمل صالح قرار می‌دهد. با مجسم شدن هر نسخه از هدایت ربانی در بهترین فرد و بهترین جمع زمان - در صورتی که آورنده‌ی هدایت موفق به تکوین امتی گردد -، نعمت خداوند بر حق‌طلبان خیرخواه و حجتش بر مشتریان ضلال اتمام می‌گردد (افراد این جمع در جزء، به امامت فردی نیز می‌رسند. مثلاً همانند نبی مرسل، شایستگی امامت در اقامه‌ی نماز را می‌یابند).

از آن جایی که صراط مستقیم ایمان و عمل صالح و کوره راه کفر و سیئات در جهت عکس کامل همدیگر بوده و پیشگام بودن، بلکه مجرد و سالک بودن در یکی، با پیشوا بودن در دیگری تناقض کامل دارد، اقتدای آگاهانه‌ی رهروان راه خدا به پیشوایان و سالکان راه طاغوت - اگر چه در جزئی‌ترین امر از امور حیات باشد - عقب‌گرد و با طاغوتیان هم مسیر گشتن به شمار می‌آید. از آن جهت که سالک راه خدا بودن (که وصف مشترک همه‌ی مؤمنین است) با پیشرو و امام بودن در آن برابر نیست، هر مؤمنی را بدون نظر به آراسته بودن به شروط امامت، در امری از امور مقتدا قرار دادن، کاری بی‌سود و نادرست می‌باشد.

امامت جمعی در شریعت قرآنی - که مکمل امامت فردی پیامبر خدا ﷺ بوده، پذیرفتن آن همچون نپذیرفتن امامت وی مستلزم حرمان از رضوان خدا و جنات نعیم است -، از آن پیشروان نخستین از مهاجرین و انصار (که پیامبر خدا ﷺ در راس گروه اول از ایشان قرار دارد) می‌باشد. چنان که می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].^۱

پیش از این گفته شد، که در میان گروه‌های نه‌گانه تشکیل دهنده‌ی جامعه‌ی اسلامی، تنها سه گروه مذکور در این آیه‌اند که به رضوان خدا و جنات نعیم کامیاب می‌شوند. چنان که ملاحظه می‌شود کامیاب شدن غیر سابقین اولین، مشروط به اتباع از ایشان به شیوه‌ای از شیوه‌های نیکوکاری (هجرت یا نصرت) و - به عبارتی دیگر - مشروط به پذیرفتن امامت جمعی ایشان می‌باشد.

این اشتراط با توجه به این که رسیدن به فوز عظیم مشروط به پیروی از هدایت ربانی است، دلالت بر آن دارد که این دو گروه پیشرو - که افراد تشکیل دهنده‌ی آنها، به شهادت بسیاری از آیات قرآن، از جمله آیه‌ی دویست و هجدهم سوره‌ی بقره و آیه‌ی صد و نود و پنجم سوره‌ی آل عمران و آیه‌ی هفتاد و چهارم سوره‌ی انفال و آیه‌ی صد و دهم سوره‌ی نحل و آیه‌ی صد و هفدهم سوره‌ی توبه و آیه‌ی دهم سوره‌ی حشر، در زندگی فردی بری از ذنوب نیستند^۲ - در حیات جمعی اجماعیشان، که به اقتضای

۱- «و پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، الله از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند، و برای آنها باغ‌هایی (از بهشت) آماده کرده است، که نه‌رها از زیر (درختان) آن جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند، این کامیابی بزرگ است».

۲- موضع‌گیری مؤمنین راستین در برابر گناههای فردی سابقین اولین و دیگر بندگان مؤمن، نه لعن و کینه‌توزی (آن چنان که روش ستیزگران با اولیاء خداست) و نه تأویل‌های تکلف‌آمیز و دفاع‌های متعصبانه (آن چنان که عادت نادانان است)، بلکه رابطه‌ی اخوت ایمانی را به یادآوردن و اعتراف به

رحمت و ملک خداوندی، زیر نظر وحی و هدایت خاص و در معرض تهذیب و اصلاح می‌باشد، مجسمه‌ی هدایت خداوندی‌اند. (در زندگی فردی، از آن جهت افراد این جمع زیر نظر وحی و هدایت خاص نیستند که مجسمه‌ی کامل هدایت در این زمینه (پیامبر خدا ﷺ) پیشاپیش همه‌ی رهروان، در حرکت است، با وجود ضیای آفتاب نیازی به نور ماه نیست). زیرا محال است که خداوند پیروی کامل از امامتی را که کمترین رخنه‌ای در آن وجود داشته باشد، تنها وسیله‌ی یافتن سعادت دنیا و آخرت گرداند.

از نگاه به این دسته‌بندی و اضافه بر آن این که در هیچ جایی از قرآن، در مقام امامت فردی، به کسی جز به پیامبر خدا ﷺ اشاره‌ای نشده است به این حقیقت می‌رسیم که تنها چیزی که نزد خداوند به انسان پس از نزول قرآن ارزش و مکانتی می‌دهد، جزء جمع سابقین اولین بودن، یا به صف متبعین ایشان درآمدن بوده، کسی جز پیامبر خدا ﷺ را در غیر این دو حالت، منزلت و مکانتی نیست. همچنان که در می‌یابیم که تنها چیزی که پیامبر خدا ﷺ پس از خود برای بشر به جای گذاشته است، یکی کتاب خدا، دیگری امامت فردی خود و امامت جمعی سابقین اولین (که از آن به سنت یعنی روش پیاده کردن امر فردی و امر جمعی خداوند تعبیر کرده می‌شود) می‌باشد...

از آنچه که گذشت دریافته می‌شود که رسیدن به منزلت امامت فردی یا جمعی، اگر چه مشروط به معصومیت نیست، متوقف بر بری بودن از رذائلی و آراسته بودن به فضائلی است.

این رذائل و فضائل را کتاب خدا این چنین بیان می‌کند:

فضیلت پیشروان در راه ایمان کردن و برایشان مغفرت ذنوب خواستن و از کینه ورزیدن با ایشان به خداوند پناه بردن است. چنان که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰].

شروط امامت

به امامت در راه ایمان و عمل صالح رسیدن، مشروط به ظالم نبودن در زمینه‌ی تکالیف توان‌فرسایی است که، ادای کامل آنها دلیل بر استطاعت حمل تکلیف امامت می‌باشد. چنان که می‌فرماید: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾ (ابتلاء که از ریشه‌ی بَلَى به معنی فرسودن است، برای دلالت بر آزمودن فرساینده به کار می‌رود. پیامبر خدا ابراهیم علیه السلام را که خداوندش با کلمات تشریعی سنگینی مورد آزمایش توان‌فرسا قرار می‌دهد (مواد این آزمون را آیاتی از سوره‌ی فرقان و غیر آن که - ان شاء الله - بدانها اشاره خواهد شد، بیان کرده است)، او بدون توقف، آنچه را که از وی خواسته شده است کاملاً انجام داده، از دوره‌ی آزمون پیروزمندان می‌گذرد). ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ (با گذشتن از دوره‌ی مذکور، شایستگی حمل تکلیف امامت را می‌یابد؛ لذا خداوند وی را در ایمان و عمل صالح (از بزرگترین اعمال صالحه که اقامه‌ی نماز و انفاق از روزی خدا داده است، تا هم وزن ذره و کوچکتر از آن) برای مردم امام می‌گرداند.

کلمه‌ی جاعل اشاره به یک سنت عام خداوندی در ارتباط با بشر است. از آن جایی که انسان دارای قوه‌ی اختیار و اراده است، بالا رفتنش از فراز کمال کسبی و سرنگون شدنش در نشیب نقص، مشروط به زمینه‌سازیهایی از سوی خود وی می‌باشد. مثلاً مهتدی شدنش مرتبط با درست به کار گرفتن سمع و بصر و قلب و گمراه گشتنش مبتنی بر نادرست به کار گرفتن آنهاست. رسیدن به امامت (چه در راه ایمان و عمل صالح، چه در راه کفر و سیئات) نیز یکی از منزلت‌های کسبی بوده مشمول این سنت می‌باشد.

این لفظ همچنان که در زمینه‌ی امامت متقین به کار برده می‌شود در زمینه‌ی امامت کافرین و غیر آن استخدام می‌گردد، چنان که در باره‌ی فرعون و آل فرعون می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ لَا يُنصَرُونَ﴾ [القصص: ۴۱].

۱- «و آن‌ها را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش (دوزخ) دعوت می‌کنند، و روز قیامت یاری نخواهند شد».

در باره‌ی به فرمانروایی رسانیدن بنی اسرائیل می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَنْقُورِ
أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ
﴾ [المائدة: ۲۰].^۱

مسأله‌ی دیگری که در اینجا قابل توجه است این است که، با نگاهی به فرق بین امامت (که منزلتی کسبی است) و نبوت و رسالت (که دو مقام انتصابی و غیر کسبی‌اند) درمی‌یابیم که، تأخر امامت پیامبر خدا ابراهیم علیه السلام از نبوت و رسالتش، دلیل بر برتری این یکی بر آن دو نمی‌باشد. بلکه قائل شدن به وجود ترتیب و تقدم و تأخر در بین دو امر کسبی و غیر کسبی، یا دو امر کسبی غیر متناسب منشأی جز عدم ادراک حقایق امور نمی‌تواند داشته باشد. مثلاً اگر مسؤولیت فرماندهی لشکری را بر گردن یک دانشمند ستاره‌شناس بنهند، ابتدا وی را به یک دوره‌ی آموزشی فرا می‌خوانند، تنها پس از گذراندنش از یک آزمون پر رنج است که، مسؤولیت جدید را به وی می‌سپارند. آشکار است که تأخر فرماندهی از ستاره‌شناسی تنها یک تأخر زمانی اتفاقی بوده، دلیل بر تقدم و تأخر و ترتیب ذاتی و برتری متأخر بر متقدم نمی‌باشد. اصولاً توجه به فرق بین آن دو، جایی برای این که تصور فرماندهی لشکر رتبه‌ای پس از ستاره‌شناسی و برتر از آن است نمی‌گذارد.

در مسیر رسیدن به منزلت امامت، گام نخستین که یک امر کسبی بوده و امامت بر آن برتری دارد، مجرد دریافتن هدایت تشریعی، چه از زبان جبرئیل و پس از انتصاب در مقام نبوت، چه از زبان مبلغی از بشر و یا از طریق مطالعه‌ی کتاب خدا می‌باشد (و آشکار است که نبوت و رسالت، خود دریافتن و رسانیدن نیستند، بلکه دو مقام انتصابی‌اند که

۱- «(به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من، نعمت الله را بر خود بیاد آورید، آنگاه که در میان شما، پیامبرانی قرار داد و شما را فرمانروا (و شاهان) قرار داد و چیزهایی به شما بخشید که به هیچ یک از جهانیان نداده بود».

پس از برگزیده شدن بدانها، نبی مرسل مکلف به دریافتن و رسانیدن پیام می‌گردد) و از این جاست که امامت منزلتی عام بوده، راه رسیدن بدان به روی هر کسی که آمادگی گذشتن از دوره‌ی مذکور را داشته باشد باز است.

در آیه‌ی مورد بحث نیز - چنان که ملاحظه می‌شود - رسیدن به امامت به داشتن مقام نبوت و رسالت و هر گونه ارتباط ویژه‌ی دیگری با خداوند و عالم غیب مشروط نشده است. اگر آیات دیگری از قرآن، در باره‌ی نبوت و رسالت ابراهیم علیه السلام سخن نمی‌گفت، با استناد بدین آیه، نبی مرسل شمرده‌اش جایز نبود، زیرا تنها چیزی که در این آیه آمده است، ابتلاء به کلماتی از کلمات خداوند است و این امر نیاز بدان مقامها ندارد). ﴿قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱. (تکلیف به امامت در راه ایمان و عمل صالح پیمانی است که خداوند با بعضی از بندگان بسته، از ایشان نگهداری پیوسته‌ی آن را می‌خواهد. این پیمان بستن، امری همگانی برای غیر ظالمین در زمینه‌ی مذکور بوده، همانند پیمان اجتناب از عبودیت و عبادت شیطان و التزام عبودیت و عبادت خدا بستن و سفارش نگهداری پیوسته‌ی آن را کردن، که خداوند از طریق هدایت تشریعی با همه‌ی فرزندان آدم داشته است (که) ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَىٰٓءَ آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ۖ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾^۲ وَأَنِ اعْبُدُونِي ۚ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۶۰﴾ [یس: ۶۰، ۶۱]. دریافتنش نیاز به داشتن ارتباط ویژه‌ای با خداوند و عالم غیب ندارد. آنچه که اتصاف بدان انسان را از میدان این پیمان بیرون می‌کند ظالم بودن در زمینه‌ی یاد شده است.

۱- «(ابراهیم) گفت: و از فرزندانم (نیز پیشوایانی قرار بده). (الله) فرمود: «پیمان و عهد من به ستمکاران نمی‌رسد».

۲- «ای فرزندان آدم! آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکار است؟! * و اینکه مرا پرستید، این راه مستقیم است».

ظلم در لغت به معنی چیزی را در غیر جای ویژه‌اش نهادن است. در کتاب خدا - که به تناسب وسع، موضع و مسؤولیت هر بنده‌ای را در هر لحظه‌ای از حیاتش، در ارتباط با خداوند خالق آمر و آیات و سنن و حقایق و نعمتهای جهان آفرینش و دیگر بندگان و نیز به حسب استحقاق، منزلت و حقوقش را تعیین کرده است - این لفظ برای دلالت بر خود را در غیر جای ویژه‌ی خود نهادن و بر خلاف آنچه که باید، موضع‌گیری کردن، یا دیگری را در غیر منزلت خود نهادن و از حقی از حقوقش محروم کردن به کار رفته است. از آن جهت که وسعهای افراد، مختلف و تکالیف هر فرد، متعدد و گوناگون است، مصداقهای این مفهوم کلی، به حسب تفاوت مواضع کاربرد این لفظ، متفاوت بوده، مطلق پنداشتن مراد و در نظر نگرفتن زمینه‌ی کاربرد، خطایی ناشی از سطحی‌نگریست (این نکته بر سایر واژه‌های حامل مفاهیم قرآنی از قبیل شرک، کفر، فسق، ایمان، اسلام، تقوی و احسان نیز صادق است).

در آیه‌ی مورد بحث، در آغاز، ذکر موضع و مسؤولیت ادای کامل تکالیفی ابتلایی بر گردن اهل وسع رفته است. پس مراد از ظالمین در پایان آیه، خود را در غیر موضع مذکور جای دادگان، به عبارتی دیگر در ادای کامل آن تکالیف کوتاهی کنندگان است. صحت این مسأله برای دقت کنندگان در موضع کاربرد این لفظ در قرآن مسلم است. مثلاً در اثنای آیه‌های سی و یکم تا سی و هفتم سوره‌ی فاطر، در دسته‌بندی امت مخاطب قرآن به شرح زیر، این لفظ چنین به کار رفته است: ﴿وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ﴾^۱ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ الَّذِينَ أَصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا... ﴿[فاطر: ۳۱ و ۳۲]. (اصطفاء جمعی از عباد مستلزم اصطفاء فرد فرد آنان

۱- «و (ای پیامبر!) آنچه از (این) کتاب به تو وحی کردیم؛ حق است که تصدیق کننده آنچه پیش از آن است، یقیناً الله به (حال) بندگان‌ش آگاه بیناست.» سپس (این) کتاب را به کسانی از بندگان‌مان که بر گزیده بودیم؛ به میراث دادیم».

نیست. چنان که در باره ی بنی اسرائیل می فرماید: ﴿وَلَقَدْ اخْتَرْنَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ﴾ [الدخان: ۳۲].^۱

﴿فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ﴾ (آیه های سی و ششم و سی و هفتم دلیل اند بر این که این گروه همان اصحاب المشمه اند) ﴿وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ﴾ (مراد از این گروه میانه رو اصحاب المیمنه است) ﴿وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذِنَ اللَّهُ﴾. ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾ (۱) ﴿أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ (۲) ﴿فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ﴾ [الواقعه: ۱۰-۱۲]. ﴿ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾ (۳) ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ﴾ (۴) وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ (۵) الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ (۶) [فاطر: ۳۳-۳۵]^۲ (این سرانجام سابقین است. عدم ذکر سرانجام مقتصدین - که آن نیز سعادت است - اشاره به کوتاهی کردنیهای ایشان است).

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا﴾ (= گروه نخستین که ظالمین اند) ﴿لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ﴾ (۷) وَهُمْ يَصْطَرِّخُونَ فِيهَا رَبَّنَا

۱- «و به راستی ما آن ها را با علم (و آگاهی) بر جهانیان (زمان شان) برگزیدیم».

۲- «این همان فضل (و بخشایش) بزرگی است. * (پاداش آن ها) باغ های جاویدان (بهشتی) است که به آن وارد می شوند، در آنجا به دستبندهای از طلا و مروارید آراسته می گردند، و لباس هایشان در آنجا حریر است. * و گویند: «حمد (و ستایش) مخصوص الله است که اندوه را از ما دور کرد، یقیناً پروردگار ما آمرزنده سپاس گزار است. * (همان) کسی که از فضل خویش ما را در این سرای اقامت (جاویدان) جای داد که در آنجا هیچ رنجی به ما نمی رسد، و در آنجا هیچ خستگی (و واماندگی) به ما نمی رسد».

أَخْرَجْنَا نَعْمَلًا صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ ۖ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرُ وَجَاءَكُمُ
الْذِّكْرُ ۖ فَذُوقُوا ۖ فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ﴿٣٧﴾ [فاطر: ۳۶-۳۷]^۱

(گمان اینکه اصطفاء جمع مستلزم اصطفاء فرد فرد است، منشأ عدم توجه به این نص
(الظالمین) - چه رسد به عدم توجه به جای کاربرد عبارت ﴿ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ﴾ - و
ارتکاب خطا در شرح دسته‌بندی فوق و ظالم لِنَفْسِهِ را از مؤمنین شمردن گشته است).
در این آیات الفاظ ظالم و ظالمین - چنان که ملاحظه می‌شود - برای گروه کافرین
به کار برده شده است؛ زیرا در این جا قضیه، قضیه‌ی موضع‌گیری در برابر کتاب
خداست، بر خلاف مقتصدین و سابقین در برابر کتاب خدا موضع‌گیری کردن، جز کفر
نمی‌تواند باشد. لیکن در آیات دیگری از قرآن، این لفظ برای دلالت بر مصداق‌هایی به کار
رفته است، که نه تنها کفر نیست، بلکه بعضی از آنها شاید معصیت هم نباشد. چنان که در
بیان توبه‌ی آدم و همرش - علیهما الصلوات و السلام - می‌فرماید: ﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا
أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الأعراف: ۲۳]^۲.

در حکایت گفته‌ی پیامبرش یوسف علیه السلام در جواب برادرانش که درخواست دستگیر
کردن یکی از ایشان به جای برادرش - که دزدی به وی نسبت داده شده بود - را داشتند،

۱- «و کسانی که کافر شدند؛ برای آن‌ها آتش جهنم است، نه فرمان (مرگ) بر آن صادر شود تا بمیرند و
نه چیزی از عذابش از آن‌ها کاسته شود، این گونه هر ناسپاسی را کیفر می‌دهیم. * و آن‌ها در آن
(آتش) فریاد می‌زنند: پروردگارا! ما را بیرون آر تا عمل صالحی انجام دهیم؛ غیر از آنچه انجام
می‌دادیم» (در پاسخ آنان می‌فرماییم): آیا آن قدر شما را عمر ندادیم که پند گیرندگان در آن پند
گیرند؟! و هشدار دهنده (نیز) به سراغ شما آمد؟! پس (طعم عذاب را) بچشید که برای ستمکاران
هیچ یآوری نیست».

۲- «(آن دو) گفتند: پروردگارا! ما به خود ستم کردیم، و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی، مسلماً از
زیان‌کاران خواهیم بود».

می‌فرماید: ﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَّعَيْنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذَا لَطَلِمُونَ﴾ [یوسف: ۷۹].^۱

در بیان توبه‌ی پیامبرش موسی علیه السلام از ذنب کشتن آن دشمن فرعون‌ی مفسد می‌فرماید: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [القصص: ۱۶].^۲

در بیان توبه‌ی پیامبرش یونس علیه السلام از این که خشم‌انگیزانه و خشمگینانه قومش را ترک کرد و - در نتیجه - گمان کرد که خداوند وی را مؤاخذه نخواهد کرد می‌فرماید: ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْنِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ (از آن جایی که خشم‌انگیزانه و خشمگینانه رفته بود گمان کرد، که خداوند بر وی تنگ نخواهد گرفت) «نَقْدِرُ» از همان ریشه‌ایست که «يَقْدِرُ» از جمله‌ی ﴿يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾ از آن گرفته شده است). لیکن از آن جهت که بدون اذن خداوند - همچون برده‌ای که از دست آقايش می‌گریزد - از محل مأموریتش گریخت، خلاف آنچه که گمان کرد رخ داد ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْنِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۷].^۳

۱- «(یوسف) گفت: «پناه بر الله، که ما جز آن کسی که کالایمان را نزد او یافته‌ایم، (دیگری را) بگیریم، بی‌گمان در آن صورت ستم کار خواهیم بود».

۲- «(سپس) گفت: «پروردگارا! من به خود ستم کردم، پس مرا ببخش» (الله) او را بخشید، بی‌تردید او آمرزنده‌ی مهربان است».

۳- «و ذوالنون (= یونس) را (به یاد آور) هنگامی که خشمگین (از میان قومش) رفت، پس چنین پنداشت که ما هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم، پس (وقتی که در شکم ماهی فرو رفت) در تاریکی‌ها ندا داد که: «(پروردگارا!) هیچ معبودی بر حق جز تو نیست، تو منزهی! بی‌گمان من از ستمکاران بودم».

آشکار است که مراد از ظلم در این آیات، غیر مراد از ظلم در آیات سوره‌ی فاطر می‌باشد. غفلت از نکته‌ی یاد شده و مراد از ظلم را مطلق و مجرد از زمینه‌ی کاربردی پنداشتن، مستلزم اعتقاد به اتصاف بعضی از پیامبران خدا - علیهم الصلوات و السلام - در مراحل از زندگیشان، به صفات کفرین می‌باشد. این امری است که هر مؤمنی از آن به خداوند پناه می‌برد.

پس امامت در راه ایمان و عمل صالح (از بزرگترین امر متعلق به دنیا یا آخرت تا کوچکترین آن) را، خداوند تنها به ادا کنندگان تکالیف یاد شده، به صورت کامل سپرده، در هیچ امری امامت ظالمین، یعنی کوتاهی کنندگان در زمینه‌ی مذکور را، به رسمیت نمی‌شناسد.

لیکن باید توجه داشت که آنچه از جمله‌ی «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» فهمیده می‌شود، اشتراط ظالم نبودن در زمان حال، نه پیش از آن است، زیرا کسی که در گذشته مرتکب ظلم شده، لیکن از آن توبه کرده است، ظالم گفته نمی‌شود (همچنان که توبه کننده‌ی - مثلاً - از ضلال و شرک، ضال و مشرک گفته نمی‌شود).

آیات آخر سوره‌ی فرقان - که پس از این ذکر آنها خواهد آمد - نیز مبین این امر است که، کسانی که مرتکب ظلم بزرگ شرک و ستم قتل ناحق و فحشاء زنا شده، لیکن از آنها توبه کرده و راه ایمان و عمل صالح را پیش گرفته‌اند، در صورت تحقق سایر اوصاف یاد شده در آن آیات، به جای لقب ظالمین نام عباد الرحمن را گرفته، شایستگی امامت متقین را دارند).

آیه‌ی فوق - چنان که ملاحظه می‌شود - ضابطه‌ای است، که همه‌ی شروط ایجابی امامت متقین را، در جمله‌ی کوتاه «أَتَمَّهْنَّ» و همه‌ی شروط سلبیش را در جمله‌ی «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» جمع کرده است. تفصیل این شروط، در آخر سوره‌ی فرقان، در بیان اوصاف عباد الرحمن (پس از ذکر عکس العمل کفرین در برابر فرمان سجود

برای خداوند رحمان) چنین آمده است: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾ (رابطه‌اشان با بندگان خدا بر پایه‌ی فروتنی است)؛ ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ (و برخوردهای نادانان، ایشان را از مقام والای اخلاق ستوده فرود نمی‌آورد). ﴿وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَمًا﴾ (و رابطه‌اشان با خداوندشان بر این اساس است که چون شب فرا رسد، برایش سجود و قیام کنندگانند). (حداقل این وصف با ادای نمازهای مغرب و عشاء و کمالش با انجام دادن آنچه که در آیات دیگری از قرآن و در سنت پیامبر ﷺ مقرر گشته است، تحقق می‌یابد). ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ﴾ (با وجود تقوی و احسان روز و شب، باکشان از عذاب جهنم چنان است، که آن را در مسیر حرکت به سوی خود تصور کرده، از خداوندشان می‌خواهند که از ایشان منصرفش گرداند). ﴿إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا﴾ (إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا) ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ (این هم رابطه‌اشان با نعمتهای خداوندی است). ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ﴾ (اینها در پیشاپیش رذایلی است، که عباد الرحمن از آن بری‌اند). ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾ (يُضْعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَخُلِدَ فِيهِ مُهَانًا) ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا﴾ (توبه و ایمان و عمل صالح اینان را از گرفتار شدن به سرانجام بد اصرار کنندگان بر شرک و قتل ناحق و زنا می‌رهاند)، ﴿فَأُولَٰئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾ (سیناتشان را محو کرده، ایمان و عمل صالح را به جای آن می‌نهد. یعنی با توبه و ایمان و عمل صالح، همچون کسانی که آن سینات را مرتکب نشده‌اند، می‌گردند، در نتیجه، به صف عباد الرحمن می‌پیوندند). ﴿وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ (وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا) ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ

الزُّورُ﴾ (شهادت کج و خلاف حق) (از بزرگترینش که شهادت به شرک است، تا کوچکترینش) نمی‌دهند؛ ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ۖ وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ۚ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ﴾ (و پس از آن آراستن خود به فضایل و پیراستن از رذایل، به هدایت نزدیکتران، یعنی همسران و فرزندانسان کمر همت می‌بندند و پس از فراهم آوردن اسباب و مقدمات، خداوند را به تحقق بخشیدن به مسیبات و نتایج می‌خوانند و می‌خواهند که از همسران و فرزندانسان، ایشان را خنکی چشمهایی و سرور دلهایی بخشد)؛ ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ۖ﴾^۱ (با تزکیه‌ی خود و هدایت همسران و فرزندانسان شایستگی امام

۱- «و بندگان (خاص) رحمان، کسانی هستند که با فروتنی (و آرامش) بر زمین راه می‌روند، و هنگامی که جاهلان آن‌ها را مخاطب قرار دهند (و سخنان نا بخردانه و ناسزا گویند) به آن‌ها سلام گویند (و از آن‌ها روی می‌گردانند). * و کسانی که شب را برای پروردگارشان سجده‌کنان و قیام‌کنان می‌گذرانند. * و کسانی که می‌گویند: «پروردگارا! عذاب جهنم را از ما برطرف کن، بی‌تردید عذابش (سخت و) پایدار است. * بی‌گمان آن (جهنم) بد قرارگاه و (بد) اقامت‌گاهی است. * و کسانی که چون انفاق کنند، اسراف نمی‌نمایند و سختگیری نمی‌کنند، و بین این دو (روش) اعتدال دارند. * و کسانی که با الله معبود دیگر را نمی‌خوانند، و نفسی را که الله (کشتنش را) حرام کرده است، جز به حق نمی‌کشند، و زنا نمی‌کنند، و هر کس چنین کند، مجازات گناه (خود) را خواهد دید. * عذاب او در روز قیامت مضاعف می‌گردد و با خواری (و ذلت) در آن جاودان خواهد ماند. * مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، پس اینانند که الله بدی‌هایشان را به نیکی‌ها مبدل می‌کند، و الله آمرزندهٔ مهربان است. * و کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد، پس بی‌گمان او چنانکه باید به سوی الله بازگشت می‌کند. * و کسانی که شهادت دروغ نمی‌دهند، و چون بر (کار) لغو (و بیهوده) بگذرند، بزرگوارانه (از آن) می‌گذرند. * و کسانی که چون به آیات پروردگارشان پند داده شدند، کر و کور بر روی آن نمی‌افتند. * و کسانی که می‌گویند: «پروردگارا! از همسران‌مان، و فرزندان‌مان مایهٔ روشنی چشم به ما عطا فرما، و ما را برای پرهیزگاران پیشوا قرار بده».

متقین گشتن را یافته، برخوردار شدن از آن را از خداوندشان می‌خواهند؛ زیرا اگر استحقاق آن را نداشتند، دعایشان به رسمیت شناخته نشده، در میان اوصاف عبودیتشان ذکر نمی‌شد. از آن جایی که دعا، تنها هنگامی مشروع می‌باشد، که اسباب و مقدمات شیء مطلوب فراهم شده باشد (مثلاً هنگامی دعای شفا برای بیماری جایز است، که درمان ویژه‌ی آن بیماری به کار گرفته شده باشد)، مشروع بودن دعای فوق، پس از تحقق اوصاف پیش از آن، دلالت بر آن دارد که این اوصاف، شروط امامت بوده، هر کسی آنها را تحقق بخشیده باشد، استحقاق امامت را یافته است. از آن جهت که این دعا از اوصاف عباد الرحمن بوده، ایشان محصور در عدد معینی نمی‌باشند، امامت متقین (پیش از این گفته‌ایم که متقین به معنی همه‌ی مؤمنین است) منزلتی غیر مخصوص به عدد معینی بوده، راه رسیدن بدان، به روی هر کس که بخواهد باز است (از توجه به این که استحقاق گفتن ﴿هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ﴾ (که جز از مردان بر نمی‌آید) از شروط امامت عام است، نیز از نگاهی بدانچه که در بخش امامت در زندگی خانوادگی خواهد آمد و - بالاخره - از دقتی در اصل ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ [النساء: ۳۴]. (که حتی در دایره‌ی کوچک خانواده، زنان را از حمل تکلیف سرپرستی برکنار می‌دارد)، درمی‌یابیم که زنان جز در ارتباط با صنف خود به امامت نرسیده، از تکلیف امامت عام بدورند).

در این جا نکته‌ای دیگر نیز نهفته است و آن این که بر خلاف سایر اوصاف منصوب به عباد الرحمن در آیات و جملات پیش از این، نسبت وصف امامت با لفظی مفرد (امام) انجام گرفته است. اگر اوصاف پیش از این را بر موصوفین توزیع کنیم، به هر فردی از عباد الرحمن وصفی به لفظ مفرد می‌رسد. مثلاً در باره‌ی هر فردی از ایشان می‌شود گفت: «يَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ حَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُ الْجَاهِلُونَ قَالَ سَلَامًا». لیکن اگر وصف اخیر را توزیع کنیم، از آن جایی که خود وصف مفرد است به هر یک از ایشان جزئی از یک

وصف - و نه وصفی کامل و مستقل - می‌رسد. یعنی از آن جهت که همه‌ی عباد الرحمن (از مخاطبین به قرآن) یک امام محسوب شده‌اند، هر فردی از ایشان از جزئی از امامت برخوردار است. به عبارتی دیگر آنچه که برگرفتگان راه قرآنی می‌توانند درخواست کنند، امامتی جمعی است. (و الله أعلم).

﴿أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا﴾ (صبر در لغت به معنای در تنگنا بازداشتن است. تنگترین تنگنا، اتباع معروفات و اجتناب از منکراتی است، که عباد الرحمن با تحمل فشارهای رنج‌آورش، به امامت متقین و نیز به سعادت جاویدان می‌رسند؛ ﴿وَيُلْقَوْنَ فِيهَا حَيَّةً وَسَلَمًا﴾ ﴿خَالِدِينَ فِيهَا﴾ حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿﴾ [الفرقان: ۷۵-۷۶].^۱

چنان که هم اکنون اشاره شد، تنها با صبر بر اتباع معروفات و اجتناب از منکرات بیان شده در هدای ربانی است، که بندگان خدا به امامت در راه ایمان و عمل صالح می‌رسند. از این روست که در باره‌ی بنی اسرائیل می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَمَةً يَهْدُونَ﴾ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا^ط وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿﴾ [السجدة: ۲۴].^۲

(هدایت چنان که پیش از این گفته شد، دو نوع است: یکی هدایت تکوینی و تسخیری، که ویژه‌ی خداوند می‌باشد. دیگری هدایت تشریعی و ابتلایی، که مصدر آن نیز پیشگاه خداوندی بوده، جز تبلیغ، چیزی از آن به بشر تعلق نمی‌گیرد ﴿فَهَلْ عَلَى الرَّسْلِ إِلَّا

۱- «(آری) اینان به (خاطر) صبری که کرده‌اند درجات (و منازل) عالی (بهشت) به آن‌ها پاداش داده می‌شود، و در آن با تحیت و سلام استقبال می‌شوند».

۲- «و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند، چون شکیبایی ورزیدند، و به آیات ما یقین داشتند».

اَلْبَلَّغُ الْمُبِينُ ﴿٣٥﴾ [النحل: ۳۵].^۱ به راه راست آوردن و به سوی سعادت راهی کردن نیز، مرتبط با یک سنت ربانی است که اساس آن اختیار انسان و کمر همت بستنش بر به کار گرفتن استعدادهای خدادادی و روی آوردن به هدای تبلیغ شده می‌باشد. به عبارتی دیگر، این امر نیز، ویژه‌ی خداوند بوده، پیامبران علیهم الصلوات و السلام و دیگر مبلغین را در آن کمترین نقشی نیست. پس مراد از هدایت در آیه‌ی مورد بحث - و همچنین در جمله‌ی ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [الشوری: ۵۲]^۲ و امثال آن - رهنمودن از طریق تبلیغ کتاب خدا می‌باشد و بس. به همین معنی یعنی رهنمودن است که کتاب خدا نیز هادی نامیده می‌شود. چنان که در آیه‌ی هفتم سوره‌ی رعد می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ ۖ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۳ (یعنی تو تنها منذری هستی، پس به خواسته‌ی نابجایشان التفات مکن و مپندار که هدایت‌های متکی بر آیات و معجزات مادیی که به منذرین پیش از تو داده شد، برای ایشان نیز حکیمانه و سودبخش است. زیرا هر قومی ویژگی‌هایی دارد، - بنابر این - هر قومی را رهنمایی غیر رهنمای دیگر اقوام فراخور حال است. پس اگر هدایت اقوام پیشین - به اقتضای حکمت - متکی بر آیات مادی بود، در هدایت اینان جایی برای غیر این کتاب هدایت دهنده نیست. یعنی هادی این قوم، قرآن است، قرآن است و بس. چنان که می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ ۖ قُلْ إِنَّمَا الْآيَةُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾^۴ اُولَئِكَ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ

۱- «پس آیا بر پیامبران جز ابلاغ آشکار (مسئولیت دیگری) هست؟».

۲- «و مسلماً تو (ای پیامبر) به راه راست هدایت می‌کنی».

۳- «و کسانی که کافر شدند می‌گویند: چرا نشانه‌ها (و معجزه‌ی) از (سوی) پروردگارش بر او نازل نشده است؟! (ای پیامبر!) تو فقط هشدار دهنده‌ی، و برای هر قومی هدایت‌کننده‌ی است».

يُؤْمِنُونَ ﴿٥٠﴾ [العنكبوت: ۵۰، ۵۱].^۱ و می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ [الاسراء: ۹].^۲ از این رو یعنی دست نداشتن بشر در غیر رهنمایی از طریق تبلیغ است که می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ (مشیت خدا از طریق سنت یاد شده کار می‌کند)؛ ﴿وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ [القصاص: ۵۶] (و مشیت هدایتش بر اساس همین علم کامل است. یعنی کسانی که استعدادهای خود در زمینه‌ی پذیرش هدایت را به کار می‌گیرند، مشیت هدایت بدیشان تعلق می‌گیرد).

مراد از امر در جمله‌ی ﴿يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ نیز، امر ابتلایی و شریعت خداوند خالق آمر است (پیش از این به مسأله‌ی منقسم بودن امر به تسخیری و ابتلایی اشاره شده است).

در همین معنی، در آیه‌ی دوم سوره‌ی نحل می‌فرماید: ﴿يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ﴾ (هدای فروفرستاده شده بر پیامبرانش علیهم الصلوات و السلام را که بعضی از امر ابتلایی‌اش می‌باشد از آن جهت که سبب حیات روح بندگان است، روح نامیده است) ﴿عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ (یعنی مرسلین علیهم الصلوات و السلام) ﴿أَنْ أُنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ﴾ (این همان روحی است که ملائکه را با آن به تدریج فرومی‌فرستد).

۱- «و گفتند: چرا نشانه‌هایی از سوی پروردگارش بر او نازل نشده است؟! (ای پیامبر!) بگو: همانا نشانه‌ها (همه) نزد الله است (و به فرمان او نازل می‌شود) و من تنها هشدار دهنده آشکار هستم. * آیا برای آن‌ها کافی نیست که همانا ما (این) کتاب (قرآن) را بر تو نازل کردیم که (پیوسته) بر آن‌ها تلاوت می‌شود؟! بی‌گمان در این (قرآن) رحمت و پندی است برای کسانی که ایمان می‌آورند».

۲- «بی‌شک این قرآن، به راهی که آن استوارترین راه‌هاست؛ هدایت می‌کند».

در آیه‌های پانزدهم و شانزدهم سوره‌ی غافر (= مؤمن) می‌فرماید: ﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ﴾ ﴿يَوْمَ هُمْ بَرْزُونَ لَا تَخَفُ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾^۱ (در این دو آیه، بعضی دیگر از امر ابتلائی‌اش را که انداز در زمینه‌ی یوم التلاقی (روز قیامت) است، روح نامیده است)

در آیه‌ی پنجاه و دوم سوره‌ی شوری می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِمَّنْ أَمَرْنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِءَ مَنْ كُشَاءَ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّا لَنَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲

در آیه‌ی پنجم سوره‌ی طلاق در اشاره به بعضی از احکام می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ...﴾

پس جمله‌ی ﴿يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ بدین معنی است که: با تبلیغ امر ابتلائی و هدی و شریعت‌مان، مردم را به راه راست راهنمایی می‌کنند. این امر را در آیه‌های صد و پنجاه و نهم و صد و هشتاد و یکم از سوره‌ی اعراف، با لفظ حق یاد کرده، می‌فرماید: ﴿وَمِنْ قَوْمٍ

۱- «(او) بالا برنده درجات صاحب عرش، که روح (= وحی) را به فرمان خویش بر هر کس از بندگان که بخواهد می‌فرستد، تا (او مردم را) از روز ملاقات (= قیامت) بترساند. * روزی که (همه) آنان آشکار شوند چیزی از آن‌ها بر الله پوشیده نخواهد ماند، (الله می‌فرماید): «امروز فرمانروایی از آن کیست؟» (آنگاه خود می‌فرماید): از آن الله یگانه قهار است».

۲- «و این گونه بر تو (ای پیامبر) روحی (= قرآن کریم) را به فرمان خود وحی کردیم، تو (پیش از این) نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست، ولی ما آن را نوری قرار دادیم، با آن هر کس از بندگان مان را که بخواهیم، هدایت می‌کنیم، و مسلماً تو (ای پیامبر) به راه راست هدایت می‌کنی».

مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿١٦١﴾ ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾.

* * *

از آنچه که در بیان شروط امامت ذکر شد آشکار می‌گردد که، امامت منزلتی کسبی و امری همگانی و غیر اختصاصی بوده، بر چیزی جز عزم صادق بر اجتناب از منکرات و اتباع معروفات و - به عبارتی دیگر - توبه‌ی نصوح و ایمان مخلصانه و کمر همت به انجام دادن اعمال صالحه بستن، متوقف نیست. از این روست که اراده‌ی خدا به گونه‌ای عام به ائمه گردانیدن مستضعفینی که در ایشان استعدادهاى لازم برای رسیدن به امامت وجود دارد، تعلق می‌گیرد. چنان که پس از ذکر استعلاء فرعون در سرزمین مصر و تفرقه‌اندازیش در میان اهل آن سامان و انداختن زنجیرهای استضعافش بر گردنهای گروهی از ایشان (بنی اسرائیل)، در آیه‌ی پنجم سوره‌ی قصص می‌فرماید: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ (به کار بردن وصف عام (الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ) به جای اسم خاص بنی اسرائیل، برای اشاره به یک سنت عام ربانی در ارتباط با بشر است، که به اقتضای آن، هر قوم مستضعفی که راه ابتلائی را که بنی اسرائیل رفتند برود، همچون ایشان صبر کند، به نعمتهایی خدایی، از جمله امامت دست می‌یابد).

امامت در زندگی خانوادگی

در بیان حقیقت امامت پیامبر خدا ﷺ گفته شد که، از آن جایی که بخشی از هدایت ربانی احکامی جمعی است، وی مکلف به سعی در زمینه‌ی تکمیل امامت فردیش از طریق آماده گردانیدن بهترین جمع و تحقق بخشیدن به یک امامت جمعی می‌باشد. این را هم باید اضافه کرد که، گرد آمدن افراد در دایره‌ی یک زندگی اجتماعی از طریق تشکیل وحدت‌های اجتماعی کوچکتری یعنی خانواده‌ها و ربط آن‌ها به یکدیگر است. از این رو جزء دیگری از شریعت خداوندی را، احکام خانوادگی تشکیل می‌دهد. از همین جا، تکلیف سنگین دیگری در زمینه‌ی امامت بشریت متوجه وی می‌گردد. یعنی او همچنان که مکلف به سعی در زمینه‌ی تحقق بخشیدن به بهترین جامعه‌ی اجرا کننده‌ی احکام جمعی است، باید با همه‌ی توانش در زمینه‌ی ارائه‌ی بهترین نمونه‌ی زندگی خانوادگی از طریق انتخاب همسرانی شایسته و تزکیه و تعلیم ایشان و سایر اعضای خانواده‌اش بپا خیزد، که این بخش از دین خدا را نیز در واقعیتی مشهود مجسم گردانیده، روندگان راه سعادت را در این زمینه نیز بهترین سرمشق باشد.

این تکلیف در سوره‌ی احزاب از آیه‌ی بیست و هشتم تا آخر آیه‌ی سی و چهارم چنین آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ۝﴾^۱ (پیامبر خدا ﷺ را که خود، زندگی و مرگش برای خداست، همسرانی که خواستار حیات دنیا و زینت آن باشند نشاید. پس باید این امر را بی‌پرده با همسرانش در میان گذارد، ایشان را در صورتی که چنان باشند، متاعی بخشیده، به شیوه‌ای زیبا از قید زوجیت در جهت رسیدن به مرادشان رها گرداند... و بدین عمل دری از رحمت را به روی مؤمنین گرفتار به چنین همسرانی گشوده، در حل

۱- «ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زینت آن می‌خواهید، پس بیایید تا (با هدیه مناسب) شما را بهرمنند سازم، و شما را به طرز نیکویی رها کنم».

این مشکل دست و پا گیر، خواستاران امامت متقین را سرمشق گردد).

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَالْأَخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنِينَ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ۲۹]^۱ (پس تنها در صورت خواستار خدا و پیامبر ﷺ و سرای واپسین بودنشان است که، زندگی زوجی ادامه می‌یابد). پیامبر خدا ﷺ تکلیف خود را انجام داده، همسرانش را به انتخاب یکی از دو راه فراخواند. چون ایشان راه دوم را برگزیدند، در تزکیه و تطهیر و تعلیمشان، این آیات فرود آمد: ﴿يَنْسَاءَ النَّبِيُّ﴾ (این ندا اشاره بدین امر است که ایشان، خدا و پیامبر ﷺ و سرای واپسین را خواستند، زیرا در غیر این صورت، با وی نسبتی ندارند که نساء النبی نامیده شوند. راستی زنانی را که خداوند درباره‌اشان ﴿وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ (آیه‌ی ششم همین سوره) می‌فرماید - و پیداست که این مادری روحی به اندازه‌ی برتری روح بر جسد، بر مادری جسدی برتری دارد - جز این مقام نشاید) ﴿مَنْ يَأْتِ مِنْكُمْ بِفَحِشَةٍ مُبِينَةٍ يُضَعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ﴾ (اگر یکی از ایشان عمل زشت روشنی انجام دهد، زنان دیگر زشتها انجام خواهند داد. لذا بجاست که شکنجه دو برابر باشد). ﴿وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾ (نساء النبی بودن سنت خدا را دگرگون نکرده، دو برابر شکنجه دادن مرتکب کردار زشت روشنی از ایشان، بر وی آسان است).

﴿وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُمْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلَ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا﴾ [الأحزاب: ۳۱]^۲ (کسی که به سبب سرمشق بودن، عذابش دو برابر است،

۱- «و اگر شما الله و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، پس (بدانید که) الله برای نیکوکارانتان پاداش عظیمی آماده کرده است».

۲- «و هر کس از شما برای الله و پیامبرش خضوع (و فرمانبرداری) کند، و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دوبار به او خواهیم داد، و روزی ارزشمندی برای او آماده کرده‌ایم».

مزد فرمانبرداری پیوسته و فروتنانه برای خدا و پیامبر ﷺ و انجام دادن کردار شایسته‌اش نیز، باید دو برابر باشد).

﴿يَنْسَاءَ الْيَنَى لَسْتَنَ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ﴾ (آری اگر زنان پیامبر ﷺ تقوی پیشه کنند، نعمت امامت در راه ایمان و عمل صالح بر طالبان حق و خیر اتمام و حجت تامه بر اهل باطل و خریداران شر اقامه خواهد گردید) ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ (این یکی از کردارهای زشت روشن است که باید خود را از آن پرهیزند) ﴿وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا﴾ (و این یکی از کردارهای شایسته از آثار فرمانبرداری پیوسته‌ی فروتنانه برای خدا و پیامبرش ﷺ است).

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ (در هدایت تشریعی و امر ابتلایی خداوند خالق آمر، به تناسب خلق و برء و تصویر و تسویه و تقدیر زن و هماهنگ با هدایت تکوینی و امر تسخیریش تکالیفی بر گردن وی نهاده شده است که به اقتضای آن، خانه را دایره‌ی کار گردانیدن و در آن قرار گرفتن برای وی اصل و قاعده و یکی دیگر از کردارهای شایسته‌ی یاد شده و بیرون را میدان فعالیت قرار دادن و استقرار در خانه را ترک کردن استثناء و مقید به اقتضای ضرورت است) ﴿وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ (و خود را به شیوه‌ی جاهلیت نخستین، در رنج آرایش پنهان را آشکار کردن و همچون برج آراسته نمایان شدن (و نه آرایشی که در آیه‌ی سی و یکم سوره‌ی نور با عبارت ﴿إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾ یعنی جز آنچه که خود به خود و بدون تلاش زن نمایان می‌شود یاد کرده، اجازه‌ی اظهارش را داده است) می‌اندازید، که این هم یکی از آن کردارهای زشت روشن است). ﴿وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (خدا با این اوامر و نواهی، تنها این را می‌خواهد

که پلیدی زشتکاریها را از شما - ای اهل خانه (خانه‌ی پیامبر ﷺ) - دور کرده و کاملاً پاکیزه‌تان گردانند.

لفظ «بیت» در اصل به معنی جایی است که انسان شب را در آن به سر برد. سپس قید شب از آن حذف شده، به معنی خانه آمده است. الف و لام در «البیت» در این آیه همان است که در اصطلاح علماء لغت عربی الف و لام عهد گفته می‌شود. این لفظ هنگامی به کار برده می‌شود که معنای لفظ متصل بدان قبلاً به گونه‌ای یاد شده باشد. در آیه‌های پیش از این از پیامبر خدا ﷺ در ارتباط با زنان نام برده شده، از خانه‌های ایشان با عبارت «بُيُوتُكُنَّ» یاد شده است. از آن جایی که خانه‌ی زن، معمولاً در ملکیت شوهر می‌باشد، نام بردن از خانه‌های زنان پیامبر ﷺ به منزله‌ی نام بردن از خانه‌ی وی است.

شاید گفته شود آنچه که قبلاً یاد شده، جمعی از خانه‌هاست و آنچه که لفظ البیت بر آن دلالت دارد خانه‌ی واحدی است، پس چگونه می‌توان گفت که معنای این لفظ، پیش از این یاد شده است؟ جواب این اعتراض این است که اختلاف تعبیرها ناشی از اختلاف جهات است. یعنی از آن جهت که مالک خانه‌ها و شوهر زنان اقامت‌کننده در آنها یکی است، تعبیر باید به لفظ مفرد (البیت) و از آن جهت که اقامت‌کنندگان متعدد و خانه‌ی هر یک غیر خانه‌ی دیگری است، تعبیر باید به لفظ جمع (بیوت) باشد (به کار بردن عبارت «بُيُوتُ النَّبِيِّ» در آیه ی پنجاه و سوم همین سوره نیز، به شهادت نیمه‌ی دوم آیه، نظر به تعدد مذکور است).

با این بیان جایی برای گمان این که مراد از البیت غیر مراد از بیوتکن است، باقی نمی‌ماند... و از آن جایی که لفظ اهل هنگامی که به لفظ دال بر مکانی اضافه شود مراد از آن ساکنین آن مکان است، مراد از اهل البیت در این آیه جز زنان پیامبر خدا علیه و علیهن الصلوات و السلام، نمی‌تواند باشد. روند آیات سوره از آغاز تا پایان و محور آیات این مقطع و جای ورود جمله‌ی مورد بحث در این آیات نیز، شواهد قاطعی بر این امر

است (احادیثی که غیر این امر را بیان می‌کند، در صورتی که از اعتراضاتی که از سوی اهل تحقیق بر آنها وارد شده است جان سالم بدر برد، تنها گویای این قضیه می‌تواند باشد که کسانی دیگر نیز از این نعمت ارزانی داشته شده به زنان پیامبر علیه و علیهن الصلوات و السلام برخورد دارند).

شاید این هم گفته شود که در لغت عربی، ضمیری که برای جمع زنان مخاطب به کار می‌رود لفظ «کُنَّ» است، در حالی که در این جمله، آنچه که در خطاب به کار رفته است، ضمیر جمع مذکر، یعنی لفظ «کُم» در عبارتهای «عَنْکُمْ» و «يُطَهَّرُکُمْ» است، پس چگونه می‌توان مخاطبان این جمله را نامبردگان در آیات این مقطع پنداشت؟ جواب این است که، به کار بردن ضمیر مذکر به جای ضمیر مؤنث، ناشی از وجود کلمه‌ی اهل در آیه است. این کلمه که در لفظ مفرد است، برای واحد و متعدد و مذکر و مؤنث به کار می‌رود (مثلاً برای یک یا چند نفر ساکن در یک ساختمان گفته می‌شود اهل الدار؛ برای یک یا چند همسر مرد گفته می‌شود اهل الرجل)، اصل در زمینه‌ی ربط ضمائر به چنین کلمه‌ای رعایت تناسب در میان ضمیر و معنای مراد از کلمه، از لحاظ وحدت و تعدد و تذکیر و تأنث است. لیکن گاه‌گاهی از این اصل عدول شده، در عین مفرد یا مثنای مذکر، یا مفرد یا مثنی یا جمع مؤنث بودن مراد، ضمیر مرتبط بدان به صورت جمع مذکر آمده است. چنان که در کلام عربی فصیح، هنگامی که در پرسش از حال همسر یا همسرانی از مرد گفته می‌شود: «كَيْفَ أَهْلُكَ؟»، جواب داده می‌شود که: «هُمْ بِخَيْرٍ». نیز چنان که فرشتگان مهمان پیامبر خدا ابراهیم علیه و علیهم الصلوات و السلام در هنگام به شگفت افتادن زنش از اینکه از پیرزن و پیرمردی چون وی و شوهرش علیهما الصلاة و السلام فرزندی آید، خطاب به وی می‌گویند: «أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ» (چنان که ملاحظه می‌شود، در خطاب زن و مردی، ضمیر جمع به کار رفته است) «إِنَّهُ حَمِيدٌ مُجِيدٌ» [هود: ۷۳]. در جمله‌ی مورد بحث ما نیز، به کار بردن

ضمیر جمع مذکر در خطاب جمع زنان پیامبر خدا علیه و علیهن الصلوات و السلام بر همین اساس است.

اگر گفته شود که ضمیر خطاب در لفظ عَنْكُمْ، پیش از عبارت «أَهْلَ الْبَيْتِ» آمده، جمله‌ی «يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً» نیز معطوف بر ما قبل این عبارت بوده، از لحاظ رتبه بر آن مقدم است، در نتیجه این دو ضمیر در ارتباط با کلمه‌ی أَهْل نیامده است. در جواب گوییم که واقعیت عکس این گمان است، زیرا عبارت «أَهْل الْبَيْتِ» جمله‌ی ندائیه است که، حرف نداء از آن حذف شده است، اصل در نداء آن است که در آغاز سخن آید. یعنی اصل کلام: «يَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» بوده، عبارت مذکور در عین تأخر لفظی، از لحاظ رتبه متقدم و - در نتیجه - مخاطب ضمیرهای عَنْكُمْ و يُطَهِّرُكُمْ می‌باشد (بعضی از مفسرین گفته‌اند که عبارت أَهْل الْبَيْتِ از باب اختصاص بوده، منصوب بودن لفظ أَهْل بنابر مفعول بودنش برای فعل مقدر نَخْصُ (و نه از جهت منادی بودن) است (و بنابر این عبارت مذکور از لحاظ رتبه بر ضمیر عنکم متقدم نیست). ایشان غافل از این بوده‌اند که تنها در صورتی می‌توان عبارتی را از باب اختصاص شمرد که ضمیر متکلم یا مخاطب متقدم بر آن دچار یک نوع عموم گشته، شنونده را در ابهامی که تنها وسیله‌ی رفعش آوردن اسم معرفه‌ی دیگری پس از آن ضمیر است بیاندازد، از این عموم و ابهام، در آیه‌ی مورد بحث ما نشانی نیست؛ زیرا عبارت «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...» در ارتباط با احکام متعلق به زنان پیامبر خدا علیه و علیهن الصلاة و السلام آمده، جایی برای توهم این که مراد از مخاطبان ضمیرهای موجود در آن غیر ایشان نیز باشد، نیست).

ناگفته نماند که اگر چه زنان پیامبر خدا علیه و علیهن الصلاة و السلام در تکمیل امامت نقش بزرگی بر عهده داشته‌اند، آیه‌های یاد شده - بویژه بخش «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...» دلالت دارد بر این که، ایشان نیز از ذنوبی که از آن به رجس تعبیر شده است، معصوم

نبوده‌اند. آشکار است که رتبه‌ی کسان دیگری که احادیث یاد شده برخورداریشان از نعمت ارزانی داشته شده به زنان پیامبر خدا علیه و علیهن الصلاة والسلام را بیان کرده است، از رتبه‌ی ایشان - که در برخورداری از این نعمت بر دیگران پیشقدم‌اند - بالاتر نمی‌تواند باشد ﴿وَأَذْكُرُ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۸-۳۴].^۱

امامت و شوری

با نزول احکام و بیاناتی دیگر در زمینه‌ی یاد شده در سوره‌ی احزاب و غیر آن، امامت در زندگی خانوادگی نیز تکمیل و با تحقق کمال این امر، کمال رحمت خداوند بر مؤمنین متحقق و حجت تامه‌اش بر کافرین قائم گردید... در معرفت اصول و فروع جهان بینی حق و احکام کلی و جزئی منزل در کتاب خدا و در گرویدن بدان و عمل به مقتضای تکالیف فردی، پیامبر خدا ﷺ، در ادای تکالیف جمعی، آن جمع گزیده‌ی تزکیه و تعلیم یافته‌ی بی‌نظیر، نمونه‌های زنده‌ی هدایت خداوندی در پیشاپیش پویندگان راه ایمان و عمل صالح آمدند. در زمینه‌ی کشف احکام رویدادهای مرتبط با تحولات زندگی (که کتاب خدا از بیان ویژه‌ی آنها ساکت است)، التزام اصل شوری و امامت جمعی در غیر زمینه‌ی تبیین خاص پیامبر خدا ﷺ، چراغ روشن‌گر راه آیندگان شد.

توضیح مسأله این که: تحولات مذکور، متضمن رویدادهایی چنان فراوان و گوناگون است، که بیان احکام ویژه‌ی آنها از سوی خداوند، مستلزم فرود آمدن کتابهایی آن قدر فراوان می‌باشد که، بشر را یارای دریافت و حفظ آنها نیست. نیز این امر موجب تعطیل استعدادها و نیروهای گوناگون بخشیده شده به نوع بشر است (که این امر مناقض با حکیم بودن خداوند است). لذا خداوند پس از بیان اصول و فروع جهان بینی حق و

۱- «و آنچه را در خانه‌هایتان از آیات الله و حکمت (= سنت پیامبر) خوانده می‌شود یاد کنید؛ بی‌گمان الله باریک‌بین آگاه است».

اصول احکام و بخش تحول ناپذیر از جزئیات آن و تکلیف پیامبرش ﷺ به تبیین در زمینه‌ی معینی، استنباط احکام رویدادهای نامبرده در غیر زمینه‌ی مذکور را، به خود مکلفین واگذاشته است. از آن جایی که استعدادها همه از خداوند بوده، در اسباب مشیت وی بودن یکسان می‌باشد و نیز هر چیزی نزد وی به اندازه‌ای است ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾ [الرعد: ۸]^۱، یگانه راهی که پیمودن آن را خداوند از شروط رسیدن به سعادت گردانیده، به کار گرفتن همه‌ی استعدادها و اجتناب از نادیده گرفتن برخی و بیش از اندازه اعتبار دادن به برخی دیگر، به عبارتی دیگر، پرهیز از تعطیل بعضی از اسباب کردارهای مورد رضای خداوند و به کار گرفتن اسباب افعال غیر مرضیش می‌باشد.

در سوره‌ی شوری پس از بیان شرک و ظلم گروهی از زمینیان و گران بودن دعوت به اقامه‌ی دین و عدم تفرق بر ایشان و، مبتنی بودن تفرقشان بر یگانه اساس بغی و، در شک و ریب بودن واپسینان از کتاب خدا و اهل اهواء بودنشان و، سرانجام حجت تراشیه‌ای نابجایشان در باره‌ی خدا و، موضع‌گیری غیر مؤمنانه‌اشان در برابر واقعیت روز قیامت و، سرنوشت خواستاران کشت زندگی دنیا و، سرانجام پیرویشان از دین غیر مجاز ساخته‌ی دست شرکائشان و، گفتار بهتان آمیزشان در باره‌ی داعی حق و، جزای کفر کافرین و، عاقبت مجادله کنندگان در آیات خدا و، ناچیز بودن آنچه که از طریق کفر و سیئات به دست می‌آورند، در آیات سی و ششم تا سی و هشتم می‌فرماید: ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾^۲ (آشکار است که جز در صورت وجود دلیلی معتبر، پیامبر خدا ﷺ را که در پیشاپیش مؤمنین قرار دارد، از دارندگان اوصاف مذکور در این

۱- «و هر چیز نزد او مقدار معینی دارد».

۲- «و آنچه نزد الله است برای کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند بهتر و پایدارتر است».

آیات (از جمله التزام اصل شوری) که ناشی از سرچشمه‌ی ایمان است، مستثنی نمی‌توان دانست. چنین دلیلی در این آیات، بلکه در این سوره موجود نیست).

﴿وَالَّذِينَ تَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾^۱ وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ [شوری/۳۷-۳۸]^۱ (لفظ امر در اصل به معنی فرمان دادن می‌باشد، گاهی به معنی چیزی که فرمان بدان تعلق می‌گیرد نیز، به کار رفته است و مراد از آن در این آیه و امثال آن معنی دوم است. لفظ شوری از لفظ شوار به معنی متاع و کالای نمایان است. مراد از شوری، با گفتگو رأی نمایان (یعنی مبرهن و صائب) را استنباط و استخراج کردن است) ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (ذکر وصف التزام شوری در ردیف استجابه‌ی مذکور (که بودنش برابر با ایمان و اسلام، انتفایش به معنی کفر و تکذیب است) و اقامه‌ی نماز و انفاق از آنچه که یاد شده (که تحققشان تحقق عبودیت خدا و عدمشان دلیل بندگی شیطان است)، از آن جهت است که شوری تنها وسیله‌ی دست یافتن به وحدت و حفظ آن و استنباطهای فردی منشأ تفرق و شکننده‌ی پیکر وحدت است. درست است که هر وحدتی خیر و هر تفرقی شر نیست، لیکن آنچه که در این جا ذکر شده است، شورای اهل استجابه‌ی مذکور و اقامه‌ی نماز و انفاق یاد شده است، شورای گرویدگان به جهان بینی حق و کلیات احکام و جزئیات تحول ناپذیر آن و تبیینات فردی پیامبر خدا ﷺ در استنباط احکام رویدادهای مرتبط با تحولات یاد شده، راه حفظ وحدت بر اساس دین خدا؛ استنباطهای فردی ایشان مقدمه‌ی تفرق و گم شدن از راه حق می‌باشد؛ زیرا اگر چه هیچ یک از اعضای هیأت شوری، در

۱- «و (همان) کسانی که از گناهان بزرگ و زشتی‌ها اجتناب می‌کنند، و هنگامی که خشمگین شوند، گذشت می‌کنند. * و کسانی که (دعوت) پروردگارشان را اجابت کردند، و نماز را بر پا می‌دارند، و کارهای‌شان بین آنان به (صورت) مشورت است، و از آنچه به آن‌ها روزی داده‌ایم. (در راه الله) انفاق می‌کنند».

اجتهاد و استنباط از خطا معصوم نیست، داشتن صفات یاد شده در آیات مورد بحث و تکمیل آنها به صفت التزام شوری، موجب بالا رفتن درصد اصابت در استنباطها، پایین آمدن درصد خطا تا حداقل ممکن می‌گردد، که آن‌هم از آن جایی که پس از تبیینات فردی پیامبر خدا ﷺ، کاملترین وسیله‌ی ممکن برای بشر در کشف احکام خداوندی، به کار گرفتن همه‌ی استعدادهای خدادادی بوده، چاره‌ای جز اتخاذ آن نیست، مشمول مغفرت خداوند گشته، پیش از آشکار شدن حقیقت امر، به عنوان حکم خداوند تلقی گشته، همچون احکام منزل از جانب وی، بر همگان حجت می‌باشد، بدین گونه، شوری موجب اقامه‌ی دین خدا، که عبارت از اصول و فروع جهان بینی دینی و احکام منزل و تبیینات فردی نبوی و احکام اجماعی اهل شوری است می‌گردد. بر عکس شوری، در استنباطهای فردی درصد اصابت پایین آمده و درصد خطا به حداکثر ممکن می‌رسد، از آن جایی که استنباط کنندگان واجب خود را در زمینه‌ی اخذ اسباب آن گونه که باید ادا نکرده، بهترین وسیله‌ی ممکن یعنی شوری را رها کرده‌اند، خطاهایشان مشمول مغفرت نگشته، هیچ یک از احکامشان (که - اضافه بر نامشروع بودن وسیله‌ی استنباط - درصد خطا در آنها در سطح بالایی است) به عنوان حکم خداوند تلقی نگشته، حجت نمی‌تواند باشد (مسأله‌ی دو اجر برای مجتهد مصیب و یک اجر برای مجتهد مخطیء - اگر ثبوتش مسلم باشد - امر دیگری است، که تنها در صورت مشروع بودن اجتهاد، یعنی در اجتهادهای جمعی و اجتهادهای فردی در احوال شخصی و اجتهادهای فردی اضطراری صدق دارد). در نتیجه هر یک از راهها و مذاهب ارائه داده شده از سوی متفرقین، ترکیبی از بخشی از دین خدا و احکامی از غیر وی بوده، با وجود آن اقامه‌ی دین وی، غیر ممکن می‌گردد.

به عبارتی دیگر، شوری تنها وسیله‌ی ادامه‌ی سیر در راه خدا و عدم آن مقدمه‌ی تفرق و سلوک راههای دیگر و در نتیجه گرفتار شدن در چنگال شرک و به صف مشرکین

پیوستن است. حکم اجتماع بر اقامه‌ی دین و پیمودن راه خدا و اجتناب از تفرقی که زاینده‌ی شرک و از صفات مشرکین است برای همگان هویدا است (اجتهادات ائمه‌ی اجتهاد در قرون پس از سپری شدن دوران شوری، اموری اضطراری و از روی ناچاری بوده، خود مجتهدین - چنان که از تاریخ زندگی پر مجاهدشان برمی‌آید - بدان خشنود نبوده‌اند. سایر مسلمین نیز - چنان که در پیروی از ایشان صادق باشند - نباید بدان خشنود بوده، باید با تمام توان در تغییر وضع موجود و زمینه‌سازی برای به روی کار آمدن دوباره‌ی شوری بکوشند). چنانکه می‌فرماید:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ [شوری: ۱۳] ^۱ (پس اقامه‌ی دین و اجتناب از تفرق در آن راهی است که، سفارش پیمودنش از نخستین رسالت آغاز، تا آخرین رسالت ادامه یافته است) ﴿كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ﴾ (از آن جایی که شرک بر اساس عدم اقامه‌ی دین و تفرق در آن نهاده شده است اقامه‌ی دین و اجتناب از تفرق در آن، که مشرکین را بدان فرا می‌خوانی، بر ایشان گران آمد) ﴿اللَّهُ تَجَتَّى إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ (اشاره به گروه دیگری است که بر خلاف مشرکین، اقامه‌ی دین و عدم تفرق در آن را خواسته، هر بار که انحرافی از آن برایشان روی می‌دهد، به سویش باز می‌گردند، با آن مشیت و این انابه، شایستگی اجتناب و هدایت بدان را یافته، مجتبی و مهدی می‌گردند). ﴿وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾ (پس تفرق متفرق شدگان ناشی از بغی - و نه از جهل - بوده است). ﴿وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى

۱- «دینی را برای شما تشریع کرد، از همان گونه که به نوح توصیه کرده بود، و از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم، و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده‌ایم، که دین را بر پا دارید و در آن فرقه فرقه نشوید، بر مشرکان گران است، آنچه شما آن‌ها را بدان دعوت می‌کنید. الله هر که را بخواهد بر می‌گزیند، و هر که به سوی او باز گردد، هدایت می‌کند».

لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ ﴿﴾ (گناه تفرق چنان بزرگ است، که اگر گفته‌ای از خداوندت، که در تأخیر برچیدن بساطشان تا اجلی نامبرده و تعیین شده، زودتر صادر گشته و پیش افتاده است نمی‌بود، در میانشان داوری کرده شده، به کارشان پایان داده می‌شد) ﴿وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ (مراد امت مخاطب قرآن از آغاز نزولش تا پایان عمر بشر است) ﴿لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مِرْيَبٌ﴾ ﴿﴾.

﴿فَلِذَلِكَ فَادَّعُ﴾ (پس برای آن، یعنی اقامه‌ی دین و عدم تفرق در آن فرا خوان). ﴿وَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ﴾ (که هوسهایشان آمر به تفرق یاد شده است)، ﴿وَقُلْ ءَامَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ﴾ (بر خلاف آنان که از آن در شکی دلهره انگیزند). ﴿وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۳-۱۵].^۱

و می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ (پیش از این گفته شد که، خداوند خالق آمر به هر آفریده‌ای اندازه‌ای معین از ماده و صورت و کیفیتی

۱- «آنها پراکنده نشدند مگر بعد از آنکه علم (و دانش) به سراغشان آمد (و کاملاً آگاهی یافتند، آن هم) از روی حسادت در میان خود (بود) و اگر فرمانی پیش از این از جانب پروردگارت صادر نشده بود، (که آنها) را تا زمانی معین (مهلت) داده است، یقیناً در میان آنها داوری می‌شد، و بی‌گمان کسانی که بعد از آنها وارث کتاب شده‌اند، در باره آن سخت در شک و تردیدند، (و نسبت به آن بدبینند). * پس به این (دین) دعوت کن، و همان‌گونه که مأمور شده‌ای پایداری (و استقامت) ورز، و از هوی و هوس‌های آنان پیروی مکن، و بگو: «به هر کتابی که الله نازل کرده است، ایمان آورده‌ام، و مأمورم در میان شما به عدالت رفتار کنم، الله پروردگار ما، و پروردگار شماست، (نتیجه) اعمال ما از آن ما، و (نتیجه) اعمال شما از آن شماست، بین ما و شما هیچ جدال (و خصومتی) نیست، الله ما و شما را (در یک‌جا) گرد می‌آورد، و بازگشت (همه) به سوی اوست».

ویژه و نیرو و استعدادی اندازه گرفته شده داده و آن را رهسپار راهی معین نموده است. نیز گفته شد که، هر آفریده‌ای با هر چه که دارد سببی است که، خداوند بدان، فعل خاصی از افعالش را انجام می‌دهد. بودن هر آفریده‌ای با کمیت و کیفیت و استعداد ویژه‌ای که به وی آمادگی حرکت به سوی غایتی معین و تحقق فعلی از افعال را می‌دهد، فطرت آن آفریده است. فطرتی که خداوند مردم را بر آن آفریده است، عبارت از آن است که بشر با هر چه که دارد آمادگی گراییدن از غیر راه خدا و راست روی آوردن به راه حق را دارد؛ بر این اساس است که مخاطب امر وارد در این آیه قرار گرفته است). ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ (دگرگونی برای آفرینش خدا نیست، هیچ گاه بشر چنان نمی‌گردد که غیر آنچه که خداوندش از وی می‌خواهد با او سازگار باشد، کسانی که بندگی غیر خدا را بر می‌گزینند، خواه ناخواه در صحنه‌ی ستیز با آفرینش خود قرار می‌گیرند) ﴿ذَٰلِكَ أَلَدِّينُ الْقَیْمُ وَلَیْکِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ﴾ ﴿مُیِّبِینَ إِلَیْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِمْوْا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِکِینَ﴾ ﴿مِنَ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِیْنَهُمْ وَكَانُوا شِیعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ﴾ ﴿الرَّوم: ۳۰، ۳۲﴾^۱ (این آیه به بخشهای جداگانه تقسیم کردن دین و به صورت گروههای پراکنده در تقویت آن بخشها در آمدن و دل خوش داشتن هر جزئی (= گروهی که افرازش به شدت به هم پیوسته‌اند) بدانچه که نزدش هست را، از ویژگیها و نشانه‌های معرف مشرکین شمرده است. جمله‌ی نخستین این آیه بدین گونه نیز قرائت شده است: «مِنَ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِیْنَهُمْ» یعنی از کسانی که از دینشان جدایی گرفتند. این عبارت گویای

۱- «پس روی خود را با حق‌گرایی (و اخلاص) به سوی دین آور، فطرت الهی است، که (الله) مردم را بر آن آفریده است، دگرگونی در آفرینش الله نیست، این است دین استوار، و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند. (۳۰) به سوی او باز گردید، و از او بترسید، و نماز را بر پا دارید، و از مشرکان نباشید. * از کسانی که دین خود را پاره پاره کردند، و فرقه فرقه شدند، و هر گروهی به آنچه نزد خود دارند؛ خوشحالند».

آن است که، دین را به بخشهای جداگانه تقسیم کردن، برابر با از آن جدایی گرفتن است).

می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ (یعنی هیچ ارتباطی با ایشان نداری) ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۹].

و می‌فرماید: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ (یعنی اگر می‌خواست، سنت دیگری را بر بشر حاکم می‌کرد و به اقتضای آن، مردم را یک امت می‌گردانید. لیکن مشیتش بر آن شد که بشر خود، راه بندگی را برگزیند و همین امر منشأ اختلاف گشت). ﴿وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ﴾ [۱۸۱] ﴿إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ﴾ (پس اختلاف، نشانه‌ی محروم بودن از رحمت خداوند است) ﴿وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ (یعنی تنها برای آن که به اختیار و انتخاب خود بندگی کنند - که این خود زاینده‌ی اختلاف است - ایشان را آفرید. ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ (یعنی از مختلفین) [هود: ۱۱۸-۱۱۹].^۱

أولی الأمر و منزلشان

گفتیم که شوری بر اساس به رسمیت شناختن همه‌ی استعدادهای مرتبط با استنباط و هر یک را به جای ویژه‌ی خود نشانیدن مبتنی است. از آن جایی که مسؤولیتها و تکالیف نوع بشر متعدد و متفاوت بوده، استعدادهای خدادادی به تناسب مسؤولیتها در بین افراد تقسیم شده است، تکلیف استنباط احکام یاد شده، در هر عصری به عده‌ای از مؤمنین

۱- «و اگر پروردگارت می‌خواست، (همه‌ی) مردم را یک امت قرار می‌داد، ولی (آنها) همواره مختلف اند. * مگر کسی که پروردگارت (بر او) رحم کند، و برای همین آنها را آفریده است، و سخن پروردگار تو محقق شد که: مسلماً جهنم را از همه‌ی (عاصیان و مجرمان) جن و انس پر خواهم کرد».

واگذارده شده است. یعنی از آن جهت که تواناییهای لازم برای امر استنباط احکام متعلق به یک جامعه تنها به عده‌ای از ایشان بخشیده شده است، شورایی بودن امر در هر جامعه‌ای به معنی شورایی بودنش در میان عده‌ی معدودی از آن جامعه می‌باشد که، وجود استعدادهاى نام برده، ایشان را اهل امر و صاحبان آن (أولى الأمر) گردانیده است (همچنان که امر هر جامعه‌ای به شورای همه‌ی اهل استعداد آن جامعه واگذار می‌شود، امر هر جمع و گروهی هم، به صاحب نظران آن جمع سپرده می‌شود. چنان که در مورد از شیر بریدن بچه‌ی شیرخواری که پدر و مادرش از طریق طلاق از هم جدا شده‌اند، می‌فرماید: ﴿فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا﴾ [البقرة: ۲۳۳].^۱

از آن جایی که استنباط احکام رویدادها، اضافه بر آشنایی کافی با زبان عربی و آگاهی از سر (= فلسفه‌ی) قانون‌گذاری خداوندی، نیاز به تخصص در زمینه‌ی آن رویدادها دارد، جمع اولی الامر هر عصر، به گروههای کوچکتری که هر یک در زمینه‌ی اهل تخصص است (کمسیونها)، تقسیم می‌شود.

در آیه‌ی هشتاد و سوم سوره‌ی نساء می‌فرماید: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدْعَوْا بِهِ ۖ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ﴾ (پس از این در باره‌ی اولی الامر توضیح بیشتری خواهد آمد)، ﴿لَعَلَّهُمُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (ضمیر اخیر به اولی الامر برمی‌گردد، عبارت مِنْهُمْ دلالت می‌کند بر این که صاحب امر بودن، مستلزم صاحب نظر بودن در همه‌ی زمینه‌ها نیست، بلکه کافی است که هیأت اولی الامر، فراهم آمده‌ی از گروههایی باشد، که هر یک در زمینه‌ای اهل استنباط بوده، هر مسأله‌ای نخست در میان گروه ویژه‌ی خود طرح و پس از استنباط حکمش به جمع اولی الامر برده شده، پس از

۱- «پس اگر آن دو با رضایت و مشورت یکدیگر بخواهند. (کودک را زودتر) از شیر بازگیرند، گناهی بر آنها نیست».

تصویب به جامعه اعلام گردد). ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱.

از آنچه که گفته شد روشن می‌شود که پس از کتاب خدا (در بر دارنده‌ی اصول و فروع جهان بینی و اصول احکام و جزئیات تحول ناپذیر آن)؛ تبیینات فردی پیامبر خدا ﷺ (تبیینات متعلق به احکام جزئی که اگر چه اصولش در کتاب خدا مقرر است، کسی جز وی از عهده‌ی آن برنمی‌آید)، تنها مصدر احکام دین خدا در زمان پیامبر خدا ﷺ و در هر زمان دیگری شورای اولی الامر آن زمان (که بدون آن، اقامه‌ی دین کاری ناشدنی است) می‌باشد. اطاعت اولی الامر، همچون اطاعت خدا و پیامبرش ﷺ مقتضای ایمان و سرپیچی از فرمان صادر از شوری، همانند سرپیچی از فرمان ایشان است. چنان که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (اولی، جمع غیر لفظی کلمه‌ی ذو (= دارای)، اولی الامر به معنی دارایان امر یعنی کسانی که برخورداری از استعدادهای یاد شده، ایشان را اهل امر استنباط و صاحبان آن گردانیده است می‌باشد. به عبارتی دیگر، اولی الامر به معنی دانشمندان و صاحب نظران در زمینه‌ی استنباط احکام رویدادهای فوق الذکر است.

نخستین مصداق مفهوم این عبارت، جمع صاحب نظران از یاران پیامبر خدا ﷺ می‌باشد. وضوح این امر آنچنان است که دریافتن و پذیرفتنش را جز تعصب مذموم مانعی نمی‌باشد؛ زیرا اگر چه قرآن کتاب هدایت بشر در همه‌ی زمانها و مکانهاست، خطابی بدون مخاطب و مفهومی بدون مصداق موجود در زمان نزول نمی‌توان در آن یافت. مثلاً

۱- «و هنگامی که خبری از ایمنی (و پیروزی) یا ترس (و شکست) به آن‌ها برسد آن را شایع می‌سازند، در حالی که اگر آن را به پیامبر و صاحبان امرشان باز می‌گردانند، از حقیقت امر آگاه می‌شدند، و اگر فضل و رحمت الله بر شما نبود، جز اندکی، (همگی) از شیطان پیروی می‌کردید».

مصدق نخستین ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ و مخاطبان اولین ﴿قُلْ يَتَّيِبُهَا لَكُمُ يَوْمَ تَخْرُجُ مِنْهَا﴾ و موصوفان پیش از همه‌ی (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) گروه‌های موجود در زمان نزول قرآن بوده و دیگر مؤمن و کافر و منافقان، تکرار کنندگان ایمان و کفر و نفاق آن پیشروان و متبعین ایشان‌اند. به همین شیوه، اولین مخاطبان ضمیر مِنْكُمْ، مسلمانان عصر نزول قرآن و نخستین مصداق اُولی الامر مِنْكُمْ صاحب نظران از آن مسلمانان می‌باشد.

در آیه‌ی هشتاد و سوم همین سوره (النساء) در زمینه‌ی بیان موضع‌گیری‌های منافقانه‌ی بعضی از اعضای جامعه‌ی اسلامی، ایشان را بدین امر سرزنش می‌کند که، هنگامی که رویدادی از رویدادهای مصلحت‌بار یا مفسده‌آور به وقوع پیوسته، از آن امری از آرامش یا هراس بدیشان می‌رسد، بدون هیچ تردیدی آن را فاش می‌کنند. سپس می‌فرماید: اگر - به جای این کار - آن را به پیامبر ﷺ و به اُولی الامر از جامعه‌اشان برمی‌گردانیدند، کسانی از ایشان که به سبب برخورداری بودن از خصوصیات لازم در این زمینه تدبیرش را استنباط می‌کنند، حقیقت آن و موضع‌گیری متناسب با آن را می‌دانستند. ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ ۖ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ ۖ﴾ آشکار است که اگر در زمان نزول این آیه جمعی از اُولی الامر وجود نمی‌داشت، چنین اعتراضی بر ایشان وارد نمی‌شد.

پس از این توضیح، جای پرداختن به جواب این سؤال است که - اولاً - چرا با وجود واو عاطفه، که می‌توانست لفظ الرسول را بر لفظ الله عطف و آن را معمول فعل اطیعوا در جمله‌ی «أَطِيعُوا اللَّهَ» گرداند، این فعل با لفظ الرسول تکرار شده است؛ - ثانیاً - چرا این امر در عطف دوم مراعات نشده، فعل اطیعوا با لفظ اُولی الامر نیز نیامده است؟ جواب این است که آوردن لفظ اطیعوا در جمله‌ی دوم، برای اشاره بدین امر است که، اطاعت پیامبر خدا ﷺ در تبیینات فردیش (که در آن جایی برای شوری نیست)،

همانند اطاعت خداوند، چون و چرا بردار نیست. عدم تکرار آن با لفظ اُولی الامر، برای اشاره بدان است که، مطاع بودن اُولی الامر فاقد این اصالت بوده، فرع مطاع بودن خدا و پیامبر ﷺ می باشد، یعنی بر خلاف فرمان خداوند (که مطاع بودنش ناشی از ذات خود است) و فرمان پیامبر ﷺ (که از آن جایی که به خطا بودنش - در صورتی که خطای در آن رخ دهد - کسی جز خداوند پی نمی برد، در فوریت و جوب امثال، با فرمان خداوند هم منزلت گشته است). فرمان اُولی الامر باید مورد نظارت مؤمنین بوده، به شرط عدم اختلاف با فرمان خدا و فرمان پیامبرش ﷺ از آن پیروی شود. این نکته در بخش دوم آیه با صراحت بیان شده است).

﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ﴾ (مخاطبان این جمله «الَّذِينَ آمَنُوا» اند که با توجه بدانچه که گفته شد، در صورت احتمال خطا در فرمان اُولی الامر، حق کشمکش و بحث برای ظاهر شدن حق با ایشان را دارند. بعضی از آن جایی که یکی از شروط رسیدن به مقام اجتهاد و عضویت در هیأت اُولی الامر، آگاهی از قضایای روز و تخصص در زمینه‌ی رویدادهای مورد بحث بوده و امکان سازگار نبودن احکام صادره از اُولی الامر با همه‌ی واقعیتهایی که مؤمنین در آن به سر می‌برند وجود دارد. باید استنباطهای اجماعی اُولی الامر به جامعه اعلام و به مؤمنین حق ایراد اعتراضات موجه داده شده، پس از مراعات اعتراضات مبرهن و موافق با فرمان خدا و پیامبرش ﷺ و بیان بی‌اساس بودن غیر آن، احکام استنباط شده به صورت قوانین غیر قابل سربیشی، ابلاغ گردد. و الله اعلم) ﴿فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (حصر مرجع حل تنازع در خدا و پیامبرش ﷺ نیز، برهان دیگری است بر این که طرفین تنازع - چنان که گفته شد - «الَّذِينَ آمَنُوا» و «أُولی الامر» ایشان‌اند. این امر دلیل قاطعی بر معصوم نبودن اُولی الامر می باشد). ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ (پس بر خلاف رهنمودهای این آیه بودن، نشانه‌ی عدم ایمان به خدا و روز واپسین است. اگر در شرایط خاصی واقعیت اجازه‌ی امثال این اوامر را نمی‌دهد، راه رهایی از اتصاف به صفات غیر

مؤمنین آن است که، در حد وسع در تغییر واقعیت سعی و تلاش شود). ﴿ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹].^۱

آیهی شصتم سوره بیانگر این است که حاکم گردانیدن غیر فرمان خدا و فرمان پیامبر ﷺ و اولی الامر، حاکم گردانیدن طاغوت است (پیش از این به حکم اجتهادات مجتهدین - رحمهم الله - و مذاهب مسلمین اشاره شده است).

چنان که می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِمْ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾^۲.

سخنی دیگر درباره‌ی شوری

گفتیم که التزام شوری و به رسمیت شناختن همه‌ی استعدادهای مرتبط با امر استنباط و هر یک را به جای ویژه‌ی خود نشاندن و به هیچ یک بیش از حد اعتبار ندادن، یکی از اوصاف ضروری جمع مؤمنین - چه در حال حیات پیامبر خدا ﷺ و چه در غیر آن - می‌باشد.

به عبارتی دیگر، اهل استعداد از مؤمنین هر عصری، در اشتراک در امامت جمعی، تساوی حقوق داشته، هر یک در حد استعداد خود، با اصطفائی ربانی و بدون نیاز به

۱- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید الله را، و اطاعت کنید پیامبر، و صاحبان امر تان را، و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر باز گردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام‌تر است».

۲- «آیا ندیده‌ای کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده‌است؛ ایمان آورده‌اند، (ولی) می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت (و حکام سرکش) بروند با آن که به آن‌ها دستور داده شده که به او کفر ورزند، و شیطان می‌خواهد گمراه‌شان کند، (و به) گمراهی دوری (بیفکند)».

دخالت غیر خدا، به عضویت این امامت جمعی درمی آیند.

این اصل، همچون هر اصل مقید دیگری، مشروط به قیود و شروطی است که، انتفای هر یک از آنها برابر با انتفای آن است. آشکار است که متصف بودن بدین وصف و مکلف بودن هر یک از اهل استعداد به رعایت حقوق دیگران در این زمینه و دارای حق واجب الرعایت بر دیگران بودن در آن، از اوصاف مؤمنین و مشروط به مؤمن بودن است. بلکه اضافه بر اصل ایمان، آیات سوره‌ی شوری، شروط دیگری را که در رأس آنها استجاب (= جواب مثبت به دعوت خداوند به ایمان و اسلام دادن) و اقامه‌ی نماز (به معنی قرآنی کلمه، که روح آن یاد خدا و اثرش دست کشیدن از فحشاء و منکرات است) می باشد، ذکر کرده است.

پس هرگاه کسانی، مثلاً از منزلت استجابیه یاد شده، یا مقام اقامه‌ی نماز، سقوط کرده، به انحطاطی موقت دچار گردند.^۱ در طول دوران بقای آثار این انحطاط، خود از برخورداری از این حق محروم، دیگران از حمل بار وجوب رعایت حقوقشان در این زمینه رها می گردند. لیکن به مجرد برخاستن و به مقام استجابیه بازگشتن، آن محرومیت خاتمه یافته، مشاوره‌ی با ایشان و شرکت دادن دوباره‌اشان در شوری، بر ثابت قدمان، مثلاً رهبر مؤمنین، واجب می گردد. چنان که در آیه‌ی صد و پنجاه و نهم سوره‌ی آل عمران، پس از بیان سقوط موقت مؤمنین در جنگ احد، خطاب به پیامبرش ﷺ (و به دنبال روی دادن حالت مشابه در هر زمان به خلیفه‌ی راشد آن زمان) می فرماید: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ﴾ (از این که از ادای حق رسالت و امامت کوتاهی کرده اند درگذر)؛ ﴿وَأَسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾ (و برایشان آمرزش این

۱- این انحطاط از آن جایی که حالتی گذرا بوده، اعتراف به ذنوب و توبه به دنبال دارد، موجب پیوستن به صف أعداء الله نمی شود (رجوع شود به تکمیل مبحث ولایت).

گناه را بخواه؛ ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ (شاور فعل امر از باب مُفَاعَلَه بوده، با شوری که اسم مصدر تشاور از باب تفاعل است فرق دارد. تفاعل هنگامی به کار برده می‌شود که دو یا چند نفر به طور متساوی و بدون تقدم یکی بر دیگری، در انجام دادن کاری اشتراک داشته باشند. لذا همه‌ی معمولهایش در لفظ نیز فاعل واقع شده، تعدی به مفعول در آن وجود ندارد. لیکن مفاعله برای بیان این است که یکی از دو یا چند نفر در انجام دادن کاری، بر دیگران تقدم داشته آغاز کننده‌ی آن می‌باشد و اشتراک دیگران در آن، به صورت عکس العمل و متأخر از اقدام وی است.

هنگامی که مؤمنین صاحب نظر، در برخورداری از اوصاف یاد شده در آیات سوره‌ی شوری - هر یک در حد وسع خود - همانند یکدیگرند، در اشتراک در نظر و رأی - هر یک در حد استعداد خود - متساوی الحقوق‌اند. لیکن هنگامی که بعضی از ایشان به انحطاطی موقت همچون انحطاط مذکور در سوره‌ی آل عمران دچار شده، از منزلت صاحب رأی و اهل امر بودن سقوط می‌کنند؛ بازگشتشان به جمع اولی‌الأمر، متوقف بر اقدامی از سوی اهل ثبات است؛ ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾ (و مبادا که ترس از تفریط و تقصیر دوباره، از اجرای تصمیم، پس از اجماع شورا بر آن، مترددت گرداند)؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾.

ولایت شوری و ولایت فقیه

در بحث ولایت گفته شد، که یکی از فروع متفرع از اصل رابطه‌ی ولایت در میان خدا و مؤمنین، رابطه‌ی ولایت همه‌ی مؤمنین با یکدیگر است. از آنچه که در باره‌ی امامت جمعی و شوری گفته شد آشکار می‌گردد که از اصل یاد شده، ولایت دیگری نیز، که یک طرفش هیأت امامت جمعی (= اولی‌الأمر = اهل شوری = اهل حل و عقد) و طرف دیگرش سائر مؤمنین است، برمی‌خیزد. یعنی همچنان که خداوند با امر ابتلائی و هدایت تشریعی و با توفیق اهتداء و پیامبرش ﷺ با ابلاغ هدایت ربانی و تبیین خاص

خود و پیشوائی در ایمان و عمل صالح ولی مؤمنین‌اند. اُولی الامر هر زمان نیز، با تبیین جمعی اجماعی احکام رویدادهای مرتبط با تحولات آن زمان و با پیشوائی جمعی در ایمان و عمل صالح، اولیاء مؤمنین زمان خود می‌باشند (این ولایت، از آن جهت که فرمان اُولی الامر - چنانچه گفته شد - تنازع پذیر است، با ولایت خدا و پیامبرش ﷺ فرق دارد).

از آن جایی که پس از ولایت فردی خداوند خالق و آمر و ولایت و امامت فردی پیامبر خدا ﷺ، ولایت و امامت فردی دیگری در معتقدات ما جای ندارد، یکی از ویژگیهای مشخصه‌ی ما در میدان سیاست، اعتقاد و التزام به نظام سیاسی مبتنی بر امامت جمعی و ولایت شورا و تبری از نظام سیاسی مبتنی بر امامت و ولایت فردی، به عبارتی دیگر، اعتقاد و التزام به ولایت هیأت ترکیبی از کل فقهاء زمان [فقیه به معنای آشنا با زبان عربی و آگاه از سرّ (= فلسفه‌ی) تشریع ربانی و متخصص در - لأقل - یکی از زمینه‌های رویدادهای مرتبط با تحولات زندگی، نه به معنی عرفی و محدود کلمه] و تبری از ولایت فقیه واحد می‌باشد (اعتقاد بدین امامت و ولایت، مبتنی است بر اعتقاد به امامت و ولایتهای فردی دیگر، یعنی امامت و ولایت علی ابن ابی طالب - رضی الله عنه و عن الصالحین من أولادِهِ - و یازده نفر از اولادش، که در زمان غیبت فرد دوازدهم، فقیهی با شرایط ویژه، به نیابت وی، عهده‌دار امامت و ولایت فردی می‌گردد).

عضویت در هیأت اُولی الامر

از بحثهای گذشته و توضیح اخیر روشن می‌شود که اعضای هیأت حاکمه در نظام سیاسی اسلامی که همان اعضای هیأت امامت جمعی‌اند، در رسیدنشان به عضویت این هیأت، نیازی به انتخاب مؤمنین و یا انتصاب امامی دیگر حتی پیامبر خدا ﷺ ندارند؛ زیرا حکومت چیزی جدا از امامت جمعی نیست، رسیدن به امامت - چنان که گفته شد - ثمره‌ی گذشتن از دوره‌ای ابتلایی و تحقق بخشیدن به صفاتی کسبی است که، راه دست

یافتن بدان به روی همه‌ی مؤمنین باز بوده، دارنده‌اش به اقتضای سستی ربانی، با اصطفائی خداوندی به امامت می‌رسد.

نیز روشن می‌شود که تحدید عدد اعضای هیأت حاکمه (= اعضای مجلس شوری) عملی باطل و نادرست است؛ زیرا کسی که واجد شرایط است، نه عضو بودنش نیاز به إذن غیر خدا دارد؛ نه منعش جایز است. کسی که واجد شرایط نیست، عضو گردانیدنش نابجا و حرام است و تحدید عدد، یکی از این سه صورت را در بر دارد. تحدید زمان عضویت نیز، همین گونه است؛ زیرا ثبوت و انتفای عضویت، مرتبط با وجود و عدم شرایط است؛ نه اخراج واجد شرایط از عضویت جایز است و نه ابقای فاقد شرایط.

– به طور خلاصه – انتخاب و انتصاب و تحدید عدد و زمان و هر امر دیگری از این قبیل، دخالت‌هایی نابجا در امر خداوند بوده، اقدام بر آن هیچ مؤمنی را نشاید (و با رجوع بدانچه که در بخش شروط امامت، در باره‌ی امامت زنان گفته شد درمی‌یابیم که، در هیأت اولی‌الأمر جایی برای زنان نیست).

خلافت

گفتیم که هیأت اولی‌الأمر (= حکومت اسلامی) عهده‌دار امر استنباط احکام رویدادهای مرتبط با تحولات زمان و مسؤول اتخاذ تصمیمات لازم در ارتباط با جامعه می‌باشد.

نخستین و مهمترین امری که این هیأت به اتخاذ تصمیم در باره‌اش می‌پردازد، انتخاب یکی از اعضایش برای ریاست قوه‌ی اجرائیه است (زمان حیات پیامبر خدا ﷺ از این قاعده‌ی کلی مستثنی است؛ زیرا وی همچنان که نبوت و رسالت و تبیین و ریاست هیأت اولی‌الأمر را به عهده دارد، ریاست قوه‌ی اجرائیه و سایر قوه‌ها را نیز به عهده دارد). از آن جایی که این انتخاب، امری از امور مؤمنین است و امور مؤمنین هر عصری تنها به عهده‌ی اولی‌الأمر و زیر نظارت عام مؤمنین آن عصر بوده، دیگران را در آن حق دخالتی

نیست، اعتقاد به این که پیامبر خدا ﷺ یا ابوبکر صدیق یا عمر فاروق رضی الله عنهما یا هر فرد دیگری از مؤمنین عصر اول، کسی را برای ریاست یاد شده انتخاب کرده باشد اعتقادی بی پایه و نسبت دادن دخالت در امر دیگران به ائمه‌ی متقین است. پناه به خدا از اعتقاد به این که پیامبر خدا ﷺ و سابقین اولین رضی الله عنهم از این حقیقت هویدا غافل بوده‌اند که، ریاست قوه‌ی اجراییه پس از وفات هر یک از ایشان، امر مؤمنین پس از وی بوده، تنها جمع اولی الامر موجود در هنگام به روی کار آمدن ریاست جدیدانند که، در باره‌اش اتخاذ تصمیم می‌کنند.

البته جای انکار نیست که، پیامبر خدا ﷺ هنگام بیماری روزهای اخیر حیاتش، ابوبکر صدیق رضی الله عنه را برای امامت نماز - که بزرگترین عمل صالح بوده و پیامبر خدا ﷺ کسی را که واجد شرایط امامت نباشد بدان نمی‌گمارد - تعیین کرده؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مورد سپردن ریاست یاد شده به عمر فاروق رضی الله عنه وصیتی نوشته؛ عمر فاروق در مورد سپردن آن مسئولیت به یکی از شش نفر از سابقین اولین رضی الله عنهم سفارش نمود. لیکن این رویدادها غیر دخالت در امر آیندگان و اتخاذ تصمیم برای ایشان بوده، اموری به شرح زیر است:

پیامبر خدا ﷺ تنها کاری که با این تعیین انجام داد، اشاره به شایستگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای تعهد مسئولیت ریاست یاد شده بود (زیرا در آن زمان دین از سیاست جدا نبود، کسانی در سیاست پیشوا بودند که در نماز پیشوا بودند). ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز جز بیان شایسته‌تر بودن عمر فاروق رضی الله عنه و نامزد کردنش برای مسئولیت مذکور کاری نکرد. سفارش عمر فاروق رضی الله عنه در مورد آن شش نفر از سابقین اولین رضی الله عنهم نیز جز کاری شبیه کار صدیق نبود. این گونه امور از جمله‌ی تعاون بر برّ و تقوی بوده، از هر کسی که برآید مطلوب است. از بدیهی بودن این امر بود که، مؤمنین آن عصر در هیچ یک از سه مورد، کار را تمام شده تلقی نکرده، به انتخابات دست زدند...

پیش از این گفته شد که، یکی از مظاهر رابطه‌ی ولایت در میان مؤمنین - که فرع ولایت خداوند خالق آمر است -، امر به معروف و نهی از منکر است. ثبوت این

مسئولیت بر مؤمنین، فرد فرد ایشان را آمر و امیر می‌گرداند - همچنان که مأمور می‌گرداند- به عبارتی دیگر، از آن جایی که افراد جامعه‌ی اسلامی - بدون استثناء - مشمول استخلاف (= کسی را به جای خود به کاری گماردن) خدا می‌باشند که: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ [النور: ۵۵]^۱، صفت امر که از صفات خداوند است، برای فرد فرد ایشان ثابت می‌گردد.

همین استخلاف در مورد اُولی الأمر - اضافه بر این وصف عام - مستلزم ثبوت صفت امری که ویژه‌ی ایشان است نیز، می‌باشد.

هنگامی که مؤمنی برای ریاست قوه‌ی اجرائیه انتخاب می‌شود، اضافه بر مسئولیت خود، نماینده‌ی جامعه‌ی اسلامی و اُولی الأمر در امر و نهی در زمینه‌ی اجراء احکام دین نیز می‌گردد (همین جنبه‌ی نمایندگی بودن خلافت و امامت و - به عبارتی دیگر - فرض کفایه - و نه فرض عین - بودن آن است که، انتخاب خلیفه را از این که از قبیل دخالت در امر خدا باشد (آن چنان که انتخاب و انتصاب و تحدید عدد و زمان در زمینه‌ی عضویت در هیأت اُولی الأمر هست) خارج می‌گرداند). از اینجا است که رئیس قوه‌ی اجرائیه در نظام اسلامی، امیر المؤمنین نامیده می‌شود.

از سویی دیگر، خداوند نوع بشر را - به صورتی عام - در روی زمین خلیفه گردانیده، در انجام دادن کارهایی به جای خود گمارده است ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾ [البقرة: ۳۰]^۲.

توضیح این که: خداوند بیشتر افعال خود را از طریق سنن تسخیری (= جبری) انجام

۱- «اللّٰهُ به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند؛ وعده داده است که قطعاً آنها را در زمین جانشین (و حکمران) خواهد کرد، همان گونه که کسانی را که پیش از آنها بودند جانشین (و حکمران) ساخت».

۲- «و (بیاد بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی قرار خواهم داد».

می‌دهد. در این زمینه، افعال مستقیماً به خود او نسبت داده شده، از ذکر استخلاف خودداری می‌شود. لیکن افعالی هم دارد که اسباب انجام دادن آنها، اراده‌های انسانها و دیگر آفریدگان بااراده است. در این زمینه همچنان که نسبت دادن افعال به خداوند صورت می‌گیرد، از تعبیر خلافت نیز استفاده شده، نظر به استقلال نسبی که انسان دارد، از وی به عنوان خلیفه (= انجام‌دهنده‌ی کارهایی به جای خداوند) یاد می‌شود (مقصود از این کارها، همه‌ی مساعی انسان در دو زمینه‌ی تزکیه‌ی خود و آباد کردن زمین است).

(کسانی گمان کرده‌اند که بشر خلیفه‌ی ملائکه یا جن یا آفریدگانی مشابه خود و نه خلیفه‌ی خداوند می‌باشد. اینان شاید پنداشته‌اند که، خلافت خداوند با افساد و خونریزی سازگار نیست، یا موسوم کردن بشر به این دو منکر از سوی ملائکه، بنابر وجود سابقه‌ای بوده است. یا تعبیر خلافت مستلزم نبودن اصل می‌باشد. غافل از این که خلیفه گردانیدن نوع بشر، نه به معنی خلیفه گردانیدن هر فردی به طور جداگانه، بلکه به معنی استخلاف مجموعه‌ی افراد این نوع به صورت خلیفه‌ای واحد است (دلیل این مسأله این که: ملائکه به خلیفه نسبت افساد و خونریزی دادند، درحالی که اگر مقصود از خلیفه فرد آدم - علیه الصلاة والسلام - می‌بود، این نسبت درست نبود) و این مجموعه بالأخره مسؤولیت خود را ادا می‌کند. دقت در عبارت ﴿جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾، نظر به آیه‌های بیست و هشتم و بیست و نهم سوره‌ی حجر و آیه‌های هفتاد و یکم و هفتاد و دوم سوره‌ی ص، پرده از روی سبب نسبت یاد شده از سوی ملائکه و عدم ارتباط آن با وجود هرگونه سابقه‌ای برمی‌دارد. خلافت - چنان که گفتیم - به معنی به جای کسی کاری را انجام دادن بوده، مستلزم فوت اصل نیست. وانگهی خلیفه تابع اصل است. اگر انسان خلیفه‌ی ملائکه یا جن می‌بود، بدیشان فرمان سجود برای وی داده نمی‌شد. اگر آفریده‌ی انسان گونه‌ی دیگری قبل از آدم - علیه الصلاة والسلام - در زمین وجود می‌داشت، می‌بایست - لا اقل - مانند وی و فرزندانش، توانایی حمل امانت خلافت را داشته باشد؛ در حالی که

کتاب خدا در زمینه‌ی توانایی حمل این امانت جز از انسان (که مراد از آن در قرآن، جز آدم ﷺ و فرزندانش نیست) نامی نمی‌برد. چنان که می‌فرماید: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ تَحْمِلَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ (زیرا از حمل امانت سرپیچیده، از شناخت مسؤولیت کوتاه آمد). [الأحزاب: ۷۲].^۱ - اضافه بر اینها - تعبیر قرآنی ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾، که بیانگر برخوردار گشتن انسان از پرتوهایی از صفات خدایی است، دلیل خلیفه‌ی خدا بودن وی و نه خلیفه‌ی آفریده‌ای از آفریدگان بودن است؛ زیرا آن خلافت خداست که نیازمند به برخوردار شدن یاد شده می‌باشد؛ خلافت موجودی دیگر، مقتضی متصف بودن به صفات آن موجود و نه صفات خداست).

پس از این که اکثر فرزندان آدم، شانه از زیر بار مقتضای این استخلاف تکوینی خالی کرده‌اند، همه‌ی مسؤولیت بر روی شانه‌های اقلیت با ایمان افتاده، با استخلافی تشریعی (آن چنان که آیه‌ی پنجاه و پنجم سوره‌ی نور بیان می‌کند). پایه‌های بنیان این مسؤولیت از نو استوار گردانیده شده است. در این میان، اُولی الامر را، اضافه بر نصیبشان از آن مسؤولیت عام، مسؤولیت خلافت ویژه‌ی خود نیز، بر دوش افتاده است.

آنگاه که مؤمنی برای ریاست قوه‌ی اجرائیه انتخاب می‌شود، اضافه بر سهم خود، در خلافت در زمینه‌ی اجراء احکام، نماینده‌ی مؤمنین و اُولی الامر نیز می‌گردد. از آن جهت است که، وی را خلیفه (به معنی خلیفه الله) می‌نامند (یاران پیامبر خدا علیه و علیهم الصلوات و السلام - ابوبکر صدیق رضی الله عنه را خلیفه‌ی رسول الله می‌گفتند؛ این از آن جهت است که پیامبر خدا ﷺ در کاملترین صورت ممکن مسؤولیت بندگی خود را ادا نموده

۱- «همانا ما امانت (خویش) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، پس آن‌ها از تحمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند، و انسان آن را بر دوش گرفت که او بسیار ستمکار نادان است».

است، آنچه که خداوند از دیگران می‌خواهد، بیشتر از آن نیست که او انجام داده است، پس خلیفه‌ی خدا بودن و خلیفه‌ی پیامبر خدا ﷺ بودن در مصداق یکی می‌باشد.

اما به کار نبردن این لقب برای غیر صدیق ﷺ از آن جهت است که دیگران از لحاظ زمانی با پیامبر خدا ﷺ فاصله پیدا کرده‌اند.

نیز از آن جهت به عمر فاروق - مثلاً - خلیفه‌ی ابوبکر گفته نمی‌شود که، ابوبکر صدیق - و هر فرد دیگری جز پیامبر خدا - در ادای مسؤولیت بندگی، در آن درجه از کمال نیست که، خلیفه‌ی وی بودن با خلیفه‌ی خدا بودن در مصداق یکی باشد).

(به کار بردن لقبهای امیر المؤمنین و خلیفه برای ملوک پس از پنج خلیفه‌ی راشد، یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی از سابقین اولین و حسن بن علی از متبعین باحسان جائز نمی‌باشد).

(البته این حصر، به معنی نفی صلاح از همه‌ی ملوک پس از خلافت نیست؛ زیرا - مثلاً - عمر بن عبد العزیز ؓ تنها از آن جهت خلیفه گفته نمی‌شود که، شیوه‌ی روی کار آمدنش، مغایر با شیوه‌ی روی کار آمدن خلفای راشدین، یعنی انتخاب از سوی اُولی الأمر بود؛ وگرنه از لحاظ سیرت، با ایشان فرقی نداشت).

از این توضیحات، فرق میان حکومت (که همان هیأت اُولی الأمر است) و خلافت (که عبارت از ریاست قوه‌ی اجرائیه است) به خوبی آشکار می‌گردد.

فرق بین خلافت و امامت

امیر المؤمنین گاهی هم امام نامیده می‌شود. لیکن اگر چه این مسؤولیت تنها به کسی سپرده می‌شود که واجد شرایط امامت بوده و اضافه بر مسؤولیت خود، شایستگی نمایندگی هیأت امامت جمعی در زمینه‌ی اجراء احکام را داشته باشد (و همین امر است که راه را بر این نامگذاری هموار می‌کند)، از جهتی، این امامت با آنچه که پیش از این ذکر شد، اختلاف دارد.

امامت به معنی اول، عبارت از منزلتی است که رسیدن بدان - چنان که گفته شد - ثمره‌ی گذشتن از دوره‌ای ابتلائی و تحقق بخشیدن به صفاتی کسبی است که شخص متصف بدان، به اقتضای سنتی ربانی، با اصطفایی خداوندی، بدون انتخاب و انتصاب هیچ بنده‌ای امام می‌گردد. اما امامت به معنی ریاست قوه‌ی اجرائیه، مسؤولیتی است که هیأت اولی الامر (و تنها هیأت اولی الامر و نه سایر مؤمنین، زیرا که شورایی بودن امر در میان ایشان - چنان که گفته شد - به معنی شورایی بودنش در میان اولی الامر از ایشان بوده، سایر مؤمنین تنها حق اعتراض موجهی که در بحث تنازع با اولی الامر یاد شد را دارند) به یکی از اعضای خود (و تنها به یکی از اعضای خود) واگذار می‌کند. همین ویژگی انتخابی بودن است که - به خلاف عضویت مجلس شوری - تحدید زمان خلافت خلیفه را جایز می‌گرداند. نیز از توجه به همین اختلاف است که، جواب آن مسأله‌ی متداول در میان علماء، که «آیا با وجود انسانی برتر، امامت کسی دیگر جایز است؟»، روشن می‌گردد؛ زیرا امامت به معنی اول، چیزی نیست که در باره‌ی جواز و عدم جواز سخن گفت. امامت به معنی ریاست قوه‌ی اجرائیه، امری است که با کفایت در زمینه‌ی اجرای احکام ارتباط دارد؛ چه بسا که با تقواترین فرد از اولی الامر، از کفایت یاد شده بی‌بهره و - به عکس - فردی در درجه‌ی پایین‌تری از درجات تقوی، شایسته‌ترین فرد در زمینه‌ی اجراء احکام باشد. وانگهی معرفت برتر و غیر برتر در زمینه‌ی اتصاف به شروط امامت به معنی نخستین، از آن جایی که مراد، برتری و عدم برتری در میزان خدا بوده و این امر، با تقوی ارتباط داشته و حقیقت تقوی در قلوب بوده و علم قلوب نزد خدا می‌باشد، کاری ناشدنی است.

می‌ماند این که، در میان اولی الامر بیش از یک نفر اهلیت خلافت را داشته باشند، لیکن بعضی از ایشان در زمینه‌ی یاد شده بر بعضی دیگر برتر باشد، در این مورد، ادله‌ی عامه‌ی موجود در زمینه‌ی وجوب اتباع احسن، مقتضی این است که، آن کس که بر دیگران برتر و انتخابش سودبخشتر است، به ریاست گمارده شود.

خلافت و حکومت

یکی دیگر از مسائل مورد بحث در این زمینه، مسأله‌ی جواز و عدم جواز مخالفت خلیفه با امر اهل شوری است. جواب این مسأله نیز، با توجه به حقیقت خلافت امری هویدا است. توضیح این که: خلیفه از یک جهت - چنان که گفته شد - از اعضای هیأت اولی الامر است (بلکه بسیاری از اسباب سیاسی در ارتباط با اتخاذ طریقه‌ی احسن در اداره‌ی جامعه وجود دارد که به اقتضای آن، ریاست هیأت اولی الامر نیز باید به عهده‌ی وی باشد. از این هم فراتر، در عهد خلفای راشدین خلیفه ریاست سایر قوه‌ها را نیز به عهده داشت)، از این جهت او هم مانند سایر اعضا، پیش از انعقاد اجماع حق دفاع از رأی خود و سعی برای بر کرسی نشاندنش را دارد (در شورای اسلامی، نظر به قوت و ضعف دلیل است، نه به اکثریت و اقلیت. چنان که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطُّغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ ۖ فَبَشِّرْ عِبَادِ ۝۴﴾ [الزمر: ۱۷، ۱۸].^۱ قول احسن آن است که متضمن دعوت به سوی خدا و موافق با موازین شریعت ربانی باشد. چنان که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [فصلت: ۳۳].^۲ بر این اساس، تمیز احسن از غیر احسن، بعد از آشنایی با راه خدا و موازین شریعت بوده، کار هر کسی نیست. در باره‌ی عدم نظر به اکثریت و

۱- «و کسانی که از طاغوت (= شیطان و بت‌ها) اجتناب کردند از آنکه آن را عبادت کنند، و رو به سوی الله آوردند، برای آنان بشارت است، پس بندگان مرا بشارت ده. * (همان) کسانی که سخن (ها) را می‌شنوند، پس (از) نیکوترین آن پیروی می‌کنند».

۲- «و چه کسی خوش‌گفتارتر است از کسی که به سوی الله دعوت کند، و کار شایسته انجام دهد، و گوید: بی‌شک من از مسلمانان هستم».

اقلیت می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَأُولَى الْأَلْبَبِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۱۰۰].^۱ (تنها در هنگام تعارض دلایل طرفین است که، نامشروع بودن تفرق و وجوب وحدت، عدول از رأی خود و اتفاق با اکثریت و تحقق بخشیدن به اجماع را بر اقلیت واجب می‌گرداند).

لیکن پس از تحقق اجماع، جهت دیگر وی، یعنی رئیس قوه‌ی اجرائیه بودنش در کار است، از این جهت او هم مانند سایر مؤمنین، راهی جز اطاعت فرمان اولی الامر در پیش روی ندارد.

بعضی از مردم از روی عدم دقت در قضایا، برای اثبات جواز مخالفت خلیفه با امر اهل شوری، به دو رویداد از رویدادهای زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه استناد کرده، می‌گویند که وی با وجود مخالفت اهل حل و عقد، اقدام به قتال مانعین زکات و فرستادن لشکر اسامه رضی الله عنه به مقصد تعیین شده از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کرد. اینان غافل از این‌اند که - اولاً - وجوب قتال مانعین زکات به نص بسیاری از آیات کتاب خدا، از جمله ﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخِوُنْكُمْ فِي الدِّينِ﴾ [التوبة: ۱۱]^۲، که زکات دادن را یکی از شروط عضویت در پیکر جامعه‌ی اسلامی قرار داده و ﴿... فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ﴾ [التوبة: ۵]^۳، که به ادامه‌ی قتال مشرکین تا پرداخت زکات فرمان می‌دهد؛ وجوب فرستادن لشکر اسامه رضی الله عنه به نصوص و سفارشهایی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ثابت گشته، از این جهت جایی برای دخالت اولی الامر نمانده بود. گفتگوی

۱- «بگو: ناپاک و پاک یکسان نیست. و اگر چه کثرت ناپاک‌ها، تو را به شگفتی اندازد، پس ای خردمندان، از الله بترسید تا رستگار شوید».

۲- «و اگر سوگند (و پیمان‌های) خود را پس از عهد (و پیمان) خویش شکستند، و در دین شما طعن زدند، پس با پیشوایان کفر جنگ کنید، زیرا آن‌ها عهد (و پیمانی) ندارند، باشد که (از کردار خود) دست بر دارند».

ایشان تنها در زمینه‌ی انتخاب زمان مناسب برای اجرای این نصوص بود. - ثانیاً - مخالفت صدیق با ایشان، پیش از انعقاد اجماع، به عنوان یکی از اعضای هیأت اولی الامر بود، از آن جایی که دلایل وی قویتر بود، سایر اعضا از رأی خود عدول کرده، بر رأی وی اجماع کردند. پس از اجماع بود که وی به عنوان خلیفه به اجرای فرمان اولی الامر پرداخت.

پناه به خدا از نسبت دادن عدم اطاعت اولی الامر به صدیق و بستن تهمت تأیید چنان معصیتی به سابقین اولین از مهاجرین و انصار - (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَعَنْ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا) ﴿... رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾. [الحشر: ۱۰] ^۱ ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ^۲ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾. [البقرة: ۲۸۵]^۲

۱- «پروردگارا! ما را و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دلهای مان کینه‌ای نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند قرار مده، پروردگارا! بی‌گمان تو رؤوف و مهربانی».

۱- «پروردگارا! اگر فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه نکن، پروردگارا! بارگران (و تکلیف سنگین) را بر (دوش) ما مگذار، چنان که آن را بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند؛ گذاشتی، پروردگارا! آنچه را که طاقت تحمل آن را نداریم بر (دوش) ما مگذار، و ما را بیامرز و به ما رحم فرمای. تو مولا و سرور مایی پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان».



استاد شهید کاک ناصر سبجانی